

درسهای از مدرسه رسول الله ﷺ

بقلم:

دکتر عادل بن علی الشدی
استاد تفسیر و علوم قرآن
دانشگاه ملک سعود

ترجمه و نگارش:

دکتر نور محمد جمعه
استاد ادبیات عرب
دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۸.....	حمد و سپاس.....
۹.....	زنگ اول.....
۱۰.....	اصحاب رسول الله ﷺ.....
۱۲.....	نور محمد ﷺ رسید.....
۱۳.....	دریچه.....
۱۶.....	درس اول: شجره‌ی مبارکه نسب آن حضرت ﷺ.....
۱۶.....	نامهای مبارک آن حضرت ﷺ.....
۱۶.....	پاکی اصل آن حضرت ﷺ.....
۱۹.....	درس دوم: ولادت - کودکی - حفاظت الهی.....
۲۳.....	وفات پدر.....
۲۴.....	شیرخوارگی.....
۲۵.....	وفات مادر بزرگوارشان.....
۲۶.....	حفاظت خداوند متعال پیامبرش را از پلیدی جاهلیت.....
۲۸.....	درس سوم: ازدواج پیامبر اکرم ﷺ.....
۳۰.....	همسران پیامبر خدا ﷺ.....
۳۲.....	درس چهارم: برانگیخته شدن پیامبر ﷺ و دعوت خویشاوندان.....
۳۷.....	درس پنجم: آغاز انتشار اسلام.....
۴۷.....	درس ششم: بزرگترین نشانه‌های نبوت.....
۵۳.....	درس هفتم: مژده پیامبران پیشین به آمدن او.....

درس هشتم: حفاظت خداوند متعال از پیامبرش.....	۵۷
درس نهم: هجرت بسوی مدینه.....	۶۲
درس دهم: پایه‌های اساسی ساختار دولت.....	۶۷
درس یازدهم: مکر و حیل‌های یهودیان، و برخورد پیامبر اکرم ﷺ با آنها.....	۷۱
درس دوازدهم: چرا اجازه جنگ داده شد؟.....	۷۴
درس سیزدهم: غزوه بدر بزرگ.....	۸۱
درس چهاردهم: غزوه احد.....	۸۷
درس پانزدهم: اندرزهایی از معركة احد.....	۹۲
درس شانزدهم: غزوه احزاب.....	۹۷
درس هفدهم: صلح حدیبیه.....	۱۰۲
نتایج صلح حدیبیه:.....	۱۰۴
درس هیجدهم: غزوه فتح بزرگ.....	۱۰۷
فتح مکه.....	۱۰۷
درس نوزدهم: از صفات پیامبر اکرم ﷺ.....	۱۱۲
درس بیستم: صداقت و امانت حضرت ختمی مرتبت ﷺ.....	۱۱۸
درس بیست و یکم: صبر و تحمل بر سختیها.....	۱۲۲
درس بیست و دوم: پیامبر اکرم ﷺ در محراب عبادت.....	۱۲۶
درس بیست و سوم: شجاعت و دلیری پیامبر اکرم ﷺ.....	۱۳۲
درس بیست و چهارم: پیک رحمت (۱).....	۱۳۶

۱۳۶.....	رحم و شفقت بر دشمنان.....
۱۴۱.....	درس بیست و پنجم: پیک رحمت (۲).....
۱۴۱.....	شفقت به حیوانات و جمادات.....
۱۴۵.....	درس بیست و ششم: پیک رحمت (۳).....
۱۴۵.....	شفقت پدری بر کودکان.....
۱۴۹.....	درس بیست و هفتم: پیک رحمت (۴).....
۱۴۹.....	رحمت و شفقت او به خدمتگذاران و بردگان.....
۱۵۳.....	درس بیست و هشتم: مهر و شفقت پیامبر ﷺ به امتش (۱).....
۱۵۷.....	درس بیست و نهم: مهر و شفقت پیامبر ﷺ به امتش (۲).....
۱۶۱.....	درس سیم: پیامبر اکرم ﷺ و زن (۱).....
۱۶۶.....	درس سی و یکم: پیامبر اکرم ﷺ و زن (۲).....
۱۷۴.....	درس سی و دوم: عدالت پیامبر خدا ﷺ.....
۱۷۸.....	درس سی و سوم: وفاء رسول الله ﷺ.....
۱۸۳.....	درس سی و چهارم: گذشت پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۸۷.....	درس سی و پنجم: جود و سخاوت پیامبر ﷺ.....
۱۹۱.....	درس سی و ششم: از حقوق مصطفی ﷺ (۱).....
۱۹۱.....	اول: ایمان به او.....
۱۹۲.....	دوم: پیروی از او ﷺ.....
۱۹۴.....	سوم: دوستی پیامبر خدا ﷺ.....
۱۹۵.....	چهارم: دفاع از او.....
۱۹۶.....	درس سی و هفتم: از حقوق مصطفی ﷺ (۲).....

پنجم: دعوت به مکتب او.....	۱۹۶
ششم: احترام ایشان در زندگی و پس از وفاتشان ﷺ.....	۱۹۷
هفتم: درود و سلام فرستادن بر پیامبر هرگاه نام و یاد او به میان آمد.....	۱۹۹
هشتم: دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنانشان.....	۲۰۰
درس سی و هشتم: محبت پیامبر اکرم ﷺ.....	۲۰۲
درس سی و نهم: پیامبر پارسا ﷺ.....	۲۰۸
درس چهل: روش پیامبر ﷺ در رمضان (۱).....	۲۱۲
سعی بسیار در بجای آوردن انواع عبادتها.....	۲۱۲
روش پیامبر خدا ﷺ در هلال اول ماه.....	۲۱۴
روششان در پایان دادن ماه.....	۲۱۴
درس چهل و یکم: روش پیامبر اکرم ﷺ در رمضان (۲).....	۲۱۶
با پیامبر خدا ﷺ در افطارشان.....	۲۱۶
آداب روزه دار.....	۲۱۷
سنت پیامبر در سفرهای رمضان.....	۲۱۷
درس چهل و دوم: روش پیامبر خدا ﷺ در رمضان (۳).....	۲۲۰
دستور پیامبر اکرم ﷺ برای کسی که از روی فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد.....	۲۲۰
آنچه روزه را باطل می کند.....	۲۲۰
اعتکاف پیامبر ﷺ.....	۲۲۱
زنگ آخر.....	۲۲۳
مناجات.....	۲۲۸

حمد و سپاس...

سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین راست؛ آن که اختران رخشان، به پرتو روشنی و پاکی او تابنده‌اند، و چرخ گردان به خواست و فرمان او پاینده. آفریننده‌ای که پرستیدن اوست سزاوار. دهنده‌ای که خواستن جز از او نیست خوش گوار. هست کننده از نیستی، نیست کننده پس از هستی. ارجمند گرداننده‌ی بندگان از خواری؛ در پای افکننده‌ی گردن کشان از سروری. پادشاهی؛ او راست زیبنده. خدایی؛ او راست در خورند. بلندی و برتری از درگاه او جوی و بس. هر آن که از روی نادانی نه او را گزید، گزند او ناچار بدو رسید. هستی هر چه نام هستی دارد، بدوست.

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی!
و درود بر پیامبر بازپسین، پیشرو پیمبران پیشین؛ گره گشای هر بندی، آموزنده‌ی هر پندی، گمراه را راه نماینده، جهانیان را به نیک و بد آگاهاننده، به همه زبانی نام او ستوده و گوش پندنیوشان آواز او شنوده، و همچنین درود بر یاران گزیده، و خویشان پسندیده‌ی او باد؛ تا باد و آب و خاک در آفرینش بر کار است و گل بر شاخسار همبستر خار^(۱).

(۱) اقتباس از تاریخ جهانگشای جوینی، نوشته عطاملک جوینی (۶۲۳ - ۶۸۱ ه.ق).

(آفرین: ستایش... دهنده: خداوند بخشنده... خوش گوار: گوارا، مطابق میل... درخورند: لایق و سزاوار...

پندنیوش: پند پذیر...).

زنگ اول

تاریخ تفصیل زندگی هیچ احدی را چون زندگی آخرین پیک آسمان ثبت نکرده است!..

در صفحات تاریخ از علامات پیش از نبوت گرفته تا ولادت، دوران شیرخوارگی و نوازدی، کودکی، نوجوانی، جوانی، پیری، ازدواج، پیامبری، اخلاق، حرکات، جنگها، صلحها، نزول فرشته وحی، آیه به آیه قرآن، سخنهاى خود او و خلاصه ریز و درشت زندگی او، و حتی آنچه را در مسیر زندگی چندان اثری نیست چون؛ اسب و قاطر و شتر او، شمشیر و زره و عصای او، کفش و لباس او، چه رسد به شکل و شمایل و ریش و موی او.. همه و همه این تفصیل را صفحات تاریخ برای آیندگان به ثبت رسانیده است. تا بدان جا که با جرأت تمام می توان ادعا کرد که یک نقاش برجسته یا صاحب خیال باز، اگر پرتو هیبت زنده آن حضرت بدو اجازه دهد تا تابلوی از آن ذات مبارک در یکی از حالتهای زندگیش چه بر روی ورق یا در عالم خیال نقاشی کند، تصویری که جلوی رویمان خواهد بود با رسول اکرم ﷺ بیش از نود و نه درصد شباهت خواهد داشت!!..

ما را چراغ دیده، خیال محمد است خرم دلی که مست وصال محمد است
البته چه عجب از این حکایت؟! سیرت و زندگی پیامبر اکرم ﷺ جزئی است از وعده حفاظت قرآن کریم توسط پروردگار یکتا مگر نه این است که اله عالمیان خود ضمانت کرده اند که:

﴿إِنَّا لَنَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار آن می باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می داریم)».

و پیک آسمان مسئولیت داشت قرآنی زنده و الگو و نمونه اجرایی قرآن نظری باشد، و او در حقیقت قرآنی بود که با دو پا در میان بشریت راه می رفت، و همه شاهد حرکات و سکنات او بودند، و خداوند فضائی علمی و تاریخی فراهم کرد تا همه ریز و درشت زندگی او برای آیندگان حفظ گردد.

از روزی که رسول الله ﷺ بانگ هدایت بشریت سردادند تا به امروز قلمها از او می‌نگارند، عقلها در اقیانوس زندگیش موج می‌زنند، اندیشه‌ها لحظه لحظه و حرکت حرکت او را پشت و رو می‌کنند، و مفاهیم جدید و معانی نوینی استخراج می‌کنند، و باز هم همه بر این اعتقادند که بشریت تنها راه و چاره روزش را از دریای بیکران او برچیده، و برای آیندگان مروارید و گهرهایی از فهم و درک در صدفهای روایات تاریخی او نهفته است که عقلهای ما، ما را یاری نمی‌کنند تا آنها را دریابیم!

و اینچنین است که قرآن، و سیرت عطاگین سفیر آسمان تا بروز قیامت زنده و پایدارند، و رهبریت و برنامه‌ریزی برای هر زمان و مکانی را بر دوش گرفته‌اند.

و اگر حضرت موسی علیه السلام را پیروانی بود، و اگر حضرت عیسی علیه السلام را مریدانی، سیمای رسول خاتم در خود سیمای همه پیامبران و رسولان خدا را جمع کرده است. او در بزرگی و عظمت خویش آنچنان فروتن و متواضع بود که مقام شاگردان خویش را از خدمت و سربازی و پیروی به راتب بالاتر بوده آنها را دوستان و یاران خود نامید!

اصحاب رسول الله ﷺ...

این شاگردان مدرسه رسالت بودند که در کنار بار سنگین حمل کلام الهی؛ قرآن مجید، سیرت نورانی آن قرآن بشری را نیز برای ما با دقت ملاحظه کرده، حفظ نمودند.. خوشا بحال آنان که چشمهایشان با دیدار یار روشن، و قلبهایشان در کنار او نورانی گشت، و خوشا بحالشان که قبل از اینکه از جهان فانی رخت بربندند کلید بهشت برین را از خالق کون و مکان هدیه گرفتند:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش

گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

این کتابچه هرگز این ادعا را ندارد که گمان برد؛ بحر را در کوزه گرد آورده، بلکه تنها قطره‌ای است ناچیز که بر منقار گنجشکی کوچک از این دریای بیکران برگرفته شده است.. و حال که شرف این را یافته که شما؛ ای شیفته محمد مصطفی ﷺ، و ای عاشق پیک آسمان، و ای پیرو و محبوب او، آنرا بدست گیری، تنها می‌خواهد به شما بگوید که راه سعادت را یافته‌ای، از این قطره برگیر و ره اقیانوس پیمای. قرآن را در دو دست و رسول هدایت را در کنارت داشته باش، و یک آیه از قرآن برگیر، سپس در تابلوی متحرک رسول الله ﷺ بنگر که چگونه آنرا به نمایش گذاشته، و پا بر جای پای او بگذار، تا پله پله بسوی آسمان و رضایت الهی بالا روی..

امید آن است که این آرزو برآورده شده، ناشر و نویسنده و مترجم از دعای شما بی بهره نگردند...

مترجم...

نور محمد ﷺ رسید

جامه سیه کرد کفر، نور محمد رسید
روی زمین سبز شد، جیب درید آسمان
گشت جهان پرشکر، بست سعادت کمر
دل چو سطرلاب شد، آیت هفت آسمان
پیک دل عاشقان، رفت به سر چون قلم
چند کند زیر خاک صبر روان‌های پاک؟
طبل قیامت زدند، صور حشر می‌دمد
بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ، حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ
دوش در استارگان غلغله افتاده بود
رفت عطارد ز دست، لوح و قلم در شکست
خیز که دوران ماست، شاه جهان آن ماست
رغم حسودان دین، کوری دیو لعین
از پی نامحرمان قفل زدم بر دهان
طبل بقا کوفتند، ملک مخلد رسید
بار دگر مه شکافت، روح مجرد رسید
خیز که بار دگر، آن قمرین خد رسید
شرح دل احمدی، هفت مجلد رسید
مژده همچون شکر، در دل کاغد رسید
هین ز لحد برجهید نصر مؤید رسید
وقت شد ای مردگان! حشر مجدد رسید
آمد آواز صور، روح به مقصد رسید
کز سوی نیک اختران؛ اختر اسعد رسید
در پی او زهره جست مست به فرقد رسید
چون نظرش جان ماست عمر مؤید رسید
کحل دل و دیده در چشم مرمّد رسید
خیز بگو مطربا عشرت سرمد رسید!

دریچه

هزاران شکر و سپاس مر خدای را که با فرستادن معلم و مربی و هادی و رهبر و مرشدی بنام محمد مصطفی ﷺ بر ما منت نهاد.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴]

«یقیناً خداوند بر مؤمنان (صدر اسلام) منت نهاد و تفضل کرد بدان گاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت. (پیغمبری که) بر آنان آیات (کتاب خواندنی قرآن و کتاب دیدنی جهان) او را می خواند، و ایشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می داشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزاندگی (یعنی اسرار سنت و احکام شریعت) می آموخت، و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری (غوطه ور) بودند».

و سلام و درود ما بر سرور فرزندان آدم، و مهتر بشریت، و الگوی جهانیان، و امام و رهبر متقیان، و سردفتر رسالت و پایان نامه ی نبوت، آنکه وجودش رحمتی بود بر جهانیان، و آنکه برگزید او را خدای عالمیان پیکی بسوی جهان و جهانیان؛ پیامبران محمد ﷺ ﴿وَرَبُّكَ تَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ [القصص: ۶۸] «پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند، و هر کس را بخواهد برمیگزیند».

و ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مَنِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ [الحج: ۷۵]

«خداوند از میان فرشتگان پیام آورانی را برمیگزیند (و به سوی انبیاء گسیل می دارد) و هم از میان انسانها پیغمبرانی را (برمیگزیند و به سوی مردم می فرستد)».

خداوند او را فرستاد: ﴿شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۶]

«ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مؤذهرسان و بیم دهنده فرستادیم. و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان».

سپاس مرخدایی را که عزت و سربلندی و سعادت و فخر و رشادت و مهتری را نگاشت از برای آنانکه ره محمد ﷺ پیمودند. و ذلت و بدبختی و شقاوت و کهتری را چون پتکی فرود آورد بر سر آنانی که امر محمد ﷺ به زمین نهادند.

سلام و درود پروردگارم نثار آن پیک رشادت آسمان بادا تا بدان روز که بشریت یاد احدیت کند، و تا بدان زمان که در پی هر شبی روزی می‌آید...

بر کسی پوشیده نیست که جهان مدرسه‌ای چون مدرسه محمد مصطفی ﷺ هرگز بچشم ندیده و نخواهد دید، مجلسی که در آن شمع‌رهای بشر از تاریکیهای جهالت برافروخته گشت، و زنجیر اسارت از گردن آدمیت پاره شد. و چه با سعادت بودند یاران آن رسول رشادت که از دهان مبارک او برچیدند میوه‌های علم و تربیت و دانش و انسان شدن و انسان ساختن را..

سپاس و ثنا مرخدایی را که چون ما را از شرفیاب شدن در آن مجلس نور محروم دید، راهی از برایمان گشود تا سیرت و زندگی آن مقام عظمت را همراه با شخصیت و اخلاق و راه و روش و گفتار او که نمادی بود از کمال بشریت و جمال رحمت و شفقت، و رمزی از بخشش و گذشت و مردانگی و کرم و اخلاق و کرامت بتوانیم بیاموزیم.

از دیر زمانی است که در نظر دارم جلساتی مختصر و آسان از سیرت و رفتار و گفتار آن الگوی بی‌مانند را از زندگی او گرفته به برادران و خواهران مسلمانم تقدیم دارم تا در راستای الگوشناسی آن نمونه که پروردگار از برایمان فرستاد یاور و رهگشایشان باشد.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

[الأحزاب: ۲۱]

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]

«چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

این گلچین از سیرت و سریرت، گفتار و کردار پیک هدایت پروردگار را تقدیم می‌دارم به امامان مساجد تا در حلقه‌های تربیت به نمازگزاران برسانند، و به معلمان تا به گوش آینده‌سازان جامعه بدمند، و به همه‌ی عاشقان و والهان راه یابی و راه شناسی، و به دعوتگران بسوی یکتاپرستی، شاید که روز ازل اثری از این شمعهای پرفروغ رسالت دستان گیرد و در بازخواست شدید الهی جوابگوی کوتاهی‌هایمان گردد..

از او که تنها اوست پروردگار جهان و جهانیان تمنای آن دارم که همه‌ی ما را توانایی آن دهد از خجالت بار حق پیامبر اکرم ﷺ بدرآییم، و نام ما را در صف خادمان راه و رسم و رویه و سنت او بنگارد. و به ما شرف و سعادت و مکان و رفعت دنیا و آخرت در پیروی آن مقام والای انسانیت ﷺ ارزانی دارد.

و از او تنها قادر مطلق مسألت دارم که همه‌ی ما را در رکاب آن پیامبر عظیم الشان خویش در بهشتهای برین محشور گرداند. و این زحمتهای نا قابل ما را از پرتو بزرگی خویش قدر دهد و قلبهایمان را با شعاعهای اخلاص و صدق و راستی نورانی گرداند.

هزاران هزار سلام و درود و صلوات بادا بر پیامبر بزرگمان حضرت محمد ﷺ و بر همه‌ی خاندان و یاران او تا بروز دیدار او در بهشتهای برین پروردگارمان.

خواجه دنیا و دین، گنج وفا	صدر و بدر هر دو عالم، مصطفی
آفتاب شرع و دریای یقین	نور عالم، رحمت للعالمین

دکتر/ عادل علی الشدی

استاد تفسیر و علوم قرآن

درس اول:

شجره‌ی مبارکه نسب آن حضرت ﷺ

ایشان ابو القاسم: محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف
فرزند قصی فرزند کلاب فرزند مره فرزند کعب فرزند لؤی فرزند غالب فرزند فهر فرزند
مالک فرزند النضر فرزند کنانه فرزند خزیمه فرزند مدرکه فرزند الیاس فرزند مضر پسر
نزار پسر معدن پسر عدنان هستند.

تا اینجا مؤرخان و نسب شناسان در مورد پدران آن حضرت ﷺ اتفاق نظر دارند.
البته روی این که عدنان از نوادگان حضرت اسماعیل پسر حضرت ابراهیم ﷺ می‌باشد نیز
همه‌ی تاریخ نویسان متفق هستند.

نامهای مبارک آن حضرت ﷺ

از جبر پسر مطعم آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «من نامهای متعددی دارم، من
محمد هستم، و من «العاقب» - پیامبری که پس از او هیچ پیامبری نخواهد آمد - هستم»^(۱).
از ابو موسی اشعری آمده است که گفتند: پیامبر خدا ﷺ خودشان را با نامهای مختلف
برای ما معرفی کردند. و فرمودند: «من محمد و احمد و مقفی و حاشر و نبی التوبه، و نبی
الرحمة هستم»^(۲).

احمد محمود، ابوالقاسم محمد، عقل کل	مخزن سر الهی، رازدار هشت و چار
همنشین «لی مع الله» معنی نون و القلم	رهسپار «لیلة الاسری» سوی پروردگار

پاکی اصل آن حضرت ﷺ

اصالت خانوادگی آن حضرت جای بحث ندارد. ایشان از بنو هاشم و از سلاله‌ی قریش
هستند. یعنی از بالاترین و سرشناسترین نسبهای عرب. و از اهل مکه - محبوبترین جای

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام مسلم نیشابوری.

زمین نزد پروردگار -

پروردگار یکتا می‌فرماید:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ تَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]

«خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی واگذار می‌کند».

ابو سفیان؛ سردار قریش قبل از اسلامش در مقابل هرقل پادشاه رومیان به بزرگی و اصالت و شرافت پیامبر خدا ﷺ اعتراف کرد. در قصه مشهوری که هرقل برخی از تاجران مکه و ابوسفیان را پیش خود خواند، و در مورد رسول الله ﷺ پرسشهایی مطرح ساخت، از آن جمله این بود که از نسب خانوادگی پیامبر خدا ﷺ پرسید. ابوسفیان در جواب گفت: او در بین ما عربها از جایگاه و مکانت خانوادگی بالائی برخوردار است. هرقل گفت: همیشه پیامبران از بین خانواده‌های با اصالت ملت‌هایشان برانگیخته می‌شوند^(۱).

و پیامبر خدا ﷺ در این باره می‌فرماید: «خداوند متعال از بین فرزندان حضرت ابراهیم، فرزندان اسماعیل را انتخاب نمود. و از بین فرزندان اسماعیل کنانه را، و از بین فرزندان کنانه قریش را، و از بین قریش بنی هاشم را، و مرا از بین بنی هاشم انتخاب کرد»^(۲).

و از پاکی نسب و اصالت آن مقام والای نبوت است که خداوند پدر و مادرش را در آن جامعه‌ی دگرگون از زنا و فاحشگی حفظ نمود. و آن حضرت ثمره‌ی ازدواجی پاک بدور از پلیدی زنا و رابطه‌های نامشروع است.

آن حضرت ﷺ می‌فرماید: «من از ازدواجی پاک بدنیا آمده‌ام، و هیچ بوئی از پلیدیهای روابط نامشروع جاهلیت از زمان آدم ﷺ تا اینکه پدر و مادرم مرا بدنیا آوردند، به من نچسبیده است»^(۳).

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۳) به روایت امام طبرانی در اوسط، و ألبانی این روایت را حسن دانسته است.

و در روایتی دیگر آمده که آن حضرت ﷺ فرمودند: «از زمان پدرم آدم ﷺ تا بدین دم از ازدواج مشروع و بدور از روابط نامشروع بدنیا آمده‌ام»^(۱).

ابن سعد و ابن عساکر آورده‌اند: کلبی رحمته گفته است: پانصد تا از مادران پیامبر ﷺ را برشمردم، و در آنها هیچ زنی که به چیزی از روابط نامشروع و زشت متهم باشد نیافتم. منظورش از پانصد تا از مادران؛ مادر بزرگها و مادران مادر بزرگها، و مادر بزرگهای مادر بزرگها و ... از طرف پدر و مادر است.

ماه فروماند از جمال محمد	سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست	در نظر قدر با کمال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمد
عرصه‌ی گیتی مجال همت او نیست	روز قیامت نگر مجال محمد

(۱) به روایت ابن سعد. ألبانی نیز روایت را حسن شمرده است.

درس دوم:

ولادت - کودکی - حفاظت الهی

درباره ولادت حضرت مصطفی؛ رسول الله ﷺ درست‌ترین گزارش تاریخی این است که ایشان عام الفیل - سال حمله‌ی ابرهه با فیل‌هایش به مکه - بدنیا آمده‌اند^(۱). و از ایشان روایت شده است که فرمودند در روز دوشنبه بدنیا آمده‌اند. اما در مورد تاریخ دقیق و روز و ماه تولد ایشان هیچ روایت تاریخی درستی در دست نیست. در برخی روایات آمده که ایشان در دوم ربیع الأول، و در برخی آمده که در هشتم ربیع الأول، و در برخی دوازدهم ربیع الأول، بدنیا آمده‌اند^(۲).

۱- ابن کثیر این گزارش تاریخی را تأیید کرده است. و ابراهیم بن منذر استاد امام بخاری، و خلیفه بن خیاط و دیگر علما بر این ایده‌اند که در تولد پیامبر در سال حمله فیل - عام الفیل - تمام تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند.

۲- خودشناسی در فرخنده میلاد با سعادت رسول خدا ﷺ

فرهنگ از هم گسیخته و حیران جهان غرب مجبور شده برای حفظ آخرین نفس‌های معانی اخلاقی و انسانی، نمادهایی چون؛ عید یا روز مادر، روز کارگر، روز معلم و روز پرستار و غیره را در جامعه‌های خود رواج دهد. این جامعه‌های ماشینی و ماده پرستی که از مادر و جایگاه و احترام او و مکان و اهمیت کارگر و قیمت پرستار بکلی بیگانه‌اند در یک روز سعی می‌کنند این مفاهیم والا را با تکلف بخورد نسل‌های نوینی که با عاطفه و درک این معانی اخلاقی نا آشنایند، بدهند.

در یک روز از سال جوانان به خانه‌های سالمندان می‌روند و پس از چند ساعت پرس و جو و اینسو و آنسو پالیدن مادر پیر و فرسوده‌یشان را که چون کاغذ مچاله شده در گوشه‌ای از اتاق افتاده را پیدا می‌کنند و یک شاخه گل در دستش می‌گذارند، و دوباره به آغوش زندگی ماشینی بدور از عاطفه و احساسات و انسانیت خویش بازگشته تا سالی دیگر و شاخه گلی دیگر.. این حکایت در روزهای پرستار و معلم و کارگر نیز بدون سر و صدا سرد و بی‌روح تکرار می‌گردد! این عادت و رسومی که در آن جامعه‌ها باید بسیار بدان ارج نهاد. در جامعه‌های پر عاطفه و احساس اسلامی که بر مبنای اخلاق و انسانیت بنا شده رمزی است از اهانت و تحقیر به جایگاه این مهره‌های ساختاری خانواده و جامعه.

در جامعه‌های اسلامی همه‌ی سال روز مادر و روز پرستار و معلم و خدمتگذاران جامعه است. مسلمانان همیشه‌ی سال این زحمتکشان را ارج می‌نهند و قدر و منزلتشان را گرامی می‌دارند و از اینکه آنها را در چارچوب یک روز تنگ زندانی کنند شرم می‌ورزند.

جامعه‌ی اسلامی در تاریخ خود (نه در زندگی پرفروغ حضرت رسول خدا ﷺ و نه در زمان صحابه و دوستان و اهل بیت آن مقام شرف، و نه در طول بیش از ۵۰۰ سال پس از رحلت آن پیک آسمان) روزی بنام «روز میلاد رسول اکرم» هرگز نمی‌شناخت.

رسول خدا همواره در اذهان مسلمانان، و در اذان، نماز، عبادات، معاملات، اخلاق و گفتار آنها حضور داشت. و مکان و مقام او همواره در قله‌های برافراشته‌ی شموخ و عز و سربلندی در قلبهای مسلمانان جای داشت.

در قرن ششم هجری/ در بین سالهای ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ میلادی گروهی از شیعیان اسماعیلیه که ادعا می‌کردند نسبشان از اسماعیل فرزند جعفر صادق به حضرت فاطمه زهراء می‌رسد و خود را فاطمیان می‌نامیدند بر کشورهای چون؛ تونس، مصر و سرزمینهای شام، و همچنین بصورت پراکنده بر لیبی، جزائر، مراکش و بر مناطقی از شبه جزیره‌ی عرب، صقلیه - در اسپانیا یا اندلس - و شمال سودان حکومت کردند.

فاطمیان چون شیعیان اثنا عشری یا جعفری و سایر فرقه‌های شیعه حزبی سیاسی بودند که از مذهب به عنوان روپوشی بر فعالیتهای سیاسی و رسیدن به هدفهای مادی و جاه و سلطان استفاده کردند.

و چون دریافته بودند با ایجاد تغییر و تحولاتی در سیستم عبادی اسلام پیروان خود را می‌توانند از جامعه‌ی بزرگ اسلامی جدا ساخته به آنها شخصیتی مستقل و جدا از جمهور مسلمانان تزریق کنند و بدینوسیله آنها را چون مهره‌هایی همیشه تابع فرمان خود داشته باشند، بدعتها و عادات و رسوم عبادی جدیدی به جامعه‌ی روز خود تزریق کردند.

عید میلاد رسول اکرم ﷺ از جمله بدعتهایی است که فاطمیان شیعه در جامعه‌ی اسلامی به یادگار گذاشته‌اند.

گر چه برگزاری این مراسم و تصویر عبادی دادن به آنها اتهامی است ننگین به فرموده‌ی خداوند متعال در آیه ۳ سوره مبارکه / مائده ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما

برگزیدم». که در آن خداوند متعال دین اسلام را کامل شمرده، هر گونه اضافه سازی بر آن را مردود شمرده است. و پیامبر خدا ﷺ صراحتاً اعلام داشته که «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد» - هر کسی چیزی نوین در این دین ما بیاورد مردود است - و «کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة، وکل ضلالة فی النار» - هر نوین سازی و نوآوری - در دین - بدعت است، و هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی در آتش سوزان جهنم -

فاطمیان با این نوآوریها اهدافی بسیار عمیق در نظر داشتند.

اولاً: آنها با ایجاد این روز خواستند پیامبر خدا ﷺ و احترام و جایگاه او را در یک روز زندانی کنند و جامعه را بتدریج از رسول اکرم و هدایات و فرامین و دستورات آن مقام هدایت دور سازند. ثانیاً: با اجرای طقوس و مراسم خاص در این روز نوعی روح چاپلوسی در بین مسلمانان رواج دهند تا رابطه‌یشان با رسول اکرم ﷺ از اطاعت و فرمانبرداری او به نوعی عواطف و احساسات چاپلوسانه خلاصه شود. بنام او حلوا تقسیم کرده، نذریه دهند و درحق او شعرها و مدحهای چاپلوسانه سروده مقام و منزلت او را به گمان خود بالا ببرند، و به او صفات الهی داده در ردیف خداوند قرارش دهند. و با غروب آفتاب آنروز دفترش را بسته در طاقچه‌ی اتاقتشان بگذارند، و تا سالی دیگر و مراسمی دیگر، نه رسولی در زندگیشان باشد و نه اطاعت و فرمانبرداری از او... البته همانگونه که امام حافظ ابن کثیر فاطمیان را وصف نموده، آنها از بدجنس‌ترین انسانهای روی زمین بودند!

این انسانهای مکار و حيله‌گر و بدطینت و پست، روز عید و شادمانی و جشن سالروز تولد رسول اکرم ﷺ را دوازدهم ربیع الأول که روز وفات آن حضرت است قرار دادند!! تاریخ از آنجا که علم غیب ندارد، و بزرگی بزرگان را پس از رشد و کمال آنها درمی‌یابد نه همراه با تولدشان، غالباً روز ولادت بزرگان را بدرستی نمی‌داند. رسول اکرم ﷺ نیز از این قاعده مستثنی نبود. به همین دلیل کسی به درستی نمی‌تواند تعیین کند که روز ولادت آن حضرت دقیقاً چه روزی بوده است. برخی دوم و برخی هشتم و برخی دهم و بعضی دوازدهم ربیع الأول عام الفیل - سال حمله‌ی ابرهه با فیلهایش به کعبه - را روز ولادت آن حضرت شمرده‌اند. آنچه از خود آن حضرت ثابت است ایشان در روز دوشنبه‌ای به دنیا آمده‌اند. و برخی از دانشمندان اسلامی چون محمد سلیمان المنصور فوری در کتابش «رحمة للعالمین»، و پژوهشگر و فلک شناس نامدار محمود پاشا پس از

تحقیق و بررسی به این نتیجه رسیده‌اند که آن حضرت در ۹/ربیع الأول موافق با ۲۰ یا ۲۲/ آپریل ۵۷۱ میلادی به دنیا آمده است.

اما تاریخ ثابت و دقیق وفات آن حضرت ۱۲/ربیع الأول/ سال یازدهم هجری است.

و فاطمیان بدجنس و کینه‌توز و حقود روز وفات آن حضرت را روز جشن و شادی قرار داده‌اند، و آن را روز میلاد آن حضرت برشمرده‌اند!!!!...

و صد افسوس که بسیاری از مسلمانان جاهل هنوز این حقیقت تلخ را درک نکرده، به ساز آن بدعت فروشان و مذهب سازان بد طینت می‌رقصند!..

آری! جای دارد نه تنها مسلمانان بلکه تمامی بشریت در طول تاریخ خود همه‌ی سال را به پاس حضرت محمد آخرین پیک آسمان (سلام و درود خداوند و فرشتگان و انسانها بر او بادا) گرامی دارند، و با زنده نگه داشتن فرخنده میلاد باشکوه او، او را والاترین اسوه و نمونه‌ی حیات در زندگیشان قرار دهند.

او در حقیقت نمونه‌ای عملی و اجرائی از احکام اسلام بود، قرآنی که با دو پا در بین انسانها قدم می‌زد.

او رحمتی بود برای جهان و جهانیان. و باید با زنده نگه داشتن یاد او خود را به اخلاق و رفتار او زینت و زیبایی بخشیم.

شایسته است در این روزگاری که بشریت از کالبد انسانیت خود بیرون خزیده، با تازه کردن یاد رسول اکرم ﷺ عقلها را زنده، وجدانها را بیدار و قلبها را تکان داد تا دریابند پیام محمد؛ بزرگمرد تاریخ بشریت را.

و با زنده نمودن نام او، رسالت و پیام او را به مسلمانان تذکر داد، و به آنها آموخت که باید چون رسول خدا ﷺ باشند.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند». [الأحزاب: ۲۱]

و با یادآوری آنها به مقام و منزلت انسانی رسول خدا ﷺ مسلمانان را بسوی وحدت اسلامی و هم‌پیمانی و برادری در برابر موجهای هولناک و وحشی صهیونیستها و انسانهای حیوان صفت و خونخوار غرب سوق داد. و چه شرم آور است که در بسیاری از کشورهایی که خود را با کمال بی‌شرمی به

سیرت نگاران آورده‌اند: آمنه؛ مادر پیامبر اکرم ﷺ گفته‌اند: در زمان بارداری آن حضرت هیچ احساس سنگینی نکردم، و وقتی دنیا آمد همراه با او نوری پدید آمد که دنیا را از شرق تا غرب دربرگرفت.

ابن عساکر و ابو نعیم از پسر عموی پیامبر؛ عبدالله پسر عباس ؓ آورده‌اند که ایشان گفتند: وقتی پیامبر متولد شد، پدر بزرگشان عبدالمطلب از فرط شادی گوسفندی قربانی کرد، و نوه‌اش را «محمد» - مورد ستایش قرار گرفته - نامید. برخی به او گفتند: چرا نام او را «محمد» گذاشتی، و نام یکی از پدران‌ش را بر او نمی‌گذاری؟ عبدالمطلب گفت: با این نام، می‌خواهم خداوند او را در آسمانها تعریف کند، و مردم بر روی زمین مدح و ستایش او گویند.

وفات پدر

گزارش مشهور سیرت نگاران بر این است که؛ وفات پدر آن حضرت - مدتی پس از بار دارشدن آمنه - بوده است. البته در روایتی نیز آمده که چند ماه بعد از ولادت پیامبر پدرشان

(نماد انسانیت و اخلاق و رحمت و شفقت و مهر پدری بشریت؛ حضرت رسول اکرم؛ محمد مجتبی نسبت می‌دهند، جلادان ددمنش و درنده حیوان صفت از ریختن خون مظلوم و به دار آویختن بیگناه و به زندان انداختن ستمدیده و در زیر شلاقهای شکنجه و عذاب انداختن مردم بیچاره هیچ ابائی نمی‌ورزند. آیا این اهانت به رسول خدا ﷺ نیست؟!

و چه شرم آور و ننگین است که در بسیاری از کشورهایی که خود را به آن مقام والای عصمت و طهارت ﷺ، و یا اهل بیت او نسبت می‌دهند از آزادی و عدالت اجتماعی و برابری و برادری هیچ خبر و اثری نیست! آیا این اهانت به مقام والای آن حضرت و تعالیم دین مبین اسلام نیست؟!

و چه شرم آور و ننگین است که در بسیاری از کشورهایی که خود را مسلمان می‌نامند، کسانی که خود را پارسا و زاهد و پرهیزگار، و نمایندگان بر حق دین می‌خوانند برای رسیدن به جاه و مقام و کرسی و ریاستی چند روزه، خونهای گلگون فرزندان ملت را به زمین می‌ریزند، در حالیکه نزد خداوند ارزش خون و جان یک مسلمان از خانه‌ی کعبه با ارزشتر است!

می‌بخور منبر بسوزان آتش اندر کعبه زن ساکن میخانه باش و مردم آزاری نکن

وفات کردند.

شیرخوارگی

در روزهای ابتدای تولد این نوزاد مبارک ثویبه کنیز ابولهب او را شیر داد. ابولهب از شدت خوشحالی تولد پیامبر اکرم ﷺ کنیزش ثویبه را آزاد کرد. پس از آن حلیمه سعدیه از قبیله‌ی بنی سعد کودک خردسال را برای شیر دادن - بنا به عادت عرب‌های آن روز - به منطقه‌ی خود برد و نزدیک به پنج سال کودک در آنجا پرورش یافت. در همین مدت حکایت بسیار عجیب شستشوی ملکوتی قلب پیامبر ﷺ بعنوان اشاره و مقدمه‌ای برای حوادث بزرگ آینده صورت گرفت. گروهی از فرشتگان کودک خردسال را در بیابان گرفته سینه‌اش را گشودند، و قلبش را بیرون آورده، شستشو دادند و بهره‌ی شیطان و نفس اماره را از آن بیرون کشیدند. و پس از آنکه خداوند آنرا پر از نور و حکمت و مهربانی و رحمت و شفقت و محبت گردانید در جای خود بازگردانیدند.

حلیمه از این حادثه بسیار وحشتزده و هراسان شد، و کودک را فوراً نزد مادرش آورد. و حکایت را برایش تعریف نمود. البته مادر پیامبر از شنیدن این حکایت بسیار عجیب هرگز وحشتزده نشد.

برخی از سیرت‌نگاران امثال «سهیلی» بر این اعتقادند که این پاکسازی و طهارت ملکوتی و رمزی دوبار برای پیامبر خدا ﷺ صورت گرفت!

بار اول؛ در زمان کودکی آن حضرت. که بدان صورت قلب مبارکشان از شیطان و راه‌یابی اهریمن بدان پاکسازی شد.

بار دوم؛ وقتی خداوند متعال او را برای سفر ملکوتی آسمان آماده ساخت، تا بر فرشتگان آسمان نماز گذارد. خداوند باطن و ظاهر پیامبر را تقدس داده پاک سازی مجدد نمود، و کالبدشان را سرشار حکمت و ایمان نمود.

وفات مادر بزرگوارشان

وقتی کودک خردسال ۶ سال بیشتر نداشت، مادرشان او را برای زیارت برخی از خویشان و آشنائی با دائیهای پدربزرگیش از قبیله‌ی بنی عدی بن النجار به شهر مدینه (که در آنروز یثرب نام داشت) برد، و مدت یکماه در نزد خویشانش ماند. در راه بازگشت به مکه مادر بزرگوارشان در منطقه‌ی «أبواء» وفات کردند.

سیرت‌نگاران تصویری بسیار گویا از وفای پیامبر خدا ﷺ آورده‌اند. و آن در سال ۸ هجری، روزی که پیامبر خدا ﷺ تقریباً ۶۰ سال عمر داشتند، اتفاق افتاد. وقتی پیامبر خدا ﷺ برای فتح مکه لشکرکشی کرد، در مسیر راه گزرش از «أبواء» افتاد. مادرش را بیاد آورده از خداوند متعال خواست بدو اجازه دهد قبر مادرش را زیارت کند. خداوند به پیامبرش چنین اجازه‌ای داد. پیامبر خدا ﷺ بر قبر مادرش بسیار گریست، و تمام همراهان آن حضرت نیز از گریه ایشان به گریه افتادند. آنگاه آن حضرت ﷺ فرمودند: قبرها را زیارت کنید، چرا که زیارت قبرها انسان را به مرگ یادآوری می‌کند^(۱).

پس از وفات مادرشان، ام ایمن کنیزی که از پدرشان به ارث برده بودند، در زیر رعایت پدربزرگشان؛ عبدالمطلب، پرورش پیامبر را به عهده گرفت. و وقتی پیامبر به هشت سالگی رسید پدربزرگش پس از اینکه وصیت نمود سرپرستی پیامبر را عمویش؛ ابوطالب، بر عهده گیرد، رخت از دنیا بربست.

ابوطالب پس از عبدالمطلب سرپرستی پیامبر را به بهترین صورت بر عهده گرفت، و هنگامی که حضرت محمد به پیامبری برگزیده شد ابوطالب با وجود اینکه به او ایمان نیاورد، با تمام قدرت و توان خود در کنار پیامبر ایستاد و او را یاری نمود. خدمات ارزشمند ابوطالب و پشتیبانی بسیار جوانمردانه‌ی او از پیامبر همواره قابل ارج و تقدیر است. هر چند ایمان نیاوردنش برای پیامبر خدا که او را بسیار دوست داشت بسیار دردناک بود. و در روایتی از پیامبر خدا ﷺ ثابت است که فرموده‌اند خداوند در روز قیامت عذاب کفر ورزیدن ابوطالب را

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

بخاطر زحمات بیدریغ و خدمات شایانش به اسلام و پیامبر اکرم ﷺ کم می‌کند.

حفاظت خداوند متعال پیامبرش را از پلیدی جاهلیت

خداوند متعال پیامبرش را از کودکی در پناه خود پرورش داده از پلیدیها و زشتیهای جاهلیت بکلی دور نگه داشت. نفرت ورزیدن به بتها و احترام قائل نشدن به آنها در فطرت و سرشت پیامبر نهاده شده بود. او نه تنها هرگز بتی را عبادت نکرد، بلکه هرگز برای بتها احترامی قائل نبود. و در جامعه‌ی بی‌بندوبار و پرفساد مکه، هرگز شراب ننوشید، و هرگز در فسق و فجور و فساد و فحشا با جوانان بی‌مهاریش شرکت نکرد. و از همان روزهای اول کودکی از تمام عیبها پاک بود، و خداوند او را با همه‌ی اخلاق زیننده و کارهای شایسته زینت بخشیده بود. شهرت پاکدامنی و اخلاق والای پیامبر زبانزد خاص و عام اهل مکه بود. و آنها او را به امانت‌دار درستکار - صادق امین - می‌شناختند.

وقصه‌ی نصب «حجر الأسود» در دیوار کعبه خود بیانگر مکانیت و جایگاه ویژه‌ی آن حضرت در بین اهل مکه است، که چگونه و تا چه اندازه برای او احترام قائل بودند، و به او اعتماد داشتند، و حرفش را قبول می‌کردند.

حکایت از این قرار بود که اهل مکه پس از بازسازی مجدد خانه کعبه، در گذاشتن حجر الأسود در جایش با هم بشدت اختلاف کردند. هر قبیله و خانواده‌ای می‌خواست شرف ثابت کردن حجر الأسود را بخود اختصاص دهد. تا نامش در تاریخ خانه کعبه ماندگار گردد.

آتش این اختلاف تا حدی شعله‌ور شد که برخی از قبائل کمر جنگ بسته برای خونریزی آماده شدند. در نهایت همه بر این اتفاق کردند که هر چه نوهی عبدالمطلب؛ جوانی که در امانتداری و صداقت و حکمت و درایت و اخلاقیات سرآمد اهل زمان خود است، تصمیم گیرد آنرا آویزه گوشهایشان کرده، سر طاعت در مقابل آن خم کنند.

حضرت محمد ﷺ که در آن روزها هنوز به پیامبری برگزیده نشده بود، با حکمت و درایت بی‌مانند خود، از آنها خواست تا پارچه‌ای بزرگ بیاورند. سپس «حجر الأسود» را در وسط آن پارچه نهاد، و از هر قبیله‌ای خواست تا گوشه‌ای از پارچه را گرفته، حجر الأسود را

بلند کرده بجائی که نصب می شود نزدیک کنند. سپس «حجر الأسود» را با دستان مبارکشان گرفته در جای خود نصب کردند.

با این سیاست و درایت حکیمانه‌ی آن حضرت تمام قبیله‌های عرب راضی شدند، و فتنه‌ی آتشی که کمی مانده بود خشک و تر را بسوزاند، و مکه را به قبرستانی خاموش بدل سازد از دلها فروکش کرد، و همه راضی و خشنود به زندگی آرام خود بازگشتند.

درس سوم:

ازدواج پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر خدا ﷺ در سن ۲۵ سالگی با خدیجه کبری که زنی ۴۰ ساله بود ازدواج کرد. خدیجه زنی سرمایه‌دار و تاجر بود، و پیامبر را که نزد او کار می‌کرد همراه با غلامش "میسره" برای تجارتی به سرزمین شام فرستاد. میسره در این سفر بشدت مجذوب اخلاق والا، و امانتداری و راستگویی و شخصیت ویژه‌ی پیامبر خدا شد، و وقتی از سفر بازگشت هر آنچه در سفر از پیامبر دیده بود را برای سرورش خدیجه بازگو کرد. خدیجه پس از درک شخصیت حضرت محمد ﷺ به آنحضرت علاقمند شده، با ایشان ازدواج کرد.

این ازدواج با برکت مدت ۲۵ سال دوام پیدا کرد. خدیجه کبری سه سال قبل از هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، در حالیکه ۶۵ سال داشت، پیامبر ۵۰ ساله را تنها گذاشته بدیار باقی شتافت. خدیجه همسر آنحضرت و ابوطالب عمویشان در یک سال وفات کردند. و پیامبر که با رفتن آن دو در حقیقت دو پایگاه و ستون بسیار مهم، و دو پشتیبان نیرومند، و دو دوست و عزیزش را از دست داده بود بسیار ناراحت شد، بگونه‌ای که آن سال در نزد مسلمانان به سال «اندوه» و حزن شهرت یافت.

پیامبر اکرم ﷺ پس از وفات خدیجه کبری برای حل و فصل کردن مسائل بسیار مهمی در جامعه، و بخاطر حکمت‌هایی بسیار عمیق و دقیق، و رسیدن به اهدافی بسیار والا و جلیل ازدواجهای متعددی کردند.

حضرت محمد ﷺ تمام جوانیشان را در کنار زنی که ۱۵ سال از او بزرگتر بود گذرانید و در طول ۲۵ سال زندگی مشترک در آن جامعه‌ای که تجدید فراش و ازدواجهای متعدد یکی از عادات و رسوم آن بود هرگز با زنی دیگر ازدواج نکرد. و توجه به این نقطه بر ملا کننده‌ی حقیقت دروغ و مکر و حيله و کینه و دشمنی برخی از شرق شناسان غربی است که از روی خباثت و تحریف واقعیتها پیامبر خدا ﷺ را فردی - العیاذ بالله - شهوانی که دنبال خوشگذرانی بود معرفی می‌کنند!

این افراد مغرض با وجود اینکه می‌دانند پیامبر خدا ﷺ، تمام مدت جوانی - که شهوت

انسان در بالاترین درجه‌ی آن است - خود را با بیوه زنی که ۱۵ سال از او پیرتر بود گذرانید. البته گمان نمی‌کنم این مستشرقان کینه‌توز و مغرض ادعا کنند که شهوت در تمام این مدت طولانی خاموش بوده، و پس از ۵۰ سالگی فوران کرده است؟! چون ادعائی اینچنینی تنها می‌تواند دلیلی باشد بر حماقت و دیوانگی کسی که چنین ادعائی می‌کند.

البته این ادعای مسخره و بی‌مزه و مغرض را تنها برخی از مستشرقان غربی کینه‌توز، و کسانی که با ساز آنها می‌رقصند مطرح ساخته‌اند، که با طرح آن خود را مسخره‌ی عالم و آدم کرده‌اند. و بسیاری از علماء و اندیشمندان غربی با شدت با این دید منفی و مغرضانه که با منطقی و واقعیت کاملاً در تضاد است مخالفت کرده‌اند.

پژوهشگر سرشناس ایتالیایی خانم دکتر «لورافیشیا فاغلیری» از جمله کسانی است که انگشت بر حقیقت نهاده، با عقل و منطق درست قضیه را مورد بحث و بررسی قرار داده است. او می‌گوید: محمد تمام مدت جوانیش را که گزینه جنسی در انسان در بالاترین درجه و قدرت خود است. با وجودی که در جامعه عربی - قبل از اسلام - آن دوران می‌زیست که در آن خانواده به عنوان کیان اجتماعی و مستقل تا حد بسیار زیادی به کلی وجود نداشت، و یا در حال انهیار بود، و در آن جامعه چند همسری یک قاعده و اساس بود، و طلاق نیز تا آخرین حد تصور آسان و بی‌اهمیت بود. در چنین جامعه‌ای محمد تنها با یک همسر که زنی بود بنام خدیجه که از او بسیار بزرگتر بود ازدواج کرد. و در طول ۲۵ سال زندگی مشترک همسری بسیار مخلص و وفادار بود که زنش را بسیار دوست داشت. و او تا روزی که خدیجه وفات کرد هرگز ازدواج دیگری ننمود. اما ازدواجهای دیگرشان پس از وفات خدیجه و پس از عمر ۵۰ سالگی بود. و البته هر یک از ازدواجهایش از روی سببی اجتماعی و یا سیاسی بوده است. مثلاً؛ می‌خواست با ازدواجی زنهایی که در تقوا و پرهیزگاری و ایمان به مراتب والایی دست یافته‌اند را مورد تکریم و احترامش قرار داده منزلت آنها را در جامعه بالا ببرد، و با برخی ازدواجهای روابط اجتماعی و نسبی با برخی از عشایر و قبائل دیگر بر پا می‌کرد تا راهی جدید برای گسترش اسلام پیدا کند.

حضرت محمد ﷺ بجز عائشه رضی الله عنها با هیچ دختری، و یا زنی جوان ازدواج نکردند، تمام همسران دیگر آن حضرت خانمهایی بیوه بودند که عمری از آنها گذشته بود. آیا این شهوترانی است؟! ای کاش کسانی که چنین حرفهایی پوچ را طوطی وار تکرار می کنند کمی به عقلایشان بها دهند.

حضرت محمد ﷺ فردی از بشر بود، و خدا نبود! و شاید هم احیانا به امید اینکه صاحب پسری شود ازدواج می کرده، چرا که پسرهایی که از همسرش خدیجه متولد شدند همه وفات کردند، و تنها چهار دختر از خدیجه برای پیامبر باقی ماند.

با وجود اینکه پیامبر از وضع اقتصادی خوبی برخوردار نبود، سرپرستی این خانواده ی بزرگش را خود بر دوش داشت. و همیشه عدالت و برابری کامل را در بین همسرانش مراعات می کردند، و هرگز کسی از آنها را بر دیگری برتری ندادند.

پیامبر خدا ﷺ در تعدد ازدواجهایش بر روش و سنت پیامبران پیش از خود چون حضرت موسی علیه السلام و غیره عمل کردند. و کسی بر ازدواجهای متعدد آن پیامبران کوچکترین اعتراضی نکرده است. آیا این بدین دلیل است که ما از تفصیل زندگی آنها بی اطلاع هستیم، در حالیکه از کوچک و بزرگ زندگی خانوادگی پیامبر اکرم ﷺ خبر داریم^(۱).

همسران پیامبر خدا ﷺ

پیامبر خدا ﷺ در کهنسالی پس از وفات خدیجه کبری با زنی بنام «سودة دختر زمعة» ازدواج کردند. پس از او با عائشه دختر نزدیکترین یاران و دست پروردها و شاگردانش؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه - ازدواج کردند، که البته او تنها دختری بودند که پیامبر با او ازدواج کردند.

سپس با حفصه دختر عمر بن الخطاب که پس از ابوبکر نزدیکترین یاران رسول خدا ﷺ

(۱) نگا: کتاب «قالوا عن الإسلام»، دکتر عماد الدین خلیل، ص/ ۱۲۰-۱۲۱. برگرفته از کتاب «دفاع عن الإسلام» اثر پژوهشگر ایتالیایی خانم دکتر «لورافیشیا فاغلیری».

به ایشان بود. می‌توان گفت ابوبکر دست راست پیامبر و عمر دست چپ ایشان بودند. سپس با زینب دختر خزیمه بن الحارث، و سپس با ام سلمه که نامش «هند دختر امیه» بود، و همچنین با زینب دختر جحش و با جویریہ بنت الحارث، و با ام حبیبہ دختر ابوسفیان، و پس از فتح خیبر و درهم کوبیده شدن یهودیانی که به پیامبر خیانت کرده بودند با صفیه بنت حیی سردار یهودیان، و اخیراً با «میمونہ بنت الحارث» - رضی الله عنہن - ازدواج کردند. و این آخرین ازدواج پیامبر ﷺ بود.

درس چهارم:

بر انگيخته شدن پیامبر ﷺ و دعوت خویشاوندان

حضرت محمد ﷺ در سن ۴۰ سالگی که عمر کمال انسان است، به مقام والای نبوت برانگیخته شد. فرشته‌ی وحی در روز دوشنبه ۱۷ رمضان برای اولین بار در غار حراء بر پیامبر نازل شد.

قبل از این تاریخ خداوند علاقه به گوشه‌نشینی و دوری از شهر و تفکر و اندیشه در آفرینش آسمانها و زمین را در قلب پیامبر زنده کرده بود. پیامبر خدا ﷺ روزهای متمادی در غار حراء با خود می‌نشست، و در خلقت و آفرینش انسان و خدای عالمیان می‌اندیشید، تا اینکه به فرمان حق فرشته‌ای که مأمور ابلاغ پیک پروردگار به بشر است از آسمان بسوی او فرستاده شد.

چون فرشته به پیامبر رسید بدو گفت: بخوان! حضرت محمد ﷺ حیرت‌زده در جواب گفت: من خواندن نمی‌دانم!

فرشته او را در بغل گرفته بشدت فشار داد. سپس به او گفت: بخوان. حضرت محمد ﷺ باز در جواب گفت: من خواندن نمی‌دانم. این حرکت سه‌بار تکرار شد. آنگاه فرشته ۵ آیه‌ی اول سوره مبارکه‌ی علق را بر پیامبر اکرم ﷺ تلاوت کرد:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [العلق: ۱ - ۵].

«بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده‌ها را] آفریده؛ (۱) [همان که] انسان را از علق به وجود آورد. (۲) بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین [کریمان] است. (۳) همان که به وسیله قلم آموخت، (۴) [و] به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد. (۵)»

حضرت محمد ﷺ که از این واقعه بسیار هراسان شده بود، و حقیقت ماجرا را تا بدان وقت بخوبی هضم نکرده بود، در حالیکه بشدت بخود می‌لرزید خود را به همسرش خدیجه رضی الله عنها رسانید، و او را از آنچه گذشت آگاه ساخت. خدیجه مهربان همسرش را آرامش داده

بدو گفت: هیچ نه‌راس. این مژده‌ی خیر است. بخدا سوگند خداوند هرگز تو را ضایع نمی‌کند؛ چرا که تو به خویشانت رسیدگی می‌کنی، و راستگو و امانتداری، به ضعیفان و مستمندان می‌رسی، بی‌کار و روزگاران را یاری می‌کنی، مهمانواز هستی، و درماندگان و مصیبت‌زده‌ها را کمک می‌کنی...

سپس خدیجه دست پیامبر را گرفته فوراً او را نزد پسر عمویش «ورقه بن نوفل» که فردی عالم و دانا بود که در زمان جاهلیت به دین حضرت مسیح علیه السلام گرویده بود، و زبان عبرانی را نیز آموخته بود، مقداری از انجیل را با توفیق الهی به عربی ترجمه کرده بود، برد. در آن روزها ورقه از شدت پیری و ناتوانی چشمهایش را از دست داده بود و چیزی نمی‌دید. خدیجه بدو گفت: پسر عمو، از برادر زاده‌ات بشنو که چه دیده؟! ورقه از پیامبر ﷺ پرسید: بگو برادر زاده، چه دیده‌ای؟

پیامبر اکرم ﷺ حکایت آنچه بر او گذشته بود را برای ورقه تعریف کرد. ورقه با خوشحالی گفت: این همان فرشته‌ای است که خداوند بر حضرت موسی ﷺ نازل کرده بود. آه، خدای من، ای کاش قدرتی می‌داشتم، و ای کاش آن روز که قومت شما را از دیارت می‌رانند زنده باشم.

پیامبر با تعجب پرسید: آیا آنها مرا از خود می‌رانند! ورقه گفت: آری، هیچ کسی با آنچه تو برای قومت آورده‌ای نیامده، مگر اینکه آزار و اذیت شده است. ولی اگر در آن روز زنده باشم با تمام قدرت و نیرویم تو را یاری خواهم داد. چند روزی از این واقعه نگذشته بود که ورقه چشم از جهان فروبست. پس از این حادثه؛ حکمت الهی بر این بود که تا مدتی وحی از پیامبر خدا ﷺ قطع شود، پیامبر با کمال شوق و اشتیاق منتظر آمدن مجدد پیک آسمان بود، ولی خبری نیامد. از اینرو پیامبر بشدت غمگین شده بود.

پس از مدتی فرشته در حالیکه بین زمین و آسمان روی صندلی‌ای نشسته بود بر پیامبر ظاهر شده او را دلداری داده، بدو مژده داد که او پیامبر واقعی خداوندست. وقتی پیامبر

فرشته را با آن هیبت و عظمت دید از او ترسید. و با سرعت خودش را به خدیجه رسانید، و گفت: مرا بپوشانید، لحافی رویم بیندازید.

در اینجا بود که آیات مبارکه ابتدای سوره المدثر نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾﴾ [المدثر: ۱ - ۴].

«ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده)! (۱) برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده)، (۲) و پروردگارت را بزرگ بشمار، (۳) و لباست را پاک کن، (۴)» در این آیات خداوند متعال پیامبرش را به دعوت کردن قوم خود به اسلام و بازداشتن آنها از آنچه با دین و فطرت در تضاد است، امر کرد و بدو دستور داد تا بزرگی و عظمت خداوند را بیان دارد. و خودش را از گناهان و لغزشها پاک سازد.

بدینصورت پیامبر اکرم ﷺ دریافت که او بدرستی پیام آور و رسول خداست، کمر طاعت بسته، آستین فعالیت و تلاش بالا زده، به بهترین صورت از مسئولیت ادای امانت الهی، و رساندن پیام ملکوتی او به بندگان برآمد. و در این راه از هیچ جهد و تلاشی دریغ نکرد. حضرت رسول الله ﷺ همه را بسوی سعادت و رستگاری می خواند، ودعوتش را به بزرگان و کوچکان، آزاده‌ها و برده‌ها، زن و مرد، سرخ و سیاه، تقدیم داشت. تعداد اندکی از هر قبیله و قومی که خداوند متعال قلبهایشان را بسوی نور گشوده بود، و توانستند این دین والا را درک کنند، با اختیار و اراده و باور قلبی خود به ندای ملکوتی او لبیک گفته به دین مبین اسلام گرویدند.

شیادان و سودجویان مکه احساس کردند با گرایش مردم به دعوت رسول الله ﷺ و یکتاپرستی، بازار مذمب فروشی آنها به کساد خواهد گرائید، و زعامت و رهبری آنها به گل می‌نشیند، و چون نمی‌توانستند با دلیل و برهان جلوی دعوت حق قد علم کنند، به قلدری و زور متوسل شده، شروع کردند به آزار و اذیت و شکنجه و عذاب مؤمنان.

خداوند متعال پیامبر را بوسیله‌ی عمویش ابوطالب که از سران مذهبی و قابل احترام مکه به شمار می‌رفت، و در بین همه‌ی مردم از احترام و جایگاه خاصی برخوردار بود، و از ریش

سفیدان مکه شمرده می‌شد، از چنگ مکر و حيله‌ی سران فتنه در پناه خود گرفت. ابوطالب رسول خدا ﷺ را بسیار دوست داشت. و پس از پدرش عبدالمطلب مسئولیت رعایت و سرپرستی پیامبر را بدوش گرفته بود. و قریشیان که شدت علاقه و محبت ابوطالب به او را می‌دانستند جرأت نمی‌کردند در مورد پیامبر با او بحث کنند.

به‌خصوص که ابوطالب بر دین قریشیان بود، و آنها می‌ترسیدند که اگر بدو فشار آورند، شاید از دین پدرانش برگردد و به رسول خدا ﷺ و یارانش پیوندد، که در این صورت جبهه‌ی مکه بشدت دگرگون می‌شد.

امام ابن جوزی می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ سه سال اول دعوتش را در پنهانی کامل شروع کرد، سپس خداوند بدو دستور داد:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ [الحجر: ۹۴]

«پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی (که دعوت حق است)».

آنگاه پیامبر دعوتش را آشکار نمود.

و وقتی آیه:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]

«و خویشان نزدیکت را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده».

بر پیامبر نازل شد. آن حضرت بر بالای کوه «صفا» رفته جار زد: آهای مردم! مردم با شنیدن صدای رسول خدا ﷺ هراسان بسوی او دویدند، مردم کم کم زیر کوه جمع می‌شدند و پیامبر صدا می‌زد: ای فرزندان فلانی! ای قبیله‌ی فلان! ای نوادگان عبدمناف! ای خانواده‌ی عبدالمطلب!..

با صدای پیامبر مردم خانواده خانواده، و فامیل فامیل، و دسته دسته، خودشان را کنار کوه می‌رسانیدند. وقتی همه‌ی اهل مکه به آنجا رسیدند پیامبر خدا ﷺ به آنها گفت: ای مردم مکه! آیا اگر به شما می‌گفتم، لشکری از دشمن از پشت این کوه به جنگ شما می‌آید. آیا حفرم را باور می‌کردید؟

همه یکصدا گفتند: آری! ما هرگز از شما دروغی نشنیده‌ایم.
 آنگاه رسول خدا ﷺ فرمودند: پس ای مردم! من شما را از عذاب و بازخواست بسیار
 سخت خداوند برحذر می‌دارم.
 عمومی پیامبر ابولهب که از سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان او بود، داد برآورد: خاک بر
 سرت! آیا برای این حرفهای پوچ، ما را از کار و روزگار انداختی؟! سپس برخاست و مردم
 را متفرق نمود.

اینجا بود که خداوند متعال سوره «تبت» را نازل کرد:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝
 وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝﴾

«بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد)! (۱) دارائی و آنچه (از شغل و
 مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند) (۲)
 به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. (۳)
 و همچنین همسرش که (در اینجا آتش بیار معرکه و سخن‌چین است در آنجا بدبخت و)
 هیزم‌کش خواهد بود. (۴) در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است (۵)».

درس پنجم: آغاز انتشار اسلام

بعد از اینکه اهل طائف با پیامبر اکرم ﷺ برخوردی ناروا داشتند و او را به باد مسخره گرفته با سنگ و دشنام و ناسزا از خود راندند پیامبر بار دگر به مکه بازگشت، و در زیر حمایت مطعم بن عدی وارد شهر شد.

در میان این فضای پر از دروغ و مکر و حيله و شکنجه و عذاب و محاصره، خداوند برای اینکه به پیامبرش قوت قلب بیشتری بدهد تا در دعوتش ثابت قدمتر گردد، او را به میهمانی خود به «اسراء و معراج» دعوت کرده، نشانه‌هایی از عظمت و بزرگی خود را به او نشان داد. پیامبر خدا ﷺ با عروج به آسمانها و دیدن و لمس کردن نشانه‌هایی بسیار بزرگ از آیات قدرت و نیروی بیکران الهی و علامات بزرگی و جلال و جمال پروردگار یکتا، و با دیدن فرشتگانی که چون سربازان همیشه کمر به طاعت و بندگی خداوند بسته‌اند، قوت قلب و نیرو و توان جدیدی در او دمیده شد. تا با روحیه و تلاش و کوششی خستگی ناپذیر راهش را همچنان ادامه دهد.

در اسراء؛ پیامبر اکرم ﷺ شبانه از مسجد حرام در مکه بسوی مسجد اقصی در بیت المقدس رفتند، و البته در همان شب بازگشتند. و معراج به سفر ملکوتی پیامبر به آسمانها، و دیدارش با پیامبران و دنیای غیب گفته می‌شود، و در این سفر نمازهای پنجگانه بر پیامبر خدا ﷺ فرض شد.

قبول این حادثه‌ی بسیار عجیب و معجزه‌ی سرشار از معانی قدرت پروردگار برای بسیاری از مردمی که هنوز ایمان در قلبهایشان بخوبی رسوخ نکرده بود بسیار سنگین آمد. و چون غربالی باعث شد کسانی که اسلامشان پوستی بود و به قلب و دلشان نرسیده بود از اسلام بازگردند.

مشركان قریش با شنیدن این حادثه فرصت را برای فتنه افروزی در بین مسلمانان بسیار مهیا و مناسب دیدند. برخی از آنها خواستند کوه استوار ایمان در دل اولین مرد مؤمن و نزدیکترین شخص به پیامبر اکرم ﷺ و مستشار و وزیر او را متزلزل کنند. فوراً خود را به

ابوبکر صدیق که هنوز از واقعه خبر نداشت رسانیده با پوزخندی بدو گفتند: آیا شنیده‌ای رفیقت چه ادعاها می‌کند؟! ادعا می‌کند دیشب به بیت المقدس رفته و بازگشته!

ابوبکر؛ رمز ایمان و پایداری و صداقت آرام به آنها گفت: آیا خود پیامبر چنین فرموده‌اند؟ آنها خنده‌ای سرداده گفتند: آری! ابوبکر با ایمان کامل از ته دل گفت: اگر حرف شما درست باشد، و پیامبر چنین فرموده باشند، حرفشان کاملاً درست است. آنها حیرت‌زده به ابوبکر نگریسته گفتند: آیا باور می‌کنی که او دیشب به بیت المقدس رفته، قبل از صبح بازگشته است؟! است؟! است!؟

ابوبکر لبخندی زده گفت: آری! من او را در مواردی بسیار بزرگتر و عجیب‌تر از این باور دارم. من باور دارم که صبح و شام وحی از آسمان بدو می‌رسد، این کجا و آن کجا؟! این حادثه، و این موقف جوانمردانه و مؤمنانه، و کمال عقل و رشادت و دور اندیشی ابوبکر، و فهم والا و ایمان راسخ و عمیق او بود که لقب «صدیق» را پیامبر به او هدیه کرد^(۱).

(۱) مکه همه قدرت و توانش را سد راه پیامبر نموده بود. تازیانه‌های شکنجه و تعذیب خون یاران رسول خدا را می‌مکید. لاشه‌های نیم جان مؤمنان در کوچه و بازار مکه نفس نفس می‌زد. پیامبر خدا پشتوانه سیاسی و امنیتی - ابو طالب - و سند اقتصادی، همسر و یارش - خدیجه - را از دست داده بود. گویا حبشه جای مناسبی برای پرورش نخبه‌های دعوت نبود...

پیامبر خدا خودش را به قبیله‌های مختلف عرب پیشنهاد کرده بود تا از او حمایت کنند و به سعادت ابدی دنیا و آخرت نایل گردند. اما چه که شیطان در پوستینه‌های مردم رخنه کرده بود و بر هر زبانی لحن دشمنی شیطان بود که سخن می‌گفت.

طائف - شهر سرسبزی که از مکه فاصله چندانی نداشت - نیز از پیامبر با سنگ و چوب استقبال کرده سر و پای مبارکشان را خون آلود نمود...

در این فضای هولناک ورنج‌آوری که همه درهای زمین بر روی پیامبر خدا بسته شده بود تنها امید به دروازه آسمان بود که پیامبر در مناجاتی دلنشین آنرا محکم کوبید:

(بار الها، ضعیف و ناتوان شده‌ام، راه و چاره‌ای جلوی خود نمی‌بینم، مردم مرا خوار و ذلیل کرده‌اند... ای مهربانترین مهربانان، تو پروردگار ستم‌دیدگانی... و تو پروردگار منی، مرا برای چه کسی رها می‌کنی؟ برای بیگانه‌ای که با خشونت مرا براند؟ یا برای دشمنی که بر من چیره ساخته‌ای؟

با همه اینها اگر تو از من خشمگین نیستی هیچ غمی ندارم.. ولی رحمت و بخشایشت برایم سزاوارتر است..

به نور و زیبایی صورتت که تاریکیهای جهان را روشنایی بخشیده، وسعادت و شادکامی دنیا و آخرت از اوست پناه می برم از اینکه غضبت را بر من فرود آوری، یا اینکه خشمت بر من چیره گردد. دستان التماس و زاری بر درگاهت دراز می کنم تا تو از من خشنود گردی. مرا هیچ نیرو و توان و وودرتی نیست مگر در کنار تو و با تو...).

این صحنه دلنشینی که بندگی را به بهترین صورت تصویر می کرد، دل آسمان را شکافت .. و از عرش الهی دعوتنامه ای برای رسول هدایت آمد.. رسول خدا برای سفری عاجل بسوی آسمانها خواسته شد.. گویا که خداوند بدو می گفت: ای بنده من اگر زمینیان به تو پشت کرده اند مژده بادا تو را که آسمانیان از تو استقبال می کنند.

در واقع این سفر ملکوتی - اسراء و معراج - پیام گویایی بود که به پیامبر آموخت آزمایش رنج و شکنجه و خون و درد و آلم نشانه مقبولیت است و برهان و دلیل گویایی است که خداوند بنده اش را دوست دارد و او را آزمایش و امتحان می کند.. این روش و سنت خداست با عاشقان خود و این رویه و سنت الهی است با دعوتگران توحید.

این سفر ملکوتی رنج و اندوه را از دل و روان پیامبر شست و در او روح جدیدی از فعالیت و تلاش و امید دمید، و به او نوید مرحله ای جدید برای دعوت توحید داد.. مرحله رهایی از درد و رنج و شکنجه ها، رهایی از مظلومیتها و ستمدیدیها، پرواز بسوی قدرت و رهبری..

• آیه ای در سوره..

از عجائب دلنشین و معجزه آسای سوره اسراء اینست که این سوره با یک آیه که در آن همه این سفر ملکوتی خلاصه شده آغاز می شود. سپس سخن از یهودیان و بنی اسرائیل و دیگر ملتها و پیامبرانشان به میان می آید و از عاقبت دردناک و عذاب هولناک آن ملت های ظالم و سرکش سخن گفته می شود!.. در یک دید شاید کسی گمان برد که هیچ ارتباطی بین آیه اول که اسم و عنوان سوره را بخود اختصاص داده و سایر سوره نیست؟!.

ولی وقتی با دقت در سوره می نگری صدای زنگ خطر شدیدی را می شنوی که دلها را از جای می کند، گویا که سوره بر گوشهای ظالمان داد می زند که: هان!.. ای غافلان!.. آگاه باشید و خوب گوشهایتان را باز کنید.. این سخنهایی که برایتان خوانده می شود و این حکایت های هولناک و دردناکی

که می شنوید، تمام اینها را کسی برایتان تعریف می کند که همین حالا از سفر معجزه آسا و ملکوتی اسراء و معراج بازگشته و هنوز عرقش خشک نشده. او به چشمان خود دیده که خداوند با ظالمان و ستمگران چه می کند... پس به خدا و روز قیامتش ایمان آرید و از عاقبت آنان عبرت گیرید و به راه راست درآیید که: ﴿وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الاسراء: ۱۰] «ما برای آنانی که بروز رستاخیز ایمان نمی آورند عذاب دردناکی را ترتیب داده ایم».

و این سوره با صدای بلند اعلام می کند که یهود و بنی اسرائیل به بشریت و دین خدا خیانت کرده، بخود و بشریت ظلم و ستم روا داشته اند، پس شایستگی رهبریت دین خدا را ندارند. و خداوند ملت دیگری را از فرزندان اسماعیل انتخاب نموده و پرچم هدایت و رهبری انسانیت را بدانها سپرده است. حال وقت آنست که رهبریت روحی بشریت از ملتی به ملت دیگری منتقل گردد...

اما چگونه؟ رسول خدا و یارانش هنوز در مکه حیران و پریشانند، امنیت از آنها سلب شده، هر آن، گمان آن می رود که پنجه خونخوار ظالمان و ستمگران مکه بر گردنهایشان چیره گردد، و برای همیشه نام و رسم توحید از زمین برکنده شود.

این سؤال خود روشنگر آن است که شمعی بر فرا راه امید بر افروخته شده، دعوت اسلام تا چندی دیگر از مرحله رنج و غم بیرون خواهد جهید. شب تاریک ظلم و شکنجه بسر رسیده و سپیدی سحر نمایان گشته است. و خروس صبحگاهان رهایی و امید آماده خواندن شده است.

اینجاست که لابلای سوره پتکهای آهنین تهدید را می بینیم که بر سر ستمگران قریش و ظالمان و جباران روزگار فرود می آید:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْنَا الْقَوْلُ فَنَدْمَرْنَهَا تَدْمِيرًا﴾ [الاسراء: ۱۶ - ۱۷]

«هر گاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آنجا را سردار و چیره می گردانیم، و آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور میپردازند - و به مخالفت با دستورات الهی بر میخیزند - پس فرمان - وقوع عذاب - بر آنجا واجب و قطعی میگردد و آنگاه آن مکان را سخت درهم میکوبیم - و ساکنانش را هلاک می گردانیم - . و چه بسیارند مردمانی که در قرون و اعصار بعد از نوح میزیسته اند و ما آنان را - طبق همین سنت، به سبب تمرد و سرکشیشان - نابود گردانده ایم. همین کافی است که پروردگارت از گناهان بندگان آگاه و نسبت بدانها بینا است - ولذا هیچ کاری از دید او مخفی، و بی سزا و جزا نمی ماند -».

چرا خداوند پیامبرش را به مسجد اقصی برد؟ و چرا سفر ملکوتی معراج مستقیماً از خانه خدا در مکه صورت نگرفت؟!..

شهر قدس و مسجد اقصی مهد دیانت‌های آسمانی است. خمیر توحید ابراهیمی در آن سرشته شد، اسماعیل آنرا بنا نهاد و موسی در آنجا موسای نبوت گشت، و عیسی از آنجا راهی آسمانها شد... پس شایسته است که آخرین پیک آسمانی بدانجا رفته خود میراث نبوت خویش را دریافت کند. و شخصاً پرچم رهبری انسانیت را از پیامبران پیشین تحویل گرفته، همه انسانیت را بسوی سعادت و زندگی جاودانی رهنمایی سازد، و بدینصورت رحمتی شود برای جهانیان.. برای همه ملتها و همه اقوام در همه زمانها و در همه جا..

خداوند با انتقال پیامبرش از بیت الله الحرام - مکه - به مسجد اقصی این دو نقطه مقدس را با وجدان و ضمیر و جان و دل مسلمانان بهم دوخت، تا هر دو را بیک چشم بنگرند و در حق هیچ یک کوتاهی نوزند. کسی که امروز بیت المقدس را از دست می دهد و به فراموشی می سپارد، بدون شک فردا خاک فراموشی بر خانه خدا خواهد ریخت!...

در حقیقت امت اسلام به سفر پیامبر خدا به مسجد اقصی به درجه والای رهبری و هدایت بشریت نایل آمد، و با سفر از مسجد اقصی به آسمانها و درجات ملکوتی به مقامی والا و جایگاهی دست یافت که آرزوی فرشتگان بدانجا نرسیده است!

مسجد اقصی مرکز ثبات رهبریت ماست. و نقطه پرواز ما بسوی مقام و جایگاه بی مانند... مقام خلیف اللهی.. جایگاه جانشینی خدا..

پس هرگز معنا و مفهوم رهبریت ما کامل نخواهد شد مگر اینکه مسجد اقصی و قدس و فلسطین از آن ما.. و در بین ما .. و با ما .. باشند. و تا زمانی که نقطه پرواز ما بسوی ملکوت اعلی - مسجد اقصی - در اسارت است ما هرگز بدان مقام والا و جایگاه بزرگ جانشینی خداوند - خلیف اللهی - نخواهیم رسید!..

پیوند ما و رابطه ما با مسجد اقصی بسیار والاتر و بالاتر از رابطه و پیوند با یک مسجد و یا یک ساختمان و مقداری آجر و خاک و گل است.. مسجد اقصی رمز وجود ما و دلیل و برهان رهبریت ما.. و جایگاه مکانت و عظمت و بلندی ماست..

و در واقع ما به مسجد اقصی نیاز داریم نه مسجد اقصی به ما!..

و مسجد اقصی دماسنجی است که در آن دمای وحدت و هماهنگی و قدرت سیاسی و نیرو و توان رزمی امت اسلام را در هر زمانه و تاریخی می توانی مشاهده کنی. اگر می خواهی بدانی که وضع مسلمانان

در فلان زمان (مثلاً قرن چهارم و یا دهم و یا دوازدهم هجری و یا...) چگونه بوده است. تنها با یک نگاه در تاریخچه شهر قدس و مسجد اقصی در آن قرن همه چیز برایت روشن خواهد شد..

هر زمانی که مسلمانان در زیر پرچم توحید همه هماهنگ و یکجا سجده شکر ادا می کردند خداوند مسجد اقصی را بدانها هدیه می داد - چون زمان خلیفه دوم مسلمانان - و بار دگر وقتی پرچم توحید بر زمین می افتاد و نعره شیطان جو آسمان را آلوده می ساخت و مسلمانان خون همدگر می ریختند خداوند مسجد اقصی را از آنها می گرفت. و باز بار دگر چون آنها به آسیاب باز می گشت و چون صلاح الدین‌هایی پرچم توحید را بر کرانه ها می افراشتند باز بار دگر هدیه الهی در کالبد مسجد اقصی تجلی نموده به مسلمانان باز گردانده می شد.

وقتی خداوند خواست موسی را نزد فرعون ستمگر و طغیانگر و ظالم و خونخواری که ادعای الهی می کرد بفرستد او را به سرزمین سینا برد و نشانه هایی از قدرت خود را جلوی او به نمایش گذاشت: بدو گفت که عصایش را بر زمین اندازد. به ناگاه عصا به اژدهایی وحشتناک و خوفناک بدل گشته بر زمین خزیدن گرفت. خداوند از موسی خواست که دست دراز کرده بدون ترس و لرز اژدها را بگیرد تا به شکل عادی خویش برگردد. سپس از او خواست که دستش را زیر بغل خود ببرد، کف دست موسی به ماهی درخشان بدل گشت.. پس از نمایش قدرت الهی خداوند بدو فرمود: ﴿لِنُرِيكَ مِنْ

ءَايَاتِنَا الْكُبْرَى...﴾ - خواستیم برخی از نشانه های قدرت خویش را بتو نشان دهیم..".

آری!.. اینست سر این مانور نیرو و نمایش قدرت.. آنگاه که تو دریابی در سایه پشتوانه ای بسیار سترگ و نیرومند حرکت می کنی، و قدرتی لامتناهی تو را زیر نظر داشته در پناه خود دارد، از هیچ دشمن و از هیچ قدرت و توانی نخواهی ترسید.

با این نشانه های قدرت، و این حقایقی که پیامبر با چشمان خویش نظاره گر آن بوده اند به درجه "عین الیقینی" نایل آمده در راه خداوند از هیچ کس و هیچ چیزی کوچکترین ترس و هراس و واهمه ای بدیشان راه نمی یافت..

همه قدرتهای بزرگ و امپراطوریه‌ها سترگ با همه توپ و تانکشان در چشم آنهايي که نظاره گر قدرت بی انتهای الهی بوده اند کمتر از بال پشه ای به نظر می آمد!

این همان سنت خداوند با ابراهیم و موسی بود که با محمد برای آخرین بار تکرار شد..

■ نماز..

پس از آنکه قریش همه‌ی راههای گفتگو را بروی خود بست و چون دیواری سترگ و

وقتی حادثه بسیار مهمی روی میدهد پادشاهان سفیران خود را شخصا می خواهند تا برنامه و سیاست خود را بدانها پیشنهاد کرده با آنها بحث و مباحثه کنند و تنها به فرستادن پیک ویا تلگرافی اکتفا نمی کنند...

نماز چون مهمترین فریضه دین مبین اسلام است که ساختار شخصیت فردی مسلمانان و برنامه زندگی جامعه اسلامی را به عهده دارد، خداوند سفیر و پیام آورش بسوی بشریت را شخصا خواست تا نماز را به عنوان هدیه وارمغان این سفر والای ملکوتی برای بشریت بیاورد. و در یک جلسه بحث و مباحثه این نمازی که پنجاه وعده در روز بود به پنج وعده ولی با اجر و پاداش پنجاه وعده تبدیل گشت.. تصویری گویا از سخاوت و کرم و بخشایش الهی...

نماز هدیه معراج پیامبر در واقع معراج روزمره مؤمنان بسوی خالق و پروردگارشان است. در این معراج مؤمنان بدون هیچ واسطه ای با خدایشان راز و نیاز می کنند و پرده از غم و اندوه خویش می گشایند و دست حاجت بسوی آن سخاوتمند بی همتا دراز می کنند...

و در این معراج آنچنان بالا می روند که گویا با گوشان خویش صدای شادمانی پروردگارشان که با فرشتگان سخن می گوید را می شنوند... آنگاه که بنده در نماز می گوید ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ می شنود که پروردگارشان به فرشتگان و آسمانیان می گوید: بنگرید بنده ام شکر مرا بجا می آورد!.. و بنده ادامه می دهد: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، و پروردگار می گوید: بنگرید ستایش و ثنای مرا ادا می کند!.. و در آخر خداوند در جمع فرشتگان اعلام می دارد که: این نیایش بین من و بنده ام است. و من به بنده ام هر آنچه خواسته می بخشم...

آری!..

این صدای آیه اسراء است.. آهنگ دلنشین و غم آلود آیه اسراء است که ابرهای سیاه و کبود غم و اندوه را بر دلهای ما چیره می سازد.. مسجد اقصی در اسارت اشک می ریزد.. حرم با برکت آن از خون شهیدان گلگون کفن گشته است... و ما مؤمنان مات و مبهوت و حیران نظاره گر این واقعیت دردناک بوده هیچ دست نمی جنbanیم!!...

به امید روزی که اقصی دوباره لبخند زند و شکوفه های رهبری و شرف بار دگر در امت اسلامی بشکفند و ما آیه مبارکه اسراء را با کمال افتخار قراءت کنیم!!...

سده فولادی جلوی دعوت اسلامی قد علم کرد، و با دروغ پنداشتن رسول خدا ﷺ مانع رساندن دعوت و پیامشان شدند، پیامبر اکرم ﷺ بسوی قبیله‌های دیگر روی آورد. و پس از بازگشت از طائف در مراسم عبادی که مردم از جاه‌های بسیار دور به خانه خدا می‌آمدند، پیامبر خودش را به قبیله‌های مختلف می‌رسانید و اسلام را برایشان شرح می‌داد و از آنها می‌خواست؛ او را پناه دهند و او را در رساندن پیام خداوند به جهان و جهانیان یاری دهند. برخی از این قبیله‌های عرب چون قبیله ی بنوحنیفه که بعدها مسیلمه کذاب از بین آنها سربرآورد با پرخاش و اسلوبی بسیار زشت و زننده پیامبر را از خود می‌رانند، و برخی نیز پوزش می‌طلبیدند.

از جمله کسانی که پیامبر خدا در این زمینه با آنها مذاکره کرد، برخی از مردم شهر «یثرب» از قبیله «اوس» بودند که برای حج به مکه آمده بودند. آنها از یهودان همسایه خود صفات پیامبر را بارها شنیده بودند، و وقتی پیامبر را تصویری از آنچه یهودیان به رخ آنها می‌کشیدند یافتند با خود گفتند: به خدا سوگند، این همان پیامبری است که یهودیان ما را تهدید می‌کنند که چون تشریف آورد همراه با او ما را از بین می‌برند. نگذارید یهودیها قبل از ما او را به آغوش گیرند. از این گروه یثربیها شش نفر ایمان آورد که سبب انتشار اسلام در شهر خودشان که بعدها «مدینه» نام گذاری شد، گشتند. آن شش نفر عبارتند از: سعد بن زراره، عوف بن الحارث، رافع بن مالک، و قطبه بن عامر بن حدیده، عقبه بن عامر، و سعد بن الربیع.

آنها پس از آنکه به پیامبر خدا ﷺ وعده ملاقات در سال آینده دادند به شهر خود بازگشتند.

یک سال بعد یعنی در دوازدهمین سال بعثت پیامبر اکرم ﷺ بیعت عقبه اول صورت گرفت. در این دیدار ۱۲ نفر از یثربیها با پیامبر دست بیعت و میثاق و همکاری دادند؛ دو نفر از قبیله خزرج و ده نفر از قبیله اوس، که از بین آنها پنج نفر از شش نفری بودند که سال گذشته به پیامبر ایمان آورده بودند.

این گروه مؤمنان به هر آنچه پیامبر خدا ﷺ از آنها خواست؛ از ایمان آوردن بدو و سرطاعت خم کردن در مقابل دستورات خداوند یکتا، و شرک نورزیدن به خداوند، و دوری از نافرمانی فرامین الهی و کارهای زشت، و انجام کارهای نیکو، و اینکه جز حق و راستی را بر زبان نیاورند، با او دست بیعت دادند.

این مؤمنان راستین پس از آنکه نور تابان نبوت در قلبهایشان تابیدن گرفت و زنگار و سیاهی را از آنها پاک کرد، با نیرو و توانی بی‌مانند به شهر خود باز گشته، دعوت اسلام را به گوش همه مردم رسانیدند. تا بدانجا که در شهر مدینه هیچ خانه‌ای نبود مگر اینکه در آن قصه پیامبر و دعوت او بر زبانها بود. و بسیاری از مردم این شهر سخنان پیامبر را آویزه گوشهایشان کرده بودند و مشتاق دیدار آن حضرت بودند.

و یک سال بعد، یعنی در سیزدهمین سال برانگیخته شدن پیامبر خدا ﷺ بیعت عقبه دوم با مردم یثرب صورت گرفت. در این دیدار بسیار محرمانه و سری هفتاد مرد و دوزن مشتاقانه از یثرب به مدینه آمدند و در منطقه «عقبه» با پیامبر خدا ﷺ دیداری داشتند و با او بیعت کرده میثاق بستند که در سختیها و خوشیها همیشه و همواره از او اطاعت کرده فرمانبردار دستورات او باشند، و در همه احوال؛ چه در شدت و سختیها، و چه در رفاه و آسایش در راه خدا از هیچ چیز دریغ نورزند. و بسوی نیکيها مردم را دعوت کرده از بدیها و زشتیها باز دارند. و در راه دعوت بسوی خداوند و فرامین والای او از ملامت و سرزنش هیچ کس و هیچ چیز ترس و واهمه‌ای نداشته باشند، و اینکه پیامبر خدا ﷺ را یاری داده، از گزند دشمنان در امان دارند.

سپس پیامبر اکرم ﷺ از آنها خواست دوازده نفر را از بین خود به عنوان وکیلان و نمایندگان خود انتخاب کنند. آنها ۹ نفر از خزرج و ۳ نفر از اوس را به عنوان نماینده انتخاب نمودند. پیامبر خدا ﷺ به آنها فرمودند: شما نمایندگان من در بین ملت و قوم خویش هستید، چون نمایندگی یاران و حواریون حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و من نمایندگی قوم خود را به عهده می‌گیرم. این مؤمنان و شیفتگان حقیقت بسوی مدینه بازگشتند. و بدینصورت اسلام

در بین مردم مدینه منتشر شد. خداوند از همه آن مؤمنان راستین راضی و خشنود باد^(۱).
و این مقدمه‌ای بود برای حادثه بسیار بزرگ و تاریخ ساز هجرت پیامبر اکرم ﷺ و یارانش
به مدینه منوره...

(۱) نگا: لباب الخيار فی سیرة المختار ص / ۴۲ - ۴۳.

درس ششم:

بزرگترین نشانه‌های نبوت

قرآن کریم بزرگترین نشانه و حجت پیامبری رسول خدا ﷺ است. خداوند همه‌ی عرب و عجم را از اول نبوت تا بروز قیامت با کتاب آسمانیش به مبارزه طلبیده، که هر کس در رسالت حضرت محمد ﷺ؛ آخرین پیک خداوند بسوی بشریت کوچکترین شک و تردیدی دارد، نمونه‌ای چون کتاب آسمانی قرآن کریم بیاورد، و ثابت کند که چنین سخنی پرگهر می‌تواند از انسانی خاکی صادر شود. عرب روزگار پیامبر که سرآمد تاریخ بلاغت و سخنوری عرب بودند از آنروز تا به قیامت از آوردن مثالی چون قرآن کریم ناتوان مانده‌اند، و سر تسلیم در مقابل پیامبر خدا ﷺ خم کرده، پس از درک پیام او با جان و دل و عقل آنرا پذیرفتند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۲۳].

«و اگر در باره آنچه بر بنده خود [= پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فرا خوانید اگر راست می‌گویید!»

و همچنین می‌فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [یونس: ۳۸].

«ولی [این سبک مغزان بی منطق، در عین روشن بودن حقیقت] می‌گویند: [پیامبر] آن را به دروغ بافته است. بگو: پس اگر [در ادعای خود] راستگو هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید، و هر که را جز خدا می‌توانید [برای این کار] به یاری خود دعوت کنید.»

امام ابن جوزی می‌گویند: معجزه بودن قرآن مجید بصورت‌های متعددی تجلی می‌کند، از آنجمله است:

۱- از نظر قدرت بیانی و بلاغت و فصاحت و ایجاز و بازکردن مطالب، و همه‌ی تصاویر زیبایی و کمال زبانی. چه بسا قصه‌ای را در جایی با تفصیلات آن می‌یابی، و در جایی دیگر تکرار آن البته بصورت بسیار فشرده، و چون به سیاق و سباق آیات بنگری با کمال حیرت می‌یابی، که هر اسلوب قرآنی مناسب جا و مکان و سیاقش آمده، و نه تنها هیچ نقص و عیبی در اسلوب نیست، بلکه قله‌ی سرشار بلاغت همان شیوه‌ی ملکوتی قرآن است و بس.

۲- از نظر بیان و نگارش نوینش که با شیوه‌های سخنوری و موسیقی شعر کاملاً مختلف است. و این دو معنی از جمله نکات به مبارزه طلبیدن عرب‌ها هستند. عرب از آنروز تا به امروز و تا به روز ازل از آوردن چنین اسلوبی عاجزند، و این تسلیم شدن آنها و اعترافشان به کمال قرآنی آنها را به اسلام آوردن و سرتسلیم نزد پروردگار یکتا سوق داد. این اسلوب ملکوتی آنچنان عرب را حیرت‌زده کرده بود که بزرگترین ادیبان نامدار چون؛ ولید بن مغیره، به پاس احترام قرآن به یک پا ایستاده گفت: سوگند بخدا که در قرآن عجب شیرینی و لطافتی است، و عجب زیبایی و جلالی است!..

۳- از نیم رخ‌های معجزه بودن قرآن می‌توان به اطلاعات قرآنی و اخبار آن از ملت‌های پیشین، و زندگی پیامبرانی که مسیحیان و یهودیان از آنها اطلاعاتی ناچیز و احیاناً نادرستی داشتند اشاره کرد. و البته بیاد داشته باشیم که این اخبار را انسانی که سواد خواندن و نوشتن نداشته، و با آخوندهای مسیحی و کاهنان و جادوگران و رهبران دینی آنها هیچ نشست و برخاست و آشنائی نداشته است، و حتی عرب‌هایی که سواد خواندن و نوشتن داشته‌اند، و با دانشمندان و در جلسه‌های علمای مسیحی و یهودی شرکت می‌کردند نیز از اخباری که به پیامبر خدا ﷺ از راه قرآن به مردم می‌رساندند کاملاً بی‌خبر بودند.

۴- اطلاع دادن از برخی اخبار پوشیده‌ای که در آینده اتفاق می‌افتد، و آنچنان که قرآن گفته بود آن قضایا روی داد. مثل اینکه قرآن به یهودیان گفت:

﴿فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۹۴]

«بگو: اگر راست می‌گویید که سرای آخرت نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید».

سپس گفت:

﴿وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا﴾ [البقرة: ۹۵].

«و هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، (زیرا عذاب سخت) به واسطه کردار بد خود (برای خود در آخرت مهیا کرده‌اند)، و خدا آگاه به ستمکاران است».

و قرآن گفت:

﴿فَاتَّبِعُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳]

«پس سوره‌ای چون قرآن بیاورید»

سپس گفت:

﴿وَلَن تَفْعَلُوا﴾ [البقرة: ۲۴]

«و هرگز نمی‌توانید انجام دهید»

و آنها هرگز چنین نکردند.

و قرآن گفت:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲]

«به آنها که کافر شدند بگو: «(از پیروزی موقت خود در جنگ اُحُد، شاد نباشید!)

بزودی مغلوب خواهید شد. ..»

و آنها همانطور که قرآن گفته بود شکست خوردند.

و قرآن به مؤمنان گفت:

﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾ [الفتح: ۲۷]

«... بطور قطع همه شما بخواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شوید در نهایت امنیّت..»

و مسلمانان به آنچه قرآن به آنها وعده داده بود، رسیدند و وارد مسجد الحرام شدند.

قرآن در باره‌ی ابو لهب و زنش گفت:

﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ هَبٍ ۖ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۚ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾

[المسد: ۳ - ۵].

«به زودی در آتشی زبانه دار درآید؛ (۳) و [نیز] همسرش که هیزم کش است [در

آتش زبانه دار در آید.] (۴) [همان که] بر گردنش طنابی تابیده از لیف خرماس است. (۵)»

و این دلیلی است واضح و برهانی است گویا و روشن بر اینکه آن دو در حال کفر خواهند مرد و ایمان نخواهند آورد. و چنین شد.

۵- قرآن از هر گونه اختلاف و تناقض و دوگانه گوئی بدور است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.»

و همچنین فرمودند:

﴿إِنَّا خُنُّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]

«البته ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت.»

ابوهریره شاگرد وفادار پیامبر اکرم ﷺ از آن حضرت چنین روایت می‌کنند: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: هیچ پیامبری را خداوند نفرستاد مگر اینکه بدو نشانه‌ها و علامتهایی داد که مردم بر اساس آنها به او ایمان آوردند. و علامت و نشانه‌ی پیامبری من وحی است که خداوند بر من قرآنی کرده است، و امیدوارم که پیروان من از پیروان تمامی پیامبران دیگر روز قیامت بیشتر باشند^(۱).

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

ابن عقیل می‌گوید: و از جمله تصاویر معجزه بودن قرآن این است که؛ هیچ کسی نمی‌تواند در قرآن یک آیه‌ای بیابد که معنایش از سخنی پیشین گرفته شده باشد! این در حالی است که ادیبان و سخنوران همیشه پرده از استفاده و قرض‌گیری برخی از برخی دیگر برمی‌کشند. مثلاً می‌گویند: متنبی از بحتری این جمله را گرفته است!

ابن جوزی می‌گوید: وقتی در معجزه‌ی پیامبر اکرم ﷺ به دقت فکر کردم دو مورد برایم روشن شد:

اولی: معجزات پیامبران با وفات آنها ناپدید شده‌اند!

اگر امروز کافری بپرسد: چه دلیلی بر درستی ادعای محمد و موسی دارید؟ و به او گفته شود: ماه برای حضرت محمد ﷺ به دو نیمه تقسیم گشت، و دریا برای حضرت موسی شگافته شد. او خواهد گفت: آنچه ادعا می‌کنید امکان ندارد! از اینروست که خداوند معجزه‌ی پیامبر اکرم ﷺ را قرآن کریم قرار داد که تا روز ازل پایدار بماند. و شاهد و گواهی راستین، و دلیلی و حجت و برهانی درست بر صدق و راستگویی او پس از وفاتش نیز باشد. و همین قرآن را خداوند دلیل و برهانی قرار داد بر راستی و صداقت پیامبران. چرا که قرآن از آنها اطلاع می‌دهد و بر درستی و صدق پیامبریشان مهر قبول می‌زند.

دومی: قرآن به مسیحیان و یهودیان - اهل کتاب - اطلاع داد که صفات و ویژگیهای حضرت محمد ﷺ در تورات و انجیل ثبت شده است. و قرآن گواهی بر ایمان حاطب بن ابی بلتعہ داد، و قرآن شهادت داد که مادر مؤمنان؛ عائشه از تهمت‌ی که بدو وارد شده کاملاً پاک و مبرا است. و البته اینها گواهی و شهادتهایی است بر علم غیب.

حال اگر در تورات و انجیل صفات و ویژگیهای پیامبر خدا ﷺ نمی‌بود، حتماً آنها از ایمان آوردن به حضرت محمد ﷺ سرباز می‌زدند و از اسلام دلزده می‌شدند!

و اگر «حاطب» می‌دانست که گواهی قرآن در مورد او نادرست است، و یا مادر مؤمنان عائشه می‌دانست که آنچه قرآن در حق او گواهی داده، با حقیقت منافات دارد، بدون شک آن

دو از ایمان و اسلام زده می‌شدند و درک می‌کردند که گواهی و شهادت قرآن دروغ است، و از اسلام متنفر می‌شدند^(۱).

(۱) نگا: الوفا ص / ۲۶۳ - ۲۷۳، به اختصار.

درس هفتم:

مژده پیامبران پیشین به آمدن او

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۖ قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [آل عمران: ۸۱ - ۸۲].

«و [یاد کنید] هنگامی که خدا از همه پیامبران [و امت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آن گاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم. (۸۱) پس کسانی که بعد از این [پیمان محکم و استوار از آن] روی برتافتند فقط آنان هستند که از دایره انسانیت بیرون شده‌اند (۸۲)».

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و پسر عمویشان عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آمده است: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه از او عهد و پیمان گرفت که اگر چنانچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان زندگی او برانگیخته شود بدو ایمان آورده، او را یاری می‌کند. و به آن پیامبر دستور می‌داد تا از پیروان خود نیز عهد و پیمان گیرد که اگر چنانچه حضرت محمد در زندگی آنان برانگیخته شود، به او ایمان آورده، او را یاری دهند.^(۱)

پروردگار یکتا از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام چنین حکایت می‌کند:

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۚ إِنَّكَ

(۱) تفسیر ابن کثیر ۱/ ۴۹۳، از سدی نیز روایتی به همین معنا آمده است.

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿البقرة: ۱۲۹﴾.

«پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی».

امام ابن کثیر می‌گوید: خداوند متعال از تحقق یافتن دعای حضرت ابراهیم به مردم مکه اطلاع می‌دهد که پیامبری از میان آنها، و از نسل حضرت ابراهیم برانگیخته شده است. و این دعای استجابت یافته‌ی حضرت ابراهیم در حقیقت با آنچه خداوند پیش از آن در درگاه ملکوتی خود مشخص کرده بود که حضرت محمد ﷺ به عنوان پیامبر برای اهل مکه و سایر انسانها و جنها فرستاده شود، هماهنگی و توافق پیدا کرده است.

امام احمد از عریاض بن ساریه روایت می‌کند که ایشان گفتند: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: آن وقت که حضرت آدم هنوز در گل آفرینش بود من نزد خداوند متعال به عنوان آخرین پیامبران تعیین شده بودم. و از برخی از اشارات گذشته شما را اطلاع می‌دهم: دعای پدرم حضرت ابراهیم برای من، مژده‌ی حضرت عیسی به آمدن من، و خوابی که مادرم دید. البته مادران تمام پیامبران اینچنین خوابهایی می‌بینند.

خبر پیامبر خدا ﷺ از روز ازل بر زبان انسانها جریان داشت، تا اینکه آخرین پیامبر بنی اسرائیل حضرت عیسی بن مریم نام رسول خدا ﷺ را به صراحت اعلام داشت. آنروزی که در میان بنی اسرائیل ایستاد، و در آن خطبه‌ی تاریخیش گفت:

﴿إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [الصف: ۶]

«و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من پیامبر خدا بر شما هستم. توراتی را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، بشارتتان می‌دهم. چون آن پیامبر با آیات روشن خود آمد، گفتند: این جادویی است آشکار».

و این آن چیزی است که حدیث مذکور بدان اشاره دارد: مژده‌ی حضرت عیسی بن مریم به آمدن من^(۱).

بود در انجیل، نام مصطفی (ص) آن سر پیغمبران، بحر صفا و همچنین در کتابهای آسمانی گذشته نیز به جایگاه و مکان و شرف پیامبر خاتم^ﷺ صراحتاً اشاره شده است.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکیها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند».

عطا بن یسار می گوید: عبدالله بن عمرو بن العاص را دیدم. به او گفتم: از صفت پیامبر اکرم^ﷺ در تورات برایم بگو. گفت: آری، سوگند بخدا که او در تورات بدانچه قرآن در حقش گفته معرفی شده است: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵]

«ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم». تو بنده و پیامبر من هستی، من تو را متوکل - بر خداوند اعتماد کننده - نامیده‌ام. او خشن و سخت‌خو نیست، و در بازارها داد و فریاد براه نمی اندازد. زشتی را با بدی جواب

(۱) نگا: تفسیر ابن کثیر ۱/ ۲۴۳.

نمی‌گوید، گذشت و بخشش خوی اوست. خداوند تا زمانیکه ملت کجرو را راست نگرداند، و تا به وحدانیت پروردگار «لا إله إلا الله» - «هیچ اله و معبودی نیست جز خداوند یکتا» - گواهی ندهند او را از میان آنها برنمی‌دارد. خداوند بوسیله‌ی او چشمهای کور و گوشهای کر، و قلبهای بسته را بروی حقیقت می‌گشاید.^(۱)

امام بیهقی از ابن عباس رضی الله عنه آورده است که گفت: جارود بن عبدالله نزد رسول خدا ﷺ آمده، اسلام آورد. و گفت: سوگند به آن پروردگاری که تو را بر حق برانگیخته، من وصف شما را در کتاب آسمانی انجیل یافتم. حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به قدوم مبارکتان مژده داده‌اند.

از ابو موسی اشعری روایت شده که گفتند: نجاشی پادشاه حبشه گفت: «من گواهی می‌دهم که حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده‌ی خداست، و او همان کسی است که حضرت عیسی به آمدن او مژده داده بودند. و اگر مسئولیت اداره‌ی مملکت، و مسئولیتهای مردم بر گردنم نمی‌بود، خدمت آن حضرت ﷺ می‌رسیدم تا کفشهایش را بر سرم بگذارم!»^(۲).

(۱) به روایت امام بخاری.

(۲) به روایت امام ابو داود سجستانی.

درس هشتم:

حفاظت خداوند متعال از پیامبرش

در طلاطم مکر و نیرنگ دشمنان قسم خورده، و نقشه‌های پلید آنها، یاران پیامبر اکرم ﷺ بشدت مواظب آن حضرت بودند، تا مبادا از سوی دشمن مورد سوء قصد قرار گیرند. خداوند متعال این دلهره و ترس را از قلبهای مؤمنان پاک نموده، حفاظت از پیامبرش در برابر مکر و حيله‌های انسانها را بر عهده گرفت. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است: یعنی؛ ای پیامبر ما، پیام ما را برسان و بدانکه من نگهبان و یاور تو هستم و بر دشمنانت تو را غلبه خواهم داد. و تو را بر آنها پیروز می‌گردانم، پس از هیچ چیزی ترس و هراس و واهمه نداشته باش، هیچ یک از آنها نمی‌توانند به تو ضرر و زبانی برسانند. پس از این آیه یاران رسول اکرم ﷺ دیگر نیازی ندیدند از آن حضرت ﷺ نگهبانی کنند.

از تصاویر پاسداری و حفاظت خداوند متعال از پیامبرش آن روایتی است که ابوهریره آورده است. روزی ابوجهل از برخی از همکیشان خود پرسید: آیا محمد در بین شما نیز صورتش را بخاک می‌مالد؟ {یعنی نماز بجای می‌آورد!}

گفتند: آری. گفت: سوگند به لات و عزا! (دو بت بزرگ در مکه). اگر او را ببینم که سرش را بزمین می‌زند، پایم را روی گردنش فشار می‌دهم، و صورتش را به خاک می‌مالم. وقتی پیامبر را در حال سجده دید با کبر و غرورش بسوی او آمد تا پایش را بر گردن آن حضرت بگذارد. تا به پیامبر نزدیک شد، ترسان و هراسان در حالیکه صورتش را با دستانش گرفته بود به عقب فرار کرد.

دوستانش از او پرسیدند: تو را چه شده؟! گفت: در بین من و او گودالی از آتش، پر از ترس و وحشت و بالهایی که بهم می خورد سربر آورد!

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: اگر به من نزدیک می شد، فرشتگان او را تکه تکه می کردند.^(۱) و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفتند: ابوجهل گفته بود: اگر محمد را بینم در کنار کعبه نماز می خواند، گردنش را با پایم له می کنم. وقتی خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید فرمودند: اگر چنین کند فرشتگان او را تکه تکه می کنند.^(۲)

جابر بن عبدالله روایت می کند که: پیامبر خدا ﷺ بسوی «خصفه» لشکرکشی کرد، مسلمانان شکست سختی به دشمن رساندند. مردی از آنها به نام «غوث بن الحارث» در یکی از اتراق گاهها خود را بالای سر رسول خدا ﷺ که در حال استراحت بودند، رسانید. و شمشیر کشیده داد زد: چه کسی می تواند تو را از دست من نجات دهد؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: الله! بناگاه شمشیر از دست آن مشرک رها شده بزمین افتاد. پیامبر خدا ﷺ برخاست و شمشیر را گرفته فرمودند: و حالا، چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟

آن مرد با ترس و لرز گفت: از من درگذر. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آیا شهادت می دهی که پروردگاری نیست مگر «الله» و من رسول و فرستاده ی خدا هستم؟ آن مرد گفت: نه، ولی قول می دهم هرگز با تو ن جنگم، و کسانی که با تو می جنگند را یاری ندهم. پیامبر او را رها کرد.

آن مرد در حالیکه باورش نمی شد نجات یافته بسرعت از آنجا دور شد، و خودش را به قومه رسانیده گفت: از سوی بهترین انسانها آمده ام.^(۳)

انس روایت می کند: مردی مسیحی اسلام آورد، و او سوره «البقرة»، و «آل عمران» را

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری.

(۳) به روایت امام حاکم، و ایشان حدیث را صحیح دانسته است.

آموخت، و چیزهایی را نیز به امر پیامبر خدا ﷺ می‌نوشت. سپس از اسلام بازگشت و مسیحی شد. و هر جا می‌گفت: محمد جز آنچه من بدو آموخته‌ام هیچ نمی‌داند!

خداوند جانش را گرفت. او را دفن کردند. صبح روز بعد دیدند که زمین جسدش را بیرون انداخته. مسیحیان گفتند: این کار محمد و یارانش است. چون از آنها بریده بود قبرش را کنده، جسدش را بیرون انداخته‌اند. گودالی عمیق‌تر کردند و دوباره او را دفن کردند. روز بعد متوجه شدند زمین بار دگر او را بیرون انداخته. گفتند: این کار محمد و دوستانش است، رفیقمان را نبش قبر کرده‌اند. اینبار تا توانستند گودالی بسیار عمیق زدند، و او را بار دگر دفن کردند. صبح روز بعد دیدند که زمین بار دگر جسدش را بیرون انداخته!

دریافتند که این نمی‌تواند کار انسان باشد. جسدش را کناری انداختند و رفتند^(۱).

و از تصاویر پاسداری خداوند از پیامبرش می‌توان؛ نجات او از زیر شمشیرهای بران پهلوانان قریش که به خانه او شبیخون زدند را نام برد. آخرین حيله‌ای که قریشیان پس از نا امیدی کامل از دست یافتن به پیامبر، بر آن اتفاق کردند این بود که از هر قبیله‌ای پهلوانی شمشیر زن انتخاب کنند، و تمام آن قهرمانان با شمشیرهای بران خود شبانه به خانه رسول اکرم ﷺ شبیخون زنند، و همه با هم چون یک مرد آهنین در یک لحظه شمشیرهای خود را بر او فرود آورند. و بدینصورت خونس در بین قبیله‌های مختلف عرب پخش می‌شود. آنگاه بنو عبدمناف؛ قبیله‌ی پیامبر، را توان مقابله با تمام عربها نخواهد بود، و بناچار از خوانخواهی از او دست خواهند کشید.

این آخرین سوژه‌ای بود که حيله‌ی ناجوانمردانه مشرکان می‌توانست بدان دست یابد، ولی آن کوتاه فکران و سست اندیشان از این غافل بودند که خداوند خود نگهبان و پاسدار رسول خود است. فرشته‌ی وحی؛ جبریل، بدستور خداوند متعال بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده، او را از مکر و حيله‌ی مشرکان آگاه ساخته، دستور خداوند را بدو ابلاغ نمود که شب را در بستر خویش نخوابد، و به او اجازه هجرت داده شد.

(۱) به روایت امام بخاری.

و از تصاویر پاسداری خداوند از او می‌توان به حادثه‌ی غار نگر است. آنگاه که مشرکان قریش با رد یابی آثار حرکت پیامبر به دم غار ثور رسیدند. ابوبکر صدیق؛ یار غار رسول خدا، از اینکه مبادا پیامبر توسط مشرکان دستگیر شود بسیار نگران و پریشان بود، و گفت: ای رسول خدا! اگر کسی از اینها بزیر پایش نگاه کند ما را خواهد دید. پیامبر خدا ﷺ با کمال اطمینان و توکل بر پروردگار به دوست و همراهش گفت: ای ابوبکر! تو را چه گمان از دوتائی که خداوند سومی آنهاست!

و در همین سفر هجرت به تصویری دیگر بنگر: آنگاه که سراقه بن مالک توانست خود را به پیامبر برساند، و در پی دستگیری آنها و تحویلشان به قریشیان بود، تا جایزه‌ی قریش را بخود اختصاص دهد. چگونه خداوند پیامبرش را از دست او نجات داد؟ چگونه پاهای اسبش در زمین فرو رفته او را بزمین زد؟ تا سر تسلیم فرو آورده از پیامبر امان خواست.. امام ابن کثیر در تفسیرش می‌نویسد: از جمله مثالهای نگهبانی و پاسبانی خداوند از پیامبرش می‌توان؛ به حفاظت پروردگار از او در برابر اهل مکه و سردمداران و حسودان و دشمنان و جاه‌طلبان و خود خواهان آن نام برد که با وجودی که از شدت دشمنی و بغض و کینه بخود می‌پیچیدند، و شبانه روز بر علیه او نقشه می‌کشیدند، نتوانستند مویی از سر آن جناب کم کنند، هر بار خداوند با قدرت و حکمت بزرگش اسباب و وسائلی را فراهم می‌نمود، و او را از چنگ ظالمان در امان می‌داشت.

در ابتدای طلوع آفتاب توحید خداوند رسولش را بوسیله‌ی ابوطالب که عمویش بود و در بین قریشیان کدخدائی و ریاست و احترام داشت حفاظت نمود. خداوند محبتی فطری در قلب او آفرید.

ابوطالب شیفته‌ی برادر زاده‌ی خود از رابطه‌ی خویشاوندی - نه رابطه‌ی اسلام و دیانت - شد. شاید اگر ابوطالب مسلمان می‌شد قریشیان کافر دیگر برایش احترام و حرمتی نمی‌شناختند، ولی چون در بینشان صداقت و همدلی کفر برقرار بود او را احترام می‌گذاشتند و از او حساب می‌بردند.

و چون ابوطالب از دنیا رخت بربست مشرکان توانستند تا حدودی پیامبر را مورد آزار و اذیت خویش قرار دهند. در این هنگام خداوند انصاریان - اهل یثرب - را بسوی او فرستاد. اهل یثرب دین اسلام را هضم کرده، پیامبر را به آغوش کشیدند، و از او خواستند تا به شهر آنها هجرت کند. چون آفتاب نبوت در شهرشان طلوع کرد، نام شهر خود را به میمنت قدم مبارک پیامبر «مدینه النبی» - شهر پیامبر - تغییر دادند، و در راه حمایت و پاسبانی از او دشمنی عرب و عجم را به جان و دل خریدند.

خداوند در تمامی مسیر دعوت اسلام پیامبرش را حفاظت می‌کرد، و هر گاه مشرکان یا اهل کتاب - یهودیان و مسیحیان - بر علیه او نقشه‌ای می‌کشیدند خداوند نقشه‌ی آنها را بر آب می‌کرد و خدعه و نیرنگشان را چون تیری به سینه خود آنها بر می‌گردانید^(۱).

(۱) با اختصار؛ تفسیر ابن کثیر (۲/ ۱۰۸ - ۱۱۰)

درس نهم:

هجرت بسوی مدینه

کار و فعالیت دعوت اسلامی در مدینه بصورتی بسیار امیدوار کننده پیشرفت می نمود، و مدینه با جان و دل مشتاق دیدار پیامبر خدا ﷺ و به آغوش کشیدن دعوت او و پناه دادن به برادران مسلمان خود شده بود.

در مقابل؛ مکه به یک زندان و شکنجه گاه برای مؤمنان بدل شده بود، و شدت استبداد و خودخواهی و ظلم و ستم آن بحدی رسیده بود که برداشت و تحمل آن تقریباً بکلی امکان پذیر نبود.

پیامبر خدا ﷺ به پیروان خود دستور داد بصورت مخفی و بدون اینکه مشرکان مکه بو ببرند خود را از زیر شکنجه ی مکه بیرون کشیده به مدینه هجرت کنند.

مؤمنان مال و ثروت و دارائی و خانه و کاشانه و احیاناً زن و فرزند خود را رها کرده یکی یکی از مکه فرار نموده خود را به مدینه رساندند. در مکه جز رسول خدا ﷺ و ابوبکر و علی و برخی از مؤمنان دربند مشرکان کسی دیگری نماند.

وقتی مشرکان مکه دریافتند، پیروان رسول خدا ﷺ به مدینه رسیده اند، و در آنجا در کمال امنیت و آرامش بسر می برند و از تیر رس آنها دور شده اند از اینکه مبادا در آنجا پایگاهی تشکیل دهند و مدینه مرکز دعوت و تبلیغ آنها شود بشدت ترسیدند، و اتفاق کردند که باید رسول خدا ﷺ را به قتل برسانند، و مانع رسیدن او به یارانش شوند.

مشرکان مکه از هر قبیله ای یک پهلوان و شمشیر زن ماهر انتخاب کردند، تا همه با هم در یک لحظه شبانگاه به خانه پیامبر حمله برده او را به قتل رسانند و بدینصورت خونس در بین تمام عربها تقسیم شود، و قبیله پیامبر در برابر امر واقع قرار گرفته به خون بها راضی گردد. در شبی که آنها می خواستند جنایت خود را اجرا کنند، خداوند متعال پیامبرش را از نیرنگ و نقشه آنها باخبر ساخته، بدو امر کرد تا در آن شب در بستر خود ن خوابد و بسوی مدینه هجرت کند.

با وجود اینکه مشرکان مکه با پیامبر بشدت در جنگ بودند، و صبح و شام سایه او را با

تیر می‌زدند، امانتهای خود را نزد او می‌گذاشتند و در امانتداری و راستگویی او هیچ شک و تردیدی نداشتند. در حالی دستور هجرت به پیامبر داده شد که خانه او پر بود از امانتهای مردم. پیامبر از پسر عمویش حضرت علی خواست تا در آن شب در بستر پیامبر بخوابد، و با لحاف او خودش را بپوشاند، و پس از رفتن پیامبر امانتهای مردم را به آنها برگرداند.

حضرت علی در برابر درخواست رسول الله ﷺ سر تسلیم خم کرد، و در حالیکه شمشیرهای تشنه بخون و بران دشمن در پشت در خانه از نیام بیرون کشیده شده بود حضرت علی در بستر پیامبر دراز کشید و آرام خوابید.

خداوند چشمان مشرکان شمشیر بدست در خارج از خانه را برای چند لحظه کور کرد، پیامبر خدا ﷺ جلوی روی قاتلان تشنه بخونش از خانه بیرون آمده، مشتی خاک از زمین برگرفت و روی سر پهلوانانی که توان دید او از چشمانشان سلب شده بود ریخت، و خودش را به خانه ابوبکر صدیق که از پیش منتظر ایشان بود رسانید، و دو یار و دوست و همراه به سرعت شبانگاه هجرت تاریخی خود را شروع کردند.

پیامبر اکرم ﷺ و دوست فداکارش ابوبکر صدیق در جهت مخالف مدینه براه افتادند، و خود را به غار ثور در بالای کوهی رسانیدند. و تصمیم داشتند تا نا امید شدن گشتهای دشمن در آنجا بمانند.

قریشیان چون دیدند نقشه‌یشان به باد رفت، و با وجود تمام مکر و حيله و نیرنگ باز هم پیامبر از دستشان در رفت، بشدت خشمگین شدند و نیروهای گشت ویژه‌ای تشکیل داده به هر طرف گسیل داشتند. و برای کسی که پیامبر را دستگیر کند صد شتر جایزه تعیین کردند.

صحرای اطراف مکه و راه مدینه پر شد از افرادی که در طمع جایزه در پی پیامبر خدا ﷺ و یارش بودند. این تلاش و کوششها و ردپا گیریه‌ها گروهی از مشرکان را جلوی غار ثور رسانید. پیامبر خدا ﷺ تمام اسباب و توان بشری خود را بکار گرفته بود، و نهایت کوشش و دقت عمل را بخرج داده بود، اینجاست که معجزه برای دفاع از حق باید وارد میدان عمل شود! مشرکان در کنار غار ایستادند، ابوبکر بسیار ناراحت و پریشان شده بود، و از این دلهره

داشت که مبادا پیامبر خدا ﷺ دستگیر شود. به پیامبر اکرم ﷺ گفت: ای رسول خدا! اگر کسی از آنها به زیر پایش نگاه کند ما را خواهد دید.

خداوند در این لحظه بسیار حساس پیامبرش را در پناه خود داشت، و مشرکان را از رسیدن به او باز داشت.

پیامبر خدا ﷺ که به خدایش توکل کامل کرده بود دوستش را دلداری داده به او گفت: هیچ نگران نباش، چه تصور می‌کنی به دو نفری که خداوند سومی آنهاست^(۱)! حالا که خدا با ماست هیچ نگران نباش.

پس از گذشت سه شب از ناپدید شدن پیامبر از مکه، کوششها برای بحث و تلاش از

(۱) «مَا ظَنُّكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ تَاللَّهِ هُمَا» [به روایت امام بخاری]. سوره مبارکه توبه در آیه: ۴۰ این واقعه را چنین ثبت کرده است: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مَعَنَا ط فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾».

«اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور) جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار شدند (ابوبکر نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزند رسد)، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزت و شوکت می‌رساند. در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهره او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیغمبر را با سپاهسانی (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حنین) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا با عزت است (و هرکاری را می‌تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می‌دهد)».

پیامبر به سستی گرائید، بیشتر دسته‌های بسیج شده برای دستگیری پیامبر نا امید شدند، و گمان کردند پیامبر تا این مدت از آنها بسیار دور شده، و رسیدن به او امکان ندارد. در این اثنا بنا به نقشه‌ای که پیامبر و ابوبکر از پیش ترتیب داده بودند، راهنمایی که از پیش با او اتفاق کرده بودند همراه با دو شتر خود را به آنها رسانید، و پیامبر و ابوبکر صدیق همراه با راهنما - راه دان - بسوی مدینه حرکت کردند.

در راه پیامبر به خیمه پیرزنی به نام «ام معبد خزاعیه» رسید. و از او خواستند بزی خشک و لاغر اندامی که از شدت ناتوانی با گوسفندان به صحرا نرفته بود را بدوشند. به برکت دست پیامبر پستان بز پر از شیر شد. پیامبر بز را دوشید و پیر زن را از آن سیر کرد، سپس همراهان از آن شیر نوشیده، سیر شدند. در پایان پیامبر خدا ﷺ از آن شیر نوشیدند، و کاسه‌ای را نیز برای پیر زن پر شیر کردند، و به راهنشان ادامه دادند.

سراقه بن مالک شنید که پیامبر خدا ﷺ راه ساحل را در پیش گرفته، به آرزوی رسیدن به جایزه قریش نیزه‌اش را برداشت و سوار بر اسب چارنل بدانسو تاخت. وقتی به پیامبر نزدیک شد، رسول خدا ﷺ دعا کردند، دستهای اسب به زمین فرو رفت. سراقه دریافت که پیامبر در حفاظت خداوند متعال قرار دارد، و بر اثر دعای او اسبش به زمین فرو رفته. داد کشید و خود را تسلیم کرده از رسول خدا پناه خواست، و سوگند خورد کسانی که بدانسو در طلب پیامبر خدا ﷺ می‌آیند را باز دارد. پیامبر خدا ﷺ دعا کردند، زمین دستهای اسب سراقه را رها کرد. سراقه بازگشت و هر کسی که بدانسو در پی پیامبر می‌رفت را از ادامه راه باز می‌داشت و می‌گفت: من از اینسو می‌آیم کسی را ندیدم.

در مدینه حال و هوایی دیگر بود. شوق دیدار رسول خدا ﷺ و دلهره و ترس از راه و مکر و نیرنگ قریشیان. هر روز صبح مردم مدینه در دروازه شهر منتظر رسیدن پیامبر اکرم ﷺ می‌نشستند، و با شدت گرفتن گرمی آفتاب به خانه‌هایشان باز می‌گشتند.

تا اینکه در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول، سال سیزدهم بعثت پیامبر اکرم ﷺ، کسی داد زد که رسول خدا ﷺ تشریف فرما شدند، نعره شادی و «الله اکبر» از چهار سوی شهر بلند

شد، و مردم مدینه از پیر و جوان، مرد و زن، کودک و نوجوان همه از خانهایشان برآمده برای استقبال رسول الله ﷺ بسوی دروازه شهر دویدند.

پیامبر اکرم ﷺ وقتی به «قبا» رسیدند در آنجا مسجدی به پا نمودند. این مسجد اولین مسجدی است که در تاریخ اسلام بنا شده است.

پیامبر چند روزی را در قبا گذراندند، سپس به سوی مرکز مدینه حرکت کردند، در راه نماز جمعه را همراه با کسانی که در رکاب آن حضرت بودند بجای آوردند. و این اولین نماز جمعه‌ای بود که پیامبر خدا ﷺ بجای می‌آوردند.

پس از نماز جمعه پیامبر خدا از قسمت جنوب وارد شهر یثرب شدند، و از آن روز این شهر به میمنت قدوم مبارک پیامبر خدا ﷺ نامش را به «مدینه النبی» تغییر داد.

شادی و خوشحالی رسیدن پیامبر خدا ﷺ به مدینه سراسر شهر را فرا گرفته بود. مردم مدینه با جان و دل رسول خدا ﷺ و یارانش را به آغوش گرفتند و در راه دفاع از آنها و دعوت اسلامی از هیچ دریغ نکردند.

و اینچنین بود که اسلام زمینی برای فعالیت یافت تا از آنجا دعوت اسلامی و پیام خداوند متعال را به چهار سوی گیتی برساند.

درس دهم:

پایه‌های اساسی ساختار دولت

پیامبر اکرم ﷺ داخل شهر مدینه منوره شدند. شهروندان مدینه منوره با آغوشی باز در حالیکه از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند از پیک آسمان؛ رسول هدایت و رستگاری استقبال کردند. هر یک از اهل مدینه آرزو داشت پیامبر مهمان او باشد. شتر پیامبر جلوی هر خانه‌ای می‌رسید صاحب خانه مهار شتر را می‌گرفت و با خواهش و تمنا از پیامبر می‌خواست تا در خانه او فرود آید، پیامبر از او تشکر کرده معذرت می‌خواست و می‌فرمود: شترم را رها کنید که از جانب خداوند مأمور است تا در جای معینی بنشیند.

شتر به آرامی اینسو و آنسو می‌نگریست، و به پیش می‌رفت، تا اینکه بجایی که امروز مسجد پیامبر خداست رسید، در آنجا نشست، سپس بلند شد و چند قدمی باز بجلو رفت و به هر طرف نگاه کرد، گویا می‌خواست مطمئن شود در جای درست نشسته، سپس به جای اولش بازگشت و در همانجا نشست. رسول خدا ﷺ از شتر پیاده شده پرسیدند: خانه چه کسی از خویشانم نزدیک اینجاست؟

ابو ایوب انصاری که از خویشان مادر پیامبر بودند گفتند: ای رسول خدا! خانه من به اینجا نزدیک است. پیامبر خدا ﷺ تا آماده شدن مسجد و منزلشان در خانه ابو ایوب انصاری بودند. اولین کاری که پیامبر پس از رسیدن به مدینه منوره انجام دادند، این بود که در همان جایی که شتر نشست مسجدی ساختند.

آن زمین از دو پس بچه یتیم بود که پیامبر زمین را از آنها خریدند. و پیامبر خودشان نیز در ساختن مسجد سهیم بودند.

پس از پایان یافتن کار مسجد، اتاقهایی در کنار مسجد برای همسران پیامبر ساخته شد. با آماده شدن اتاقها پیامبر از خانه ابویوب انصاری به این اتاقها منتقل شدند. و بخاطر جمع شدن مردم برای نماز؛ اذان گفتن مقرر شد تا قبل از هر نماز با شنیدن اذان مردم بسوی مسجد بیایند.

برای برقراری الفت و انسجام بسیار قوی در جامعه پیامبر خدا ﷺ بین مهاجران و انصاریان

پیمان برادری برقرار کرد. این پیمان بین نود نفر که نیمی از آنها از مهاجران و نیم دیگر از انصاریان بودند برقرار شد. با این پیمان برادری هر دو مسلمان با هم چون دو برادر تنی می‌شدند، و پس از مرگ از همدیگر ارث می‌بردند. این قانون تا درگرفتن جنگ بدر ادامه داشت.

پس از آن خداوند متعال فرمودند:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶]

«.. و در کتاب خدا خویشاوندان نسبی از مؤمنان و مهاجران به یکدیگر سزاوارترند..» و بدینصورت از یکدیگر ارث بردن به رابطه خویشاوندی و رحم مادر بازگشت. و اینمورد از اخوت و برادری اسلامی سلب شد. و پیمان برادری تا بروز قیامت بین تمام مؤمنان بر جای ماند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ..﴾ [الحجرات: ۱۰] «فقط مؤمنان برادران یکدیگرند..»

در این هنگام شهر مدینه از دو تشکل مسلمانان و یهود تشکیل می‌شد. پیامبر خدا ﷺ برای برپائی جامعه همبسته و نیرومند پیمان نامه‌ای بین مسلمانان و یهود امضاء کردند که به میثاق مدینه مشهور است.

سرشناسترین عالم و دانشمند و روحانی یهودیان شخصی بنام «عبدالله بن سلام» بودند، که با بررسی زندگی پیامبر خدا ﷺ و مقایسه آن با آنچه در کتابهای پیشین آمده است دریافتند که او آخرین پیامبر و فرستاده پروردگار است. و ایمان آوردند. ولی متأسفانه عموم مردم یهود از روحانیهای جاه طلب و خودخواه خویش پیروی کردند و چشمان خود را بر نور تابان اسلام بستند^(۱).

پیامبر خدا ﷺ با گذاشتن برخی قوانین یا پیمانها روابط بین شهروندان مسلمان مدینه؛ مهاجران و انصار را با یهودیها مشخص نمود تا مردم در کمال امنیت و آرامش بسر برده،

(۱) نگا: زاد المعاد ۳/ ۶۳ - ۶۵.

مشغول عمران و آبادی شهرشان شوند.

برخی از کتابهای سیرت پیامبر خدا ﷺ به برخی از میثاقهای این پیمان نامه اشاره کرده‌اند. از جمله بندهای این میثاق چنین بود:

- تمامی مؤمنان؛ مهاجران و انصار، به تنهایی ملت یگانه‌ای را تشکیل می‌دهند.
- مؤمنان هیچ نیازمند و عیال داری را در میانشان محتاج رها نمی‌کنند، و به بهترین وجه به او رسیدگی می‌کنند.
- مؤمنان در مقابل هر تجاوزگر، و دسیسه‌جوی ظالم، خرابکار، فتنه افروز، و مفسد و ستیزه گر، با همدیگر متحد بوده، همه با هم چون سدی سترگ ریشه فساد را در نطفه‌اش می‌خشکانند، هر چند دشمن فتنه‌افروز فرزند یکی از آنها باشد.
- هیچ مؤمنی برادر مؤمنش را بخاطر کافری نمی‌کشد، و هیچ مؤمنی کافری را علیه برادر مؤمنش یاری نمی‌دهد.
- صلح مؤمنان یکی است. در جنگ در راه خدا هیچ مسلمانی بدور از سایر مسلمانان پیمان صلح نمی‌بندد، بلکه پیمان صلح از سوی همه و با رعایت ضوابط و شرایط عادلانه امضاء می‌گردد.
- قضاوت و دادخواهی در هر نزاع و اختلاف و درگیری برمی‌گردد به خداوند و رسول او ﷺ.
- یهود بنی عوف ملتی هستند در کنار مؤمنان. یهودیان بر دین و آئین خود، و مسلمانان بر دین و آئین خود. اتباع و پیروان هر ملتی تابع ملت خویشند، مگر کسی که ظلم و ستمی ورزد که در اینصورت خودش و خانواده‌اش مسئولیت پیمان شکنی او را متحمل می‌شوند.
- همراهان یهودیان در پیمان با یهودیان مشترکند، و کسی از آنها جز با دستور شخص پیامبر ﷺ بیرون رانده نمی‌شود.
- همسایه چون خود شخص است، کسی حق ندارد به همسایه‌اش کوچکترین ضرر یا

ظلم و ستمی روا دارد.

- هیچ بیگانه‌ای بدون اجازه مردم منطقه پناه داده نمی‌شود.

و مواردی از این قبیل که برنامه همزیستی و همبستگی اجتماعی بین قبیله‌ها و فامیل‌های مختلف شهر مدینه را ترتیب می‌داد. این قانون اساسی مراد از «امت اسلامی» که در برگرفته تمام مسلمانان است، و مفهوم «دولت اسلامی» که همان مدینه منوره بود، را بدرستی روشن ساخته، و سلطه برتر جامعه، بخصوص در نزاعات و موارد اختلاف را خداوند و پیامبرش معرفی کرده است.

همچنین این اساسنامه آزادیهای فردی و اجتماعی؛ چون آزادی عقیده و آئین و عبادت، و امنیت افراد جامعه را برای همه ضمانت کرده است.

و همچنین اساس برابری و عدالت را برای تمام افراد جامعه محترم و معتبر شمرده است. با یک نگاه عمیق در بندهای این اساسنامه یا میثاق مدینه بروشنی درمی‌یابیم تعداد زیادی از دستورات جامعه‌های متمدن بشری، و بسیاری از شعارهایی که امروزه در باب حقوق بشر گوش فلک را کر کرده است، در این میثاق نامه بروشنی مد نظر قرار گرفته است. و در حقیقت پیامبر اکرم ﷺ اولین شخص و برترین رهبر تاریخ بشریت است که پایه‌های بنیادین این حقوق را بر جای نهاد، و قواعد و اساسنامه‌های آن را مطابق با شریعت و قانون پروردگار و خالق انسانها آنچنان که در قرآن و سنت پیامبر بیان شده، روشن نمود.

و در واقع حد و مرزهایی که قرآن کریم و سنت پیامبر خدا ﷺ برای حقوق بشر مد نظر قرار داده حد فاصل و مرز دقیق بین عدالت و برابری و مساوات و آزادی است و بین آنچه مؤسسه‌ها و منظمه‌های جهانی شعار آنرا به سینه می‌زنند. آنچه امروزه بیشتر مؤسسه‌های جهان غرب برای بشریت خط و نشان می‌کشند حقوق سعادت آفرین نبوده هیچ، بلکه حقوق و ظلم و ستم و تعدی و تجاوز به کرامت انسان و زیر پا نهادن ارزشهای اخلاقی جامعه است، و در بیشتر موارد چیره ساختن خواسته‌های گروهی که خود را «از ما بهتران» می‌دانند بر سایر افراد بشر است!..

درس یازدهم:

مکر و حيله‌های يهوديان، و برخورد پيامبر اکرم ﷺ با آنها

پيامبر خدا ﷺ پس از رسيدن به مدينه پايه‌های اساسی و بنيادی دولت نوين اسلامی را مستحکم کردند. و از جمله کارهایی که در اين زمينه انجام دادند، امضاء معاهده و میثاق عدم تجاوز و تعدی و مساوات حقوق شهروندی با يهوديان مدينه بود. ولی يهوديان عقرب صفت نتوانستند عادت نيش زدن خویش را ترک کنند، و پس از مدت زمان بسيار کوتاهی شروع کردند به خیانت به آنچه در معاهده بر آن اتفاق صورت گرفته بود. و با مکر و نیرنگ و دو روئی و خیانت خویش ثابت کردند که نمی‌توانند همشهریان مناسبی برای مسلمانان مدينه باشند.

يهود بنی قينقاع گروهی از يهوديان بودند که چون پيامبر و مؤمنان را درگیر غزوه بدر دیدند، خواستند بازویی نشان داده قدرت خود را برخ مسلمانان بکشند. برخی از آنها زنی مسلمان را در بازار مورد آزار و اذیت قرار داده، جلوی مردم لباس از تنش کشیدند. آن زن مظلوم جیغ و داد سر داد. شخصی از مسلمانان صدای او را شنیده، خواست بدادش رسد که در درگیری یکی از يهوديان متجاوز کشته شد. يهودیها با دیدن این صحنه برآشفتن و مرد مسلمان را کشتند.

پس از اینکه پيامبر خدا ﷺ از غزوه بدر بازگشت، يهودیها را خواست تا قضیه را روشن کرده، حل و فصل کنند. ولی آنها با شدت با پيامبر برخورد کردند، تا جائیکه معاهده را جلوی پيامبر انداختند و برای جنگ آماده شدند. رسول الله ﷺ نیز برای مقابله با آنها آماده شد.

مسلمانان برای مدتی آنها را در محاصره قرار دادند. يهوديان چون راه گریزی برای خود نیافتند، و مطمئن شدند که از آتش این معرکه‌ای که بپا کرده‌اند جان سالم بدر نخواهند برد، از پيامبر خواستند تا به آنها اجازه دهد پس از تسلیم مال و ثروتشان، زن و فرزندانشان را گرفته از مدينه خارج شوند.

پيامبر که با خونریزی شدیداً مخالف بود، از آن گرگهای درنده‌ای که توبه‌ای جز مرگ نداشتند، درگذشت، و با پیشنهادشان موافقت کرد. پس از بیرون رفتن يهود بنی قينقاع از

دژهایشان اسلحه‌های بسیار زیادی که آنها برای جنگ با مسلمانان در انبارهایشان جمع کرده بودند به غنیمت مسلمانان درآمد.

یهود بنی نضیر گروه دیگری از یهودیان مدینه بودند که در سال چهارم هجری به معاهده خیانت کرده، نقشه ترور پیامبر خدا ﷺ را کشیدند.

در سال چهارم هجری بنا به یکی از بندهای معاهده در مورد مشارکت در دیه (خون بها) پیامبر نزد آنها رفت. آنها در یک باغی گرد هم آمده نقشه قتل پیامبر خدا ﷺ را ترتیب دادند، و قرار گذاشتند یکی از پهلوانانشان بنام عمرو بن جحاش سنگ آسیابی را از پشت بام بر سر پیامبر خدا ﷺ بیندازد.

خداوند متعال به پیامبرش خبر داد، تا فوراً از منطقه خطر دور شود. پیامبر نیز بلافاصله به مدینه برگشتند. و برای گوشمالی دادن یهودیان آمادگی گرفتند.

رسول خدا ﷺ زندگی این حيله‌گران بدطینت را نیز به آنها بخشید، و تنها دستور داد از مدینه خارج شوند. چون خائن و غدار لیاقت همشهری بودن با مسلمانان را ندارد. آنها نیز آنچه مال و ثروت داشتند را بر ۶۰۰ شتر گذاشته، خانه‌هایشان را ویران کرده، به خیبر رفتند.

اما یهودیان بنی قریظه پس از نقض معاهده، با لشکر کفر و احزابی که برای جنگ با مسلمانان - در غزوه خندق - آمده بودند هم پیمان شدند تا اسلام را از مدینه ریشه کن سازند. پس از آنکه خداوند احزاب را شکست داده، دماغشان را بزمین مالید و لشکرشان با ذلت و خواری بسوی مکه بازگشت، پیامبر با سه هزار تن از یارانش برای تنبیه کردن بنو قریظه حرکت کردند. مسلمانان مدتی آنها را محاصره کرده، در تنگنا قرار دادند.

وقتی یهودیان از هر جهت ناامید شدند، و دریافتند جزای خیانت بزرگشان چیزی جز مرگ نخواهد بود، حاضر شدند تسلیم شوند. و هر آنچه «سعد بن معاذ» در حق آنها قضاوت کند را بپذیرند.

«سعد بن معاذ» یکی از برجسته‌ترین یاران پیامبر خدا ﷺ بود که خیانت در برابر خدا و رسولش را به هیچ وجه نمی‌توانست از هیچ کس تحمل کند. و با وجود اینکه با یهودیان میانه بسیار خوبی داشت، پس از آن خیانت بسیار بزرگ آنها چنین قضاوت کرد:

تمام مردانی که قدرت جنگ دارند کشته شوند، زنها و بچه‌ها و مال و ثروتشان به غنیمت گرفته شود. جنگجویانشان که بر علیه مسلمانان سلاح خیانت بدوش گرفته‌اند، و به آنها در سخت‌ترین روزهای جنگ از پشت خنجر زدند بجز تعداد کمی که مورد بخشش قرار گرفتند کشته شدند.

البته این قضاوت را خود یهودیان انتخاب کردند. آنها از شدت کینه و بغضی که با پیامبر خدا ﷺ داشتند نخواستند پیامبر در حقشان قضاوت کند. و چون روابط نزدیکی با اوسیه‌ها داشتند، سردارشان «سعد بن معاذ» را برای قضاوت انتخاب کردند، به گمان اینکه شاید با آنها به نرمی برخورد کند. - و شاید گمان می‌کردند چون سعد آنها را ببخشد سایر مسلمانان بخصوص قبیله خزرج که قبل از اسلام با اوسیه‌ها دشمنی داشتند، بر علیه این قضاوت بشورند و آتش فتنه در بین مسلمانان شعله‌ور شود -

یهودیان پس از آنکه تورات را تحریف کردند، در آن گنج‌نیدند که باید اسیران را کشت، و سعد نیز با آنها طبق دستور کتابی که برای خود نوشته بودند برخورد کرد.

در سفر العدد، در تورات تحریف شده یهودیان (الاصحاح ۶/۳۱ - ۳۵) آمده است: بنی اسرائیل زنها و بچه‌های «مدیان» را به کنیزی گرفتند. و تمام اموال و چهارپایان و حیواناتشان را به تاراج بردند، و تمام شهرها و همه دژها را با مردمانشان به آتش کشیدند.

چون خبر به حضرت موسی رسید بسیار خشمگین شده گفت: آیا همه زنها را زنده رها کرده‌اید؟ الآن همه پسرها را بکشید، و همه زنهایی که شوهر کرده‌اند را سر ببرید، و تنها کودکان و دخترانی که شوهر نکرده‌اند را برای خودتان زنده نگه دارید!!

البته بدون شک این ساخته و پرداخته یهودیانی است که تورات را تحریف کرده‌اند، و از اینکه خدای ناکرده بگوئیم حضرت موسی عليه السلام؛ پیامبر و فرستاده خداوند چنین دستور کشتار جمعی و قتل عام وحشتناکی را صادر کرده به خدای بزرگ پناه می‌بریم، این دستور زائیده عقلهای تشنه به خون و فطرت ددمنش یهودیانی است که تورات را مطابق هوی و هوس خود نگاشته بر علیه اسیرانشان چنین حکمی صادر کرده‌اند^(۱).

(۱) نگا: رحمة للعالمین، ص/ ۱۲۵ - ۱۲۶، و لباب الخيار ص/ ۵۹، ۶۷، ۷۳.

درس دوازدهم: چرا اجازه جنگ داده شد؟

طلوع آفتاب توحید و یکتاپرستی در شبه جزیره عرب نویدی بود به دینی که آزادی و عدالت دو ستون عمده آن هستند. اسلام به عنوان آخرین حرف آسمان به زمین کرامت انسان را قدر و منزلت نهاده، مهار ایمان فرد را تماماً برای عقل و باور و اختیار و اراده شخص رها کرده است.

آخرین پیک آسمان؛ حضرت محمد مصطفی پیامبر دوستی و محبت و سلام و همزیستی و همبستگی است. او اجازه نداشت با زور بازو و با هیبت قدرت کسی را به اسلام آوردن مجبور کند، و اراده و کرامت اختیار که اساسی ترین مورد اختلاف بین انسان با مرحله حیوانیت است را زیر پا نهد.

اسلام با تمام وضوح و روشنی، و با کمال افتخار به این پایه و اساس خود، با صدای بلند در جهان جار زد: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]

«در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد]».

و خداوند با صراحت تمام به پیامبرش گفت:

﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۹۹]

«ای پیامبر! در حالی که خدا از بندگانش ایمان اجباری نخواست» پس آیا تو مردم را وادار می کنی تا به اجبار مؤمن شوند؟!»

اسلام با کمال افتخار به شخصیت و هویت خویش، دیگران را نه تنها حذف، و یا ذوب، نکرد، بلکه وجودشان را برای خودشان محترم دانسته، به اختیارشان هر چند اشتباه و غلط، و حتی اگر در نقطه معاکس حق بود اعتراف کرد:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ [الکافرون: ۶]

«آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!»

این مسالمت آمیزی، و این احترام و اعتراف به حق دیگران، و این روح آزادمنشی و حفاظت از کرامت انسان و اختیار و اراده او، هرگز بدین معنا نیست که اسلام دینی بی مایه و بی بخار باشد تا سلطه جویان و زورگویان و مصلحت پرستان مست باده غرور آنرا زیر چکمه‌های خواهشات خویش بزمین بمالند!

بلکه صفات و ویژگیهای تمامی پیامبران خدا در سیمای آخرین پیک آسمان ﷺ تجلی کرد. ایشان در کنار نرم خوئی و لطافت حضرت عیسی، شدت و صرامت و قوت حضرت موسی و شفقت و پدری و صراحت حضرت ابراهیم و صبر و بردباری و شکیبائی حضرت ایوب، و دولرداری حضرت سلیمان و غیره.. را در خود داشتند. احترام هر کس در دین اسلام در دست خود اوست! و محبت و دوستی و دعوت بهمزیستی و ساختن جامعه هرگز به این معنا نیست که اسلام در مقابل تجاوزهای داخلی و یا خارجی کمر خم کرده، گوشواره ذلت و بردگی بگوش نهسد. خداوند به مؤمنان اجازه داده است از خود دفاع کنند و حق خود را از حلقوم ظالم متجاوز، و دیکتاتور خودپرست بدون اینکه به کسی ظلم ورزند، و یا از حد خود تجاوز کنند، بیرون کشند.

پروردگار یکتا می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴]

«هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا بپرهیزید (و زیاده

روی ننمایید)!»

و فرمودند:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾ [البقرة: ۱۹۰]

«و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که

خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد!»

و فرمودند:

﴿فَإِنْ قَتَلْتُمْهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۱]

«پس اگر با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید!»

و این نشانگر این است که در اساس اجازه جنگ در اسلام برای دفاع از خود و حمایت امنیت جامعه و امت اسلامی از تجاوز متجاوزان، و از مکر و نیرنگ و فتنه‌های پلید دشمنان داخلی و خارجی بوده است.

نگاهی گذرا به روند تاریخ اسلامی و میلاد آن خود بازگو کننده این حقیقت آشکار است: پیامبر و یاران او ده سال کامل را زیر بدترین شکنجه‌ها و سخت‌ترین دشمنی‌های کافران قریش سپری کردند، تا اینکه آنها کارد را به استخوان رسانیده، رسول خدا ﷺ و یارانش را از خانه و کاشانه و شهر و دیار خود بیرون رانده، ثروت و دارائیشان را به تاراج بردند. پس از هجرت و گذاشتن سنگ بنیاد اولین حکومت اسلامی خداوند به مؤمنان اجازه داد با مشرکان متجاوز و ظالم برخورد کنند.

در سوره حج می‌خوانیم:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا ۖ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۝ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ [الحج: ۳۹ - ۴۰].

«اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است (و آنان مدتهای طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبائی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند) و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند (و از مکه وادار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است!»

و به همین سبب بود که پیامبر خدا ﷺ تنها با قریشیان در نبرد و ستیز بود! و کاری به قبائل دیگر نداشت.

و چون سایر مشرکان عرب، با دشمنان قسم خورده رسول خدا ﷺ از اهل مکه هم پیمان شده، در راه ریشه کن سازی اسلام متحد شدند، خداوند دستور داد تیغ حق روی بسوی تمام

مشرکان متجاوز برگرداند. در سوره توبه تلاوت می‌کنیم:

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ [التوبة: ۳۶]

«و متفقا همه با مشرکان قتال و کارزار کنید چنانکه مشرکان نیز همه متفقا با شما به جنگ و خصومت برمی‌خیزند و بدانید که خدا با اهل تقواست». و بدینصورت حکم جهاد تمام کسانی که پیرو کتابی آسمانی نبوده‌اند؛ چون بت پرستان، را در بر گرفت. و این معنای همان سخن گهربار رسول الله ﷺ است که فرمودند: به من دستور داده شد تا با مردم بجنگم، تا گواهی دهند که «هیچ معبودی نیست مگر خدای یکتا» و چون بدان اقرار کردند جان و مالشان را از دست من در امان نگه داشته‌اند، مگر بوجه حق، و حساب و بازخواست نهائیشان نزد پروردگار یکتاست^(۱).

(۱) این حدیث را برخی از مسلمانان اشتباه فهمیده، گمان برده‌اند؛ که آن دستوری است بر اعلام جنگ بر تمام جهان، یا بر کسانی که نوبتشان آمده، تا اسلام آورند! این برداشت با تصویر کلی از اسلام که اراده و اختیار انسان را بها داده در تضاد مطلق است. و همچنین با آن چیزی که دین از پیروانش می‌خواهد، و آن «ایمان» - یعنی باور - است که با زور بازو تحقق نمی‌یابد. و قبل از همه اینها با کلام پاک پروردگار عالمیان که ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست [کسی حق ندارد کسی را از روی اجبار وادار به پذیرفتن دین کند، بلکه هر کسی باید آزادانه با به کارگیری عقل و با تکیه بر مطالعه و تحقیق، دین را بپذیرد]». مخالف است!

حال برای درک درست معنی حدیث اصل حکایت را مرور می‌کنیم: نعمان بن بشیر آورده است: با پیامبر خدا ﷺ بودیم که مردی خدمت آن حضرت رسیده چیزی در گوششان گفت.

پیامبر فرمودند: بکشیدش.

پس از آن مرد پرسید: آیا به وحدانیت پروردگار شهادت می‌دهد؟

مرد گفت: بلی، ولی گویا از ترس شهادت می‌دهد!

و چون یهودیان ناجوانمردانه ره خیانت و پستی اختیار کردند و تمام میثاقها و عهدها را

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: نکشیدش، به من دستور داده شده تا با مردم مقابله کنم تا به یگانگی پروردگار اعتراف کنند، و اگر چنین کردند جان و مالشان را حفظ کرده‌اند. مگر به تجاوزی که حقش بازخواست آنها باشد. و حساب آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌دارند با خداست. (به روایت امام نسائی ۳۹۷۱، و امام احمد ۸/۴ و طیالسی ۱۱۰۹، و البانی آنرا صحیح ارزیابی کرده است).

پس منظور از این حدیث اعلان جنگ بر همه مردم، و یا حتی بر مشرکان و بت پرستان نیست، تا آنها را به زور به اسلام وادار کنیم!

و دین اسلام هرگز کسی را به مسلمان شدن مجبور نکرده است. البته برخی بدون توجه به حقایق بعضی روایات تاریخ برداشتهایی غلط داشته‌اند. بطور مثال در برخی موارد چون اسلام «ابوسفیان»، گمان می‌رود که او با زور و تهدید مجبور به اسلام شد. در حالیکه واقعیت غیر از این است! اینگونه افراد با توجه به جنایاتی که مرتکب شده بودند در حقیقت بنا به همه قوانین عقلی و منطقی و عرفی، آسمانی یا زمینی، سزایی جز مرگ نداشتند. ولی با این وجود پیامبر اکرم ﷺ که از خونریزی به شدت نفرت داشت، همیشه خواهان صلح و آرامش بود، به این افراد فرصتی برای زندگی دوباره مهیا می‌نمود که در ظاهر مسلمان شوند. تا از نزدیک اسلام را بشناسند و اسلام در قلبهایشان رسوخ کند - همانگونه که در مورد ابو سفیان روی داد - البته این گونه افراد اگر باز هم قناعت نمی‌یافتند، می‌توانستند از جامعه اسلامی فرار کرده به سرزمین فارس یا روم بروند - همانطور که ابو عامر فاسق کرد -

اسلام می‌خواهد مردم از نزدیک با او آشنا شوند، و سپس با قناعت و از روی اختیار کامل ایمان بیاورند. «صفوان بن امیه» پس از آنهمه جنایاتی که در حق مسلمانان روا داشته بود، در فتح مکه از دست مسلمانان فرار کرد. سپس تحت حمایت یکی از یاران رسول پاک ﷺ به نام «عمیر بن وهب» از پیامبر خدا مدت دو ماه وقت خواست تا تصمیم بگیرد؛ اسلام بیاورد و در بین مسلمانان زندگی کند یا راهی دیگر برای خود انتخاب کند. آن حضرت فرمودند: شما - دو ماه نه - چهار ماه وقت داری! (نگاه: عیون الأثر، ابن سید الناس ۲/۲۴۲)

او - با وجود آن همه جنایت و خونهایی که ریخته بود - در این مدت در آزادی کامل در بین مسلمانان حق داشت بگردد و تحقیق کند، سپس راهش را انتخاب کند!

خلاصه اینکه اسلام کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کند، و برای آزادی و اراده و اختیار و عقل افراد احترامی را قائل است که در هیچ دین و آیینی آنرا نمی‌توانی بیابی!

شکستند، و با مشرکان هم‌دست شده، کوس جنگ با لشکر ایمان نواختند، خداوند متعال مؤمنان را دستور داد تا نیرنگ خیانت را با شمشیر امانت به خاک سیاه نشانند.

پروردگار یکتا در سوره مبارکه انفال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْزِلْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال:

[۵۸]

«و اگر از خیانت و پیمان شکنی گروهی [که با آنان هم پیمانی] بیم داری، پس به آنان خبر ده که [پیمان] به صورتی مساوی [و طرفینی] گسسته است؛ زیرا خدا خائنان را دوست ندارد».

و این چنین نبرد با آنها واجب گشت تا به راه آیند، و یا با دستان ذلت و خواری بهای مکر و نیرنگ خود را به عنوان جزیه پرداخت کنند. و تا جامعه اسلامی و جامعه بشریت در امن و امان بسر برد^(۱).

و همچنین مسیحیان، مسلمانان هرگز قصد جنگ با آنها را نداشتند تا اینکه خود جام خیانت سرکشیده، کاسه غرورشان لبریز از شراب مکر و حيله و نیرنگ گشت.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کسی از مسیحیان عزم جنگ نکرد. پس از صلح حدیبیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سفیرها و پیکهایی بسوی برخی از پادشاهان جهان ارسال داشته آنها را به دین مبین اسلام، و رهایی از بندگی و بردگی همدیگر و همسو شدن در بندگی آفریدگار جهان دعوت نمود. پیک بسوی قیصر؛ پادشاه رومیان، و خسرو؛ پادشاه سرزمین فارس، و پادشاه مصر؛ مقوقس، و پادشاه حبشه؛ نجاشی، و رسولانی بسوی دیگر پادشاهان عرب در شرق و سرزمین شام فرستاد.

تعدادی از مسیحیان و غیر مسیحیان پس از شناخت اسلام و درک حقیقت آن با اختیار و اراده خویش به صف مؤمنان پیوسته ایمان آوردند. مسیحیان شام که توان دیدن نور حق را نداشتند، برخی از سران و اشرافیان‌شان در «معان» را که اسلام آورده بودند را سربریدند!

مسیحیان با کشتن مسلمانان کوس جنگ با اسلام سر دادند، آنها افرادی که با اختیار و ایمان و باور خویش اسلام پذیرفته بودند را از روی خیانت و ظلم و تجاوز کشتند. اما مؤمنان هرگز کسی را به دین خود مجبور نکردند، و دعوت آنها دعوت امن و سلام و آسایش است که آنرا به مردم تقدیم می‌دارند، هر کس ندای عقل و قلبش را لبیک گفته ایمان آورد او را برادرانه به آغوش می‌گیرند، و هر کس صدای عقل و وجدانش را در سینه خفه کرده اسلام را نپذیرفت در نزد مؤمنان در اختیار دینش آزاد است^(۱).

و بر این اساس جنگ رسول خدا ﷺ با دشمنان اسلام بر پایه‌های زیر بود:

- ۱- مشرکان قریش دشمنان ایمان شمرده شدند، چون خود جنگ را آغاز کرده بودند، و مسلمانان حق داشتند از خود دفاع کنند.
- ۲- هرگاه یهودیان خیانت پیشه می‌کردند، و با مشرکان بر علیه اسلام هم پیمان می‌شدند، مسلمانان با آنها می‌جنگیدند.
- ۳- هر گاه قبیله‌ای از قبایل عرب به مسلمانان هجوم می‌آورد، یا قریشیان را بر علیه حکومت اسلامی یاری می‌داد، مسلمانان با آن می‌جنگیدند تا در مقابل اسلام کمر خم کند.
- ۴- هر کس از ملت‌هایی که دیانت‌هایی آسمانی دارند؛ چون مسیحیان، شمشیر دشمنی بروی مسلمانان می‌کشید، سپاه اسلام جوانمردانه با او به ستیز برمی‌خواست، و پس از پیروزی بر او بین اسلام آوردن و یا پرداخت جزیه او را مختار می‌ساخت.
- ۵- و هر کس به صف مسلمانان پیوست و اسلام آورد، جان و مالش را حفظ کرده، مگر اینکه از او خیانت یا گناهی سرزند، و با عدالت و انصاف مورد بازخواست قرار گیرد. و اسلام تمامی گناهان و خیانت‌های زمان کفر را در افراد به فراموشی می‌سپارد^(۲).

(۱) نگا: قاعدة مختصرة في قتال الكفار ومهادنتهم ص/ ۱۳۵ - ۱۳۶.

(۲) نگا: نور اليقين / ۸۵.

درس سیزدهم:

غزوه بدر بزرگ

قریشیان برای به کرسی نشاندن ایده‌های پوسیده و باورهای پوچ خود از هیچ حيله و نیرنگی دریغ نکردند، کلیه مفاهیم و معانی انسانیت و همجواری و همزیستی را زیر پا نهاده، چه ظلمها و ستمها و چپاولها و شکنجه‌ها و قتلها که در حق مسلمانان روا نداشتند.

و چون کارد به استخوان رسید، و دایره بر مسلمانان تنگ شد، و مکه دیگر جای ماندن نبود مسلمانان که بشدت در زیر فشار بودند، مجبور شدند زندگی و مال و ثروت و خانه و کاشانه خود را رها کرده، به مدینه منوره هجرت کنند.

قریشیان نیز تمامی سرمایه و اموال مسلمانان را چپاول کردند.

در رمضان سال دوم هجری به مسلمانان خبر رسید که قافله‌ی بازرگانی قریش از شام بسوی مکه در حرکت است. این برای مسلمانان فرصتی طلایی بود تا مقداری و لو بسیار اندک از ثروتشان که توسط قریشیان به چپاول رفته بود، را از آنها باز پس بگیرند.

پیامبر خدا ﷺ همراه با سیصد و سیزده نفر از مدینه خارج شدند تا جزئی ولو اندک از سرمایه مسلمانان را از کاروان قریش پس گیرند.

رهبریت کاروان تجارتی قریش را ابوسفیان بر عهده داشت. او مردی بسیار هوشیار و زیرک بود. و به شدت حرکت مسلمانان را زیر نظر داشت. در نزدیکیهای چاهای «بدر» به او اطلاع رسید که مسلمانان از مدینه خارج شده‌اند. فوراً سوارکاری ماهر و چابک را به مکه فرستاد تا به قریشیان اطلاع دهد کاروان در خطر است و مسلمانان قصد حمله به آنها را کرده‌اند. و در عین حال بسوی غرب و ساحل دریا تغییر مسیر داد تا از منطقه پر مخاطره‌ی بدر دور باشد.

این خبر در مکه هراس و هیجان و رعد و برقی شدید به پا کرد، و تمام سران مکه به جز ابولهب، و همه قبایل مکه و اطراف آن بجز بنو عدی، فوراً سلاح برگرفته بسوی چاهای بدر بحرکت درآمدند.

وقتی لشکر بزرگ قریشیان به «جهنه» رسید، پیک ابوسفیان به آنها اطلاع داد که کاروانشان

از خطر رسته، و دیگر خطری متوجه آنها نیست، و بهتر است به مکه بازگردند.

با رسیدن این مژده از ابوسفیان، مردم خواستند به مکه بازگردند. ولی ابوجهل آنها را بازداشته تشویقشان کرد تا به سوی مدینه روند و لشکر اسلام را از بیخ و بن برکشند. «بنوزهره» که بیش از سیصد جنگجو داشتند برگشتند. و بقیه لشکر که هزار نفر بودند راهشان را ادامه دادند تا به میدانی پشت کوههایی که منطقه بدر را محاصره کرده‌اند فرود آمدند.

در اینسو؛ پیامبر خدا ﷺ با یارانش مشورت کرد، و آنها را دریای خروشان همت و توانمندی و عزم و پایداری یافت. همه تصمیم گرفته بودند تا آخرین نفس با دشمنی که آنها را از خانه و کاشانه خویش، و خانواده و مال و دولشان رانده بود نبرد کنند. و در راه خداوند از هیچ دریغ نورزند. پیامبر خدا ﷺ با دیدن این خروش و جوانمردی و شجاعت در یاران خود بسیار خوشحال شده به آنها فرمودند: به پیش روید و مژده بادا شما را! خداوند یکی از دو گروه را به من وعده داده است. سوگند بخدا گویا من الآن کشتارگاه آنها را می‌بینم.

پیامبر اکرم ﷺ با مشورت یکی از سرداران مسلمان «الحباب بن المنذر» روی آخرین چاهی که به دشمن نزدیک بود فرود آمده، حوضچه‌ای ترتیب دادند تا آب در آن جمع شود، سپس سر سایر چاهها را بستند تا دشمن به آب دسترسی نداشته باشد.

پیامبر خدا ﷺ شب معرکه بدر - شب جمعه هفدهم رمضان - را به عبادت و فریاد و زاری در برابر پروردگار یکتا گذرانید، و خاشعانه از خداوند خواست تا مسلمانان را بر دشمن، و نور را بر تاریکیها، و توحید را بر شرک پیروزی بخشد.

از جوانمرد شجاع حضرت علی ؑ آمده است که گفتند: در آن شب همه ما را می‌دیدید که در خواب فرو رفته‌ایم مگر رسول خدا ﷺ که زیر درختی تا صبح به راز و نیاز مشغول بودند، نماز می‌گذاشتند و در برابر پروردگارشان زاری می‌کردند.

و در ادامه سخنانش گفت: در شب بدر بناگاه باران شروع به باریدن کرد، ما نیز با سرعت به زیر درختان و سرپناهها جمع شدیم. و پیامبر خدا تمام شب را به راز و نیاز و زاری در برابر پروردگار مشغول بود و می‌گفت: بارالها! اگر این گروه از بین روند، کسی تو را

عبادت نخواهد کرد.

و چون خورشید بالا آمد، پیامبر صدا زد: ای بندگان خدا بسوی نماز بشتابید! مردم از زیر درختان و سرپناهها بیرون آمدند. پیامبر بر ما نماز خواند، و ما را به جهاد و ایستادگی و مقاومت در برابر دشمن تشویق نمود. خداوند متعال مؤمنان راستین را یاری داد، و آنها را با نیروهایی از آسمان کمک نمود، و پیروزی را به آنها هدیه کرد:

پروردگار یکتا می‌فرماید:

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِآلِفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۹-۱۰].

«(به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر)، از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یکهزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم. (۹) ولی خداوند، این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد؛ و گرنه، پیروزی جز از طرف خدا نیست؛ خداوند توانا و حکیم است! (۱۰)» و فرمودند:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۳]

«و بی تردید خدا در [جنگ] بدر شما را یاری داد، در حالی که [از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن] ناتوان بودید» و فرمودند:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: ۱۷].

«این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت! و این تو نبودی (ای

پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت!»
 نبرد به شیوه رزم آن روز با مبارزه طلبیدن پهلوانان، و جولان دلاور مردان شروع شد.
 در این مبارزه تن به تن حمزه عموی پیامبر، شیبہ بن ربیعہ؛ یکی از سرداران مشرکان را به
 درک واصل کرد. و علی؛ پسر عموی پیامبر، سر سرداری دیگر که ولید بن عتبہ نام داشت را
 از تنش جدا نمود.

و دو سردار مبارز دیگر؛ عتبہ بن ربیعہ از لشکر مشرکان، و عبیدہ بن الحارث از سپاه
 مسلمانان زخمی شدند.

پس از این مبارزه داغ، دو لشکر بجان هم افتادند، و آتش معرکه شدت گرفت، جنگی
 نابرابرانه بود که در آن شرک و بت‌پرستی با مجهزترین اسلحه روز به نبرد با ایمان با دست‌ان
 خالی آمده بود. خداوند سربازانی از فرشتگان بیاری مؤمنان فرستاد تا در کنار آنها شمشیر
 زنند و به مؤمنان قوت قلب بخشند. ساعتی از معرکه نگذشته بود که لشکر مشرکان از هم
 پاشیده، پا به فرار گذاشت. و مسلمانان نیز تا شکست نهایی دشمن او را تعقیب کردند. در
 این جنگ تاریخ ساز هفتاد تن از مشرکان از جمله برخی از سرداران نامدار آنها چون؛ عتبہ،
 شیبہ، ولید بن عتبہ، امیہ بن خلف، و پسرش علی، حنظلہ بن ابی سفیان، و ابوجهل بن هشام،
 و دیگران بدرک واصل شدند. و هفتاد تن دیگر به اسارت مسلمانان درآمدند.

از نتایج غزوه بدر این بود که مسلمانان قدرت گرفتند، و قبیله‌های داخل مدینه و خارج
 آن نیز احساس کردند در صورت خیانت با چه نیرویی در طرف خواهند بود. مؤمنان نیز
 قوت قلب یافته بخود و قدرت و توانائیشان امیدوار شدند. و ایمان و توکل و باورشان به
 خداوند و کمک و یاری و پیروزی او قوت یافت. و دریافتند که خداوند بندگان مؤمن و
 نیکوکارش را هر چند اندک باشند بر ظالمان و ستم‌دیدگان و مشرکان هر چند زیاد باشند
 یاری می‌دهد.

و همچنین مسلمانان با این معرکه‌ی نابرابرانه تجربه نظامی خوبی بدست آوردند. و
 مهارت‌های جدیدی در اداره جنگ و چیرگی بر میدان معرکه؛ روش‌های پیشرفت، و عقب

نشینی، و محاصره دشمن، و تاکتیک بریدن راههای رسیدن دشمن به قدرت و نیرو و آذوقه، و استمرار و پایداری در میدان و غیره ... بدست آوردند^(۱).

(۱) معرکه بدر یا غزوه فرقان اولین ساندانی بود که سرهای کفر را درهم کوبید، و اولین صدای طبل جنگی بود که قدرت ایمان را به تصویر کشید، از اینرو در تاریخ مسلمانان اهمیت بسیار والایی دارد و رمضان هر سال بازگو کننده خاطرات دلنشین آن است.

تاریخ از لحظه لحظه این معرکه تصاویری بسیار زیبا رسم نموده و از معجزه هایی که در رکاب رسول اکرم ﷺ پدیدار گشت بس سخن گفته، و از آن جمله است:

- مشارکت فرشتگان الهی در این جنگ، برخی از سربازان مؤمن صدای آنها را نیز می شنیدند، و برخی از آنان وقتی شمشیر بالا می کشیدند تا سر مشرکی را از تن جدا سازند می دیدند که سرش قبل از فرو آمدن شمشیر کنده می شد!

- معجزه خواب؛ لحظاتی پیش از نبرد که دلهره و ترس قلبها را بصدا در آورده بود خوابی کوتاه بر مؤمنان چیره گشت و پس از آن با نیرو و توانی دو صد چندان وارد میدان شدند!

- مشت سنگریزه؛ پیامبر اکرم ﷺ مشتی سنگریزه بطرف مشرکان پرتاب کردند، و به امر خداوند این سنگریزه ها در چشمان همه مشرکان رفته آنها را بصورتی معجزه آسا آزار داد...

- معجزه باران؛ بارانی نرم شروع به باریدن گرفت و زمین خاک آلود را زیر پای مؤمنان سخت نمود. وزیر پای کافران را گل ولای کرد...

و بسیاری از معجزات دیگری که در این نبرد بوقوع پیوست و همه دست در دست هم داده کمر کفر و طغیان را در هم شکسته سرهای فرعونیان زمانه را از بیخ کنند...

اگر با دیدی عمیقتر به این نبرد نابرابرانه بنگریم، پرده از معجزه ای بسیار بزرگتر از همه آنچه تاریخ و تاریخ نویسان ذکر کرده اند خواهیم یافت.. معجزه ای که تنها در اسلام نهفته است... معجزه ای که می تواند دلهای سنگوار و سیاه کفر را ذوب ساخته به قلبهای اطمینان بخش توحید بدل کند...

آری! معجزه انسان سازی ... بزرگترین رمز و نماد اسلام.. غزوه بدر در واقع تجلیگاه این معجزه بزرگ بود، صحنه ای که در آن اسلام این قدرت خارق العاده خویش را به نمایش گذاشت..

مردانی که تا همین دیروز بوی شراب دهانشان صحرای خشک را مست میکرد، غفن نعره های پوسیده قوم پرستیشان خنجرهای دیوانه شان را در جگرهای همسایگانشان فرو می برد، اینانی که با دنیایی فخر دختران معصومشان را زنده بگور می کردند. اینانی که رمز جهالت و پستی بودند، و خلاصه

اینانی که از حماقت در پیشگاه سنگانی که با دستان خود تراشیده بودند با ذلت و خواری پیشانیشان را به زمین می مالیدند و کمر طاعت خم می کردند... صاحبان دلهای سنگی که تنها از صخرهای سیاه فرمان می گرفتند... اسلام توانست در مدت زمانی بسیار کوتاه و قیاسی زوزه این گرگان وحشی صحرا را به نغمه خوش نوای قرآن تبدیل ساخته دل شبهای تاریک صحرا را بدان زینت بخشد... توانست از آنها انسانهایی سازد که امروز فرشتگان آسمان با کمال افتخار در صف آنها بجنگ با فرعونیان زمانه آمده اند... توانست اختلافات ریشه و پوست را از دلها برکند و تنها معانی عشق و محبت، و کره و دشمنی را در آینه خدا پرستی تجلی دهد... توانست معنای برادری را از دامن مادر برکشیده در دامن ایمان و تقوا نهد... توانست چهره ای روشن از حقیقت خویش در کالبد انسانیت به نمایش گذارد...

توانست با مشت «هرگز» دندان در دهان ظالمان و ستمگران زمانه خرد کند...
توانست نمونه‌هایی از انسانیت به دنیا عرضه کند که خداوند بر زبان پیامبرش بدانها گفت: «هر آنچه می‌خواهید انجام دهید که من شما را آمرزیده‌ام»!!
آری، اسلام توانست اشخاصی تربیت کند که پیشاپیش خداوند گناهانشان را می بخشاید در حالیکه انسانند و احتمال هر گناهی از انسان هست... اینست معجزه بزرگ بدر...

درس چهاردهم:

غزوه احد

جنگ بدر و پیروزی مسلمانان در معرکه حق علیه باطل و بدرک واصل شدن رهبران و اشراف قریش چون توپ در شبه جزیره عرب به صدا درآمد. و ضربه‌ای بسیار شدید بود بر هیبت و کرامت قریشیان. هرگز قریش در تاریخ خود چنین ضربه هولناکی نخورده بود. قریشیان از روز اول شکست در پی انتقام، و بازسازی هیبت و کرامت و بدست آوردن جایگاه و مکان خود در جامعه عرب شدند. ابوسفیان در یک حمله تبلیغاتی گسترده در منطقه بر علیه رسول خدا ﷺ و مسلمانان نیرو جمع می‌کرد. بالاخره در شوال سال سوم هجری توانست سه هزار نفر نیروی ورزیده از بین قریشیان و قبیله‌های هم پیمان و احابیش بر علیه مسلمانان بسیج کند.

این لشکر بزرگ به سرکردگی سردار مکه؛ ابو سفیان، همراه خود زنهای جنگجویان را نیز بسیج کرد تا اولاً شوهرهایشان را تشویق به جنگ و خونخواهی کنند. ثانیاً؛ سربازان بخاطر دفاع از ناموس خود با روحیه‌ای قویتر وارد میدان مبارزه گردند. این لشکر پر آوازه در نزدیکی کوه احد جولانگاهش را تشکیل داد.

در مدینه مجلس شورا به رهبری پیامبر خدا ﷺ تشکیل شد. رأی پیامبر بر این بود که داخل شهر مدینه سنگر گیرند، و چون لشکر کفر وارد شهر شود از هر سو بصورت جنگهای چریکی، گروهانهای کمین کرده به آنها حمله‌ور شده در مدت کوتاهی می‌توانند شکست سهمگینی به دشمن دهند.

ولی برخی از یاران بزرگوار پیامبر از جوانان دلیر بر این ایده بودند که بهترین روش مبارزه این است که در میدان مبارزه با آنها بجنگیم تا گمان مبرند ما از آنها کوچکترین ترس و واهمه‌ای داریم.

در روز جمعه پیامبر همراه با هزار تن از یارانش بسوی کوه احد حرکت کردند. در میان راه سرکرده‌ی منافقان؛ عبد الله بن ابی جهث تضعیف روحیه‌ی مسلمانان با یک سوم از لشکر به بهانه اینکه پیامبر به رأی او عمل نکرده از لشکر برید و به مدینه بازگشت.

این حرکت ناجوانمردانه او نتوانست عزم نیرومند مسلمانان دلیر را بهم زند. پیامبر با بقیه سپاه در دره کنار احد، بگونه‌ای که کوه پشت سرشان باشد اردو زد. و مسلمانان را از جنگ در آنروز منع کرد. در روز شنبه سپاه هفتصد نفره مسلمانان در حالیکه تنها پنجاه سواره نظام داشتند آماده نبرد شد.

پیامبر بر تپه‌ای که پشت مسلمانان واقع می‌شد پنجاه تیرانداز را به رهبری «عبدالله بن جبیر» گماشت. و بر آنها تأکید فراوان نمود تا در هیچ حالتی جای خود را ترک نکنند. حتی اگر دیدند پرندگان وحشی سپاهیان مسلمان را تکه پاره می‌کنند جای خود را ترک نگویند و با پرتاب تیر مانع شبیه خون مشرکان به سپاه اسلام از پشت سر شوند.

شیپور جنگ نواخته شد، جنگی بس سخت درگرفت که در آن دلیرمردان مجاهد صحنه‌هایی تاریخی از گذشت و ایثار و جوانمردی به نمایش گذاشتند. در ساعات اولیه روز مسلمانان بر کافران پیروز شدند. و لشکر مشرکان پا به فرار گذاشت تا به پشت جبهه که زنهایشان بودند رسیدند.

چون تیر اندازانی که بر تپه کشیک می‌دادند این صحنه را دیدند، گمان بردند که جنگ به پایان رسیده تپه را رها کرده برای جمع کردن غنیمت به رزمگاه رفتند. هر چند افسری که رهبری آنها را به عهده داشت سعی کرد مانع رفتنشان شود، و آنها را به حرفهای پیامبر ﷺ تذکر داد، فایده‌ای نداشت.

آنها بر این باور بودند که جنگ به پایان رسیده، مشرکان هرگز باز نخواهند گشت، و کشیک دادن آنها کاری بیهوده است. مرکز خود را ترک گفته برای جمع کردن غنیمت به سایر سپاهیان پیوستند.

گروهانی از سواره نظام مشرکان بازگشته از دور متوجه شدند که تپه از تیراندازان خالی شده است. با یک جهش سریع از پشت تپه دور زدند و از پشت به مسلمانانی که سلاح خود را کنار گذاشته مشغول جمع کردن غنیمت بودند حمله‌ور شدند. از آنسو نیز سایر لشکر فراری دشمن از سوی زنهایشان بار دیگر به نبرد تشویق شد. و با دیدن حمله مجدد سواره

نظام خود به سپاه اسلام قوت نفس گرفته به میدان معرکه بازگشتند. مسلمانان از دو طرف مورد هجوم قرار گرفته بودند. تعدادی از مجاهدان در این اثنا جام شهادت سرکشیدند. و سپاه اسلام پراکنده شده بود. تا بدانجا که مشرکان توانستند خود را بر رسول الله ﷺ برسانند. در حملات پیاپی آنها چهره مبارک زخمی شد. یکی از دندانهایشان شهید شد. کلاخود بر سرشان خرد شد. با سنگ به پیامبر زدند تا در گودالی که «ابوعامر فاسق» برای بدام انداختن مسلمانان کنده بود، افتادند..

ساعات بسیار وحشتناکی بر مسلمانان سپری شد. علی دست پیامبر را گرفته، طلحه بن عبید الله ایشان را بغل کرده، به کناری بردند. مصعب بن عمیر جوان شاد و نازپرورده، که اولین سفیر پیامبر خدا ﷺ به مدینه منوره بود جلوی چشمان آنحضرت بشهادت رسید. پیامبر خدا ﷺ پرچم را به علی بن ابی طالب سپرد، دو میخ از کلاخود داخل صورت پیامبر فروخته بود، که ابو عبیده بن الجراح با دندان آنها را بیرون کشید، مالک بن سنان پدر ابو سعید خدری خون را از زخمهای صورت پیامبر مکید.

بالآخره مشرکان توانستند پس از یک درگیری شدید خود را به پیامبر برسانند، و در پی قتل ایشان بودند. تعدادی از مجاهدان - تقریباً ده نفر - جلوی آنها ایستاده با شجاعت مقاومت کردند، که یکی پس از دیگری جام شهادت سرکشیدند.

پس از آنها «طلحه» با مردانگی بی‌مانندی بر مهاجمان یورش برد و توانست آنها را از کنار پیامبر دور کند. ابودجانه خودش را بر پیامبر خم کرده بود و کمرش را سپر بالای پیامبر قرار داده بود. تیرهای دشمن روی همدیگر بر کمر او فرود می‌آمدند و او از جای خود هیچ حرکت نمی‌کرد.

در این روز بسیار سخت در یک درگیری شدید، با یک ضربه دشمن چشم «قتاده بن نعمان» از حدقه بیرون پرید. آنرا بدست گرفته خدمت پیامبر خدا رسید، پیامبر با دست خود چشم او را بجایش برگرداند، و این بهترین و سالمترین چشم او شد.

اهریمن با تمام نیرویش در معرکه حضور داشت. و با صدای بلندی داد برآورد: محمد

کشته شد!

این تبلیغات دشمن در دل‌های بسیاری از مسلمانان اثر انداخت، و بسیاری از آنها با شنیدن این خبر ناگوار نتوانستند خود را کنترل کنند و پا به فرار گذاشتند.

پیامبر در حالیکه بشدت زخمی بود خودش را بار دگر به معرکه رسانید، کعب بن مالک اولین کسی بود که پیامبر را در آن حال شناخت، از فرط شادی داد برآورد: آهای مسلمانان، مژده باد شما را، پیامبر خدا اینجاست. او زنده است.

پیامبر به او اشاره کرد که ساکت شود. برخی از مجاهدان چون ابوبکر و عمر و علی و الحارث بن الصمة انصاری و دیگران بسرعت دور پیامبر حلقه زده، با یک تکتیک سریع خود را به دره‌ای که اردوگاهشان را در آن جا زده بودند رسانیدند، تا با بالا رفتن از کوه قدرت توان دید دشمن را داشته باشند، و در بین سپاهیان دشمن منگنه نشوند.

چون به کوه نزدیک شدند. «ابی بن خلف» یکی از پهلوانان سواره نظام دشمن بسوی پیامبر حمله‌ور شد تا او را شهید کند. پیامبر با یک جهش سریع نیزه‌ای برگرفته بسوی او پرتاب کرد. نیزه به حلقوم او اصابت کرد. و او در راه بازگشت به مکه مردار شد.

مسلمانان روز بسیار سختی را سپری کردند، در این روز حنظله جوانی که شب گذشته ازدواج کرده بود و صبح زود با شنیدن ندای جهاد به میدان مبارزه پیوسته بود شهید شد، و فرشتگان او را غسل دادند.

از اینروست که تاریخ از او به نام «غسیل الملائکه» یاد می‌کند.

نسیبه دختر کعب مازنی که به «ام عماره» مشهور بود، در دفاع از پیامبر خدا ﷺ مردانه جنگید، تا اینکه «عمرو بن قمنه» یکی از پهلوانان قریش با یک ضربه سهمگین او را بشدت زخمی نمود. در عوض مسلمانان توانستند پرچمدار مشرکان را بدرک واصل کنند و پرچمشان را بخاک شکست بمالند.

پیامبر نیز بشدت زخمی شد، و پس از معرکه خون را از صورت مبارک شسته، از شدت زخم‌هایش نشسته بر مسلمانان نماز خواند.

در این معرکه شدید هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند. بیست و سه نفر از مشرکان نیز کشته شدند. سپاهیان قریش از شدت حقد و کینه بصورت بسیار وحشیانه‌ای با جثه‌های شهیدان برخورد کرده، دماغ و گوشه‌هایشان را بریده بودند.

در این جنگ سخت، حمزه؛ عموی پیامبر نیز به شهادت رسید^(۱).

(۱) نگا: زادالمعاد ۳/ ۱۹۲ و صفحات بعدی. و لباب الأخیار فی سیرة المختار ص/ ۶۴.

درس پانزدهم: اندرزهایی از معركة احد

جولانگاه احد، و آنچه در آن گذشت همواره برای مسلمانان چون مدرسه‌ای پربار از درس و حکمت بوده است.

همیشه‌ی تاریخ چشمان مسلمانان به احد دوخته شده، تا اشتباهاتی که در آنجا رخ داد بار دیگر تکرار نشود. تاریخ اسلام در حقیقت یک کالبد بهم دوخته شده، و یک زندگی یگانه‌ای است که تار و پودش بهم گره خورده است. و اشتباه هر مرحله درس عبرتی است برای آیندگان. از اینروست که در قاموس مسلمانان چیزی بنام شکست وجود ندارد. آنچه هست «تجربه» است..

سیرت نگاران درسها و عبرتها و آموزه‌های مختلفی از رزمگاه احد برشمرده‌اند. ابن القیم رحمته الله در کتاب «زادالمعاد» خویش، برخی از این آموزه‌ها و اهداف و نتایج را بررسی کرده است. از آن جمله است:

۱- مؤمنان در صحنه احد طعم تلخ عاقبت سرپیچی، اختلاف، و شکست، را چشیدند. آنچه در احد روی داد در واقع از نحس این معانی بیگانه از قاموس اسلامی بود. پروردگار یکتا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا أُرْكُم مَّا تُحِبُّونَ ۚ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۚ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۚ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۚ﴾ [آل عمران: ۱۵۲]

«خداوند، وعده خود را به شما، (در باره پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید؛ و (بر سر رهاکردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت. سپس

خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید..»

چون مسلمانان عاقبت سرپیچی از دستورات رسول خدا ﷺ، و نتیجه اختلافها و دوگانگیها، و سرانجام شکست را با چشمان خود دیدند، پس از آن با احتیاط بسیار و با بیداری و توجه کامل با قضایای روز برخورد کردند.

۲- حکمت پروردگار با پیامبران و پیروان آنها بدینگونه پیش رفت که گاهی پیروزی با آنها باشد، و گاهی طعم شکست را نیز بچشند. ولی در نهایت پس از پخته شدن دعوت اسلامی پیروزی با حق باشد. چرا که اگر سپاه حق همواره علم بردار رزمگاهها شود، و پیروزی معجزه‌وار به حق پرستان تقدیم گردد، غربال تمیز و شناخت شکسته خواهد شد و مؤمن و غیر مؤمن در صف اسلامی با هم آمیخته می‌شوند، و کس نداند که راستگو و پرهیزکار و مؤمن واقعی کیست، و منافق جاه طلب و مال پرست کدام؟!

۳- این معرکه غربالی بود که منافقانی که در بین مسلمانان رخنه کرده بودند را از مؤمنان راستین جدا ساخت. پس از پیروزی معجزه آسای مسلمانان در غزوه بدر نام و نشان آنها جهان را در برگرفت. افرادی از مشرکان به طمع رسیدن به جاه و منصب و یا مال و منال، و یا از روی ترس در صف مسلمانان خزیدند.

خداوند متعال برای مؤمنان این آزمایشگاه را مهیا ساخت تا چهره ننگ منافقان بر ملا گردد. در این غزوه منافقان سر برآوردند و ماری که در آستین پنهان بود شناخته شد. منافقان آنچه در دل داشتند را بر زبان راندند. و مؤمنان دریافتند در خانه آنها دشمنی است بسیار خطرناکتر از دشمن خارجی، و پس از آن با آگاهی و استعداد کامل، و با احتیاط تمام با آنها برخورد کردند.

۴- رزمگاه احد ایمان سنجی بود که حقیقت بندگی برای خداوند، و راستی و صدق در ایمان را در خوشیها و سختیها، در پیروزیها و شکستها، در آنچه انسان می‌پسندد، و در آنچه از آن بیزار است روشن می‌سازد. اگر مؤمنان بر دو کفه ترازو استقامت ورزیدند، و در دو حالت

پیروزی و یا شکست؛ خوشبختی و آرامی و سعادت، و یا رنج و مشقت و شکنجه و درد، اطاعت و فرمانبرداری و بندگی خود را حفظ کردند، بندگان خالص و صادق و راستین پروردگارند.

۵- اگر شمشیر قهر الهی همواره در دستان مؤمنان می‌بود، و همیشه آنها بر مسند پیروزی تکیه می‌زدند، و در هر رزمگاهی پیشاپیش نشان پیروزی بر شانه آنها نهاده می‌شد، و در همه جا نام مؤمن با پیروزی و قدرت و توان همراه می‌گشت، غرور در جانهایشان رخنه می‌کرد و تکبر و خودپرستی می‌توانست کمرشان را درهم شکند... این است طبیعت بشری که خداوند آنها چنین آفریده. و بهترین راه تربیت بندگان خدا همان چشیدن طعم سختی و راحتی، شیرینی و خوشیها و تلخی و سختیها، بالا رفتنها و بزمین افتادنهاست.

۶- شکست و فرو افتادن و بزمین خوردن برای مؤمنان مدرسه‌ایست که به آنها خاکی بودن و تواضع و شکسته نفسی می‌آموزد. و چون تواضع و فروتنی کنند خداوند آنها را عزت و جاه و جلال و پیروزی و سربلندی می‌بخشد.

چه خوش گفته است سعدی شیرین سخن:

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست، من کیستم	گراو هست، حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کاوپیست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

۷- پروردگار یکتا برای بندگان مؤمن و با تقوایش قصرهایی باشکوه در بهشتهای برین مهیا ساخته که هرگز آنها با عبادتهای معمولیشان بدان دست نمی‌یابند، تا از غربال امتحان و آزمایشها و بلاها نگذرند. و بدینگونه با امتحانها و آزمایشها و بلاها خداوند اسبابی را که قلبهای مؤمنان را آلاش داده، آنها را شایسته مقامهای والای بهشتی می‌گرداند را برایشان فراهم می‌کند.

۸- از جمله بیماریهای کشنده‌ای که باعث می‌شود انسان در باتلاق خوشگذرانیهای دنیا فرو رفته از ادامه راه بازماند؛ همان راحتی و آسایش و پیروزی و ثروتی است که چه بسا باعث سرکشی و طغیان افراد گشته همین زندگی دنیا را در نظرشان گوارا کرده، بدان بسنده می‌کنند. و چون آفریننده مهربان بخواهد این دلها را کرامت بخشیده، از بیماریهای واژگون کننده برهاند اسبابی از ابتلا و آزمایش و امتحان سر راهشان سبز می‌کند که چون دارو و اکسیر شفا بخش آن بیماریها را ریشه کن سازند! و در واقع آن بلا و آزمایش و امتحان چون آن پزشکی است که داروی تلخ را به بیمار می‌نوشاند، و چه بسا برخی رگهای دردآور او را برای بیرون کردن خون فاسد و زهر و بیماری از جانش، قطع می‌کند، و اگر چنانچه آن بیماری و یا خون فاسد در دل و جان بیمار بماند بدون شک شهوتها و وسوسه‌های فاسد بر او چیره گشته او را به هلاکت می‌رسانند.

۹- شهادت از بالاترین درجه‌ها، و برترین وسامهای فخر و بلندترین مراتب عزت و مقام دوستان پروردگار است، و شهیدان بندگان عزیز و برتر، و از سربازان ویژه پروردگارند. و پس از درجه صدیقی درجه و رتبه شهادت قرار می‌گیرد. و رسیدن به این جایگاه والا، و این مقام ارزنده، و این مکان بزرگ مستلزم فراهم شدن اسباب و عللی است که انسان را صفا و نورانیت خاصی بخشیده، و از جمله آن اسباب و عللی که زندگی را نا زیبا و کدر و در برخی موارد تلخ می‌کند چیرگی دشمن بر جان و مال مؤمنان است. ولی در عین حال این ابتلا و آزمایش ناگوار و سخت راهگشایی خواهد بود برای رسیدن به مقام والای شهادت..

۱۰- پروردگار یکتا چون بخواهد برخی از سرکشان و دشمنان دین را نیست و نابود کند، و یا کمر قدرت و طغیان آنها را درهم شکند، اسبابی که باعث ریشه‌کن ساختن آنها می‌شوند را فراهم می‌کند. و پس از کفر و سرکشی از فرامین الهی، طغیان و زورگوئی و تجاوز و آزار و اذیت و شکنجه دوستان الهی از بزرگترین جرائم و منکرترین گناهان آن دسته از نافرمانان بخود مغرور و فرعون صفت است. در این حالت بهترین راه تأدیب آنها همان کوبیدن سنگ بر فرق سنگ و یا علاج آهن با آهن، و با جنگ با فرعونها و بخاک پستی مالیدن دماغهایشان

و بزمین زدن کمرهایشان، و پیروز شدن بر آنهاست. در این میدانهای نبرد و رزمگاههای آزمایش گناهان بندگان مؤمن ذوب گشته، عیبه‌ها و ایرادهایش زیر غبار جولانگاه دفن می‌شوند. و در مقابل دشمن گور خود را با دست خود می‌کند و اسباب هلاکت و نابودی خویش را درو می‌کند.^(۱)..

(۱) نگا: زاد المعاد ۳/ ۲۱۸ - ۲۲۲ با اختصار.

درس شانزدهم:

غزوه احزاب

در ماه شوال سال پنجم هجری غزوه احزاب که به غزوه خندق مشهور است، روی داد. مسلمانان با تشکیل حکومت نوپای خود در مدینه میثاقی را با یهودیان امضاء کرده بودند، در سال چهارم هجری یهود بنی نضیر به مسلمانان خیانت کرده، با یک توطئه و نیرنگ پلیدی خواستند پیامبر خدا ﷺ را ترور کنند.

این خیانت در حق رسول الله ﷺ مستوجب قتل عام تمام آن طائفه مکار و خیانت پیشه بود، ولی رسول خدا ﷺ که دریای شفقت و مهربانی است، از آنها درگذشت و تنها همسایگی ملتی خیانتکار و پست را غیر قابل تحمل دانسته، آنها را از مدینه خارج کرد.

سران کینه‌توز و عقرب صفت یهود؛ نه تنها این آقائی و بزرگی رسول الله ﷺ را در حق خود ارج نهادند، ره خباثت پیشه کرده، در پی لشکرکشی بر علیه مسلمانان شدند. اینها به مکه رفتند و سرداران قریش را برای جنگ با پیامبر خدا ﷺ و ریشه کن ساختن دولت او در مدینه تشویق کردند. پس از وسوسه‌های بسیار و تلاشهای شبانه‌روزی این دشمنان قسم خورده، سران مکه چون هم پیمانی زخم دیده در کنار خود دیدند و گمان بردند اینبار پیروزی حتمی است با نقشه آنها موافقت کردند.

سپس این دو گروه با هم نزد قبیله‌های غطفان و بنی سلیم رفته آنها را نیز با خود همراه ساختند. چون این قبایل سرشناس و درشت جزیره عرب می‌توانستند لشکر متحدی را سازماندهی کنند که کسی را توان مقابله با آن نباشد، با اندک اشاره‌ای از سوی آنها سایر قبیله‌های ریز و درشت عرب برای جنگ با حکومت اسلامی با آنها هم‌پیمان شدند.

قریش با چهار هزار مرد جنگی و سیصد اسب و هزار و پانصد شتر به سرکردگی ابو سفیان به حرکت درآمد. بنو سلیم در دو راهی ظهران با هفتصد جنگجو به آنها پیوست، بنو اسد نیز از راه رسید، فزاره با هزار جنگجو به این لشکر پیوست. اشجع با چهارصد جنگجو، و بنومره با چهارصد جنگجوی دیگر در راه به آنها پیوستند. تا رسیدن به خندقی که مسلمانان برای مواجهه با دشمن کنده بودند تعداد سپاه کفر به ده هزار جنگجو رسید. که تاریخ از آنها

بنام «احزاب» - گروه‌های هم‌پیمان - نام می‌برد.

مسلمانان با هوشیاری تمام تحرکات دشمن را همیشه زیر نظر داشتند، چون خبر آمادگی لشکر کفر برای حمله به مدینه به رسول الله ﷺ رسید، فوراً مجلس استشاری تشکیل داده، با یاران خود در این باره مشورت کرد. سلمان فارسی پیشنهاد کرد تنها راه رسیدن دشمن به شهر را با خندق ببندند تا دشمن نتواند به شهر برسد.

تاکتیک جنگی بسیار خوبی بود که جنگجویان جزیره عرب با آن آشنائی نداشتند!

رسول الله ﷺ پیشنهاد سلمان فارسی را بسیار بجا دانسته فوراً دستور داد مسلمانان مشغول کردن خندق شوند. و خود آن حضرت نیز چون سایر مجاهدان در کردن خندق شریک بودند. این خندق جلوی کوه «سُلع» کنده شد، تا کوه پشت سر مسلمانان قرار گیرد، و خندق بین آنها و کافران، و بدین‌صورت مسلمانان به راحتی می‌توانستند سپاه کفر و تحرکات آنها را زیر نظر داشته باشند.

مسلمانان با تلاش و کوشش بی‌مانندی ظرف شش روز خندق را به پایان رساندند، و پیامبر خدا ﷺ و سپاه اسلام که تنها سه هزار نفر بودند بگونه‌ای سنگر گرفتند که کوه پشت سرشان و خندق جلوی رویشان بود.

و به دستور پیامبر اکرم ﷺ زن‌ها و بچه‌ها در دژهای داخل مدینه پناه گرفتند.

قبیله‌ی بنی قریظه از قبیله‌های یهود که با مسلمانان پیمان همجواری امضاء کرده بودند، در مدینه زندگی می‌کردند. حیی بن اخطب از سران یهود که در این لشکرکشی نقش کلیدی داشت، فوراً خود را به بنی قریظه داخل مدینه رسانید، و آنها را قانع کرد تا به مسلمانان خیانت کرده، از پشت به آنها خنجر زنند، و بدین‌صورت سپاه اسلام بین چکش احزاب و سندان یهودیان پیمان‌شکن بنی قریظه منگنه خواهد شد.

بنی قریظه چون فرصت را طلائمی دانستند، و گمان کردند مسلمانان هرگز نخواهند توانست با چنین لشکر بزرگی مقابله کنند، پیمان خود را با مسلمانان شکسته بر علیه آنها اعلان جنگ کردند.

لحظات بسیار سختی بر مسلمانان سپری می‌شد، دشمنی بسیار نیرومند در جلو، و دشمنی دیگر با دژهای قوی و سنگرها و سلاحهای قوی در پشت سر. شهر مدینه و بخصوص بچه‌ها و زنها در خطر بسیار جدی واقع بودند. منافقان نیز که در بین سپاه اسلام لول می‌خوردند شروع به فتنه‌افروزی و تبلیغات سوء کردند. بنو حارثه به بهانه اینکه زن و فرزندان‌شان در خطر هستند از پیامبر خدا ﷺ اجازه خواستند تا به شهر برگردند. و قرآن کریم درخواست آنها را چنین ثبت کرد:

﴿إِنَّ بَيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ [الأحزاب: ۱۳]

«.. و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی حفاظ است!»، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند». کمی مانده بود بنو سلمه نیز خود را کنار بکشند. رحمت الهی بر قلبهای مؤمنان نازل شده به آنها استقامت و پایداری بخشید.

حکایت کندن خندق و سپس رهبری و اداره‌ی این جنگ نابرابرانه حکایتی است بسیار عجیب در تاریخ بشریت. حکایتی است که بدرستی نبرد ایمان و کفر را بنمایش می‌گذارد. براء بن عازب می‌گویند: وقتی پیامبر خدا ﷺ به ما دستور کندن خندق را صادر کرد، در اثنای کار با صخره بسیار بزرگ و سختی مواجه شدیم که شکستن آن برای ما امکان پذیر نبود. کلنگ برای شکستن آن هیچ یاری نمی‌کرد. قضیه را با پیامبر خدا ﷺ در میان گذاشتیم. ایشان برای برطرف کردن این مشکل شخصا تشریف آوردند. چون آن سنگ بزرگ را دیدند، آستین‌هایشان را بالا زده کلنگ را گرفته داخل خندق رفتند.

در یک لحظه «بسم الله» گفته با یک ضربه بسیار شدید یک سوم صخره را شکستند. و فرمودند: الله اکبر، کلیدهای شام به من سپرده شد. سوگند به خدا که من از اینجا کاخهای سرخ آنرا می‌بینم.

سپس با یک ضربه دیگر یک سوم دیگر صخره را خرد کردند. و فرمودند: الله اکبر، کلیدهای سرزمین فارس به من سپرده شد. سوگند بخدا که من کاخ سفید مدائن را می‌بینم.

سپس «بسم الله» گفته ضربه سوم را زده صخره را خرد کردند. و فرمودند: الله اکبر، کلیدهای یمن به من سپرده شد. قسم بخدا که من دروازه‌های صنعا را از همین جا می‌بینم. یک ماه تمام سپاه مشرکان پیامبر و مسلمانان را در محاصره داشتند. در طول این یک ماه بخاطر اینکه خندق جلوی دشمن را گرفته بود جنگی صورت نگرفت.

سیرت‌نگاران نوشته‌اند: ترس و وحشت در جنگ خندق بر همه جا چیره شده بود، مردم بشدت نا امید شده بودند، و از وضع خانواده‌ها و اموالشان بسیار هراس داشتند. مشرکان در پی تنگه‌ای بودند تا بتوانند از آن عبور کرده به سپاه اسلام شبیه خون بزنند. تعدادی از قهرمانان و سوارکاران برجسته سپاه شرک توانستند با اسبهای نجیبشان از خندق عبور کرده پهلوانان مسلمان را به مبارزه بخوانند. پهلوان هفتاد ساله نامدار جزیره عرب؛ عمرو بن ود، از جمله آن افراد بود. از سپاه اسلام علی بن ابی‌طالب ﷺ که جوانی کم سن و سال بود برای مبارزه با او آماده شد. در یک نبرد تاریخی حضرت علی توانست بیاری خداوند، پهلوان سپاه کفر را بدرک واصل کند.

در روز بعد؛ مشرکان گردانی از جنگجویان شجاع خود را به سرکردگی پهلوان نامدار «خالد بن الولید» بسیج کرده، تا شب با مسلمانان بشدت جنگیدند. آتش جنگ آنقدر شدید بود که رسول الله ﷺ نتوانست آنروز نماز ظهر و عصرش را ادا کند. و فرمودند: خداوند خانه‌ها و قبرهایشان را شعله آتش کند، ما را از نماز عصر بازداشتند.

در این اثنا خداوند برای مسلمانان ثابت قدم و استوار فرصتی مهیا ساخت، که باعث فرو ریختن وحدت و همبستگی سپاه کفر گشته روحیه آنها در پی آن شکست خورد:

نعیم بن مسعود؛ سرباز گمنامی بود که تازه مسلمان شده بود، و هیچ کس از مشرکان و یهودیان از اسلام او خبر نداشت. ایشان که فردی بسیار زیرک و باهوش بودند از پیامبر خدا ﷺ اجازه خواستند با یک تاکتیک سرد جنگی و تبلیغاتی کمر سپاه دشمن را درهم شکند. او نزد قریش رفته برای آنها چنین تصویر کرد که یهودیان بنی قریظه از خیانت خود با رسول الله ﷺ پشیمان شده‌اند، و برای شستن عار خیانت خود و می‌خواهند برخی از سران

شما را به مسلمانان دهند تا سر از تنشان جدا کنند. سپس نزد بنی قریظه رفته آنها را از قریشیان بدبین کرد. این چنین بود که این همبستگی و وحدت درهم شکست. سپس باد بدستور پروردگار بیاری مسلمانان شتافت. باد بسیار سخت و طوفانی سرد و وحشتناک وزیدن گرفته سپاه دشمن را تار و مار کرد.

رهبر سپاه قریش؛ ابو سفیان در بین سپاه خود جار زد: ای مردم، اینجا سرزمین ما نیست، و ما سرپناهی نداریم، حیوانات هلاک شدند، و بنوقریظه به ما خیانت کرد، و خودتان می بینید طوفان با ما چه می کند، من دارم می روم، شما نیز برگردید.

و این چنین این جنگ تاریخ ساز با شکست و عقب نشینی سپاه کفر پایان یافت. در این نبرد نابرابرانه سه نفر از مشرکان کشته شدند، و شش نفر از سپاه ایمان جام شهادت سرکشیدند^(۱).

(۱) نگا: الوفاء بأحوال المصطفی، ص/ ۷۱۳ - ۷۱۴، و زاد المعاد ۳/ ۲۶۹ - ۲۷۵.

درس هفدهم:

صلح حدیبیه

در سال ششم هجری پیامبر خدا ﷺ یارانش را برای مشارکت در عبادت عمره و زیارت خانه امن و امان الهی دعوت کرد.

فورا هزار و چهار صد نفر برای بجای آوردن این عبادت در رکاب پیامبر خدا ﷺ همراه ایشان عازم سفر شدند، آنها چون برای عبادت می‌رفتند، و در عرف عربها حتی قبل از اسلام، خانه خدا از احترام ویژه‌ای برخوردار بود، و کسی به زائر خانه حق کوچکترین آزاری نمی‌رسانید، هیچ سلاحی - جز آنچه مسافر در سفر همراه خود می‌گیرد - با خود برنداشتند. مسلمانان با خود حیواناتی را نیز برای قربانی کردن و تقسیم گوشت آن در بین فقیران و مستمندان همراه داشتند.

قریش از این حرکت پیامبر برآشت. و دخول مسلمانان به مکه را ضربه‌ای کاری به هیبت و غرور خود تلقی کرد، از اینرو اعلام آماده باش صادر کرده، برای جلوگیری از دخول مسلمانان به مکه سپاهی بسیج کرده، به سوی مسلمانان لشکرکشی کرد.

چون خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید نماز «خوف» بجای آورده از پروردگار یکتا خواست مؤمنان را از گزند مشرکان حفاظت کند.

و به مکه نزدیک شد. در میان راه شتر پیامبر به زمین نشسته از ادامه راه سر باز زد. برخی از مسلمانان گفتند: شتر وحشت کرده است!

رسول الله ﷺ فرمودند: خیر، شتر نترسیده! آنکه «فیل» ابرهه را از حرکت باز داشته بود، شتر مرا نیز از حرکت باز داشته. سوگند به خدا قریشیان هر چیزی که در آن حفظ هیبت و کرامت اماکن مقدسه و عبادت الهی است، از من بخواهند به آنها می‌دهم، و با آنها موافقت می‌کنم.

سپس رسول الله ﷺ شترش را به حرکت درآورده، به کنار یکی از چاههای حدیبیه که آب کمی داشت بازگشتند. تیری از کجاوه خود کشیده در آب فرو بردند. به برکت دست پیامبر آب چاه فواره زده بالا آمد، و چاه پر از آب شد، طوری که مسلمانان با دستشان از چاه

آب می گرفتند.

پیامبر و یارانش در فضائی بسیار روحانی و عبادی در آرامش کامل و ایمان و توکل بی‌مانندی به پروردگارشان، در حدیبیه مشغول ذکر و نیایش بودند. و در مقابل آنها لشکر قریش حیران و پریشان صف آرائی می‌کرد.

قریشیان رسولانی نزد پیامبر برای مذاکره می‌فرستادند. برخی از این رسولان با دیدن فضای ایمانی مسلمانان تحت تأثیر قرار گرفته، نزد قریش باز می‌گشتند و از آنها می‌خواستند راه را بر رسول خدا ﷺ و یارانش بکشایند...

ولی این درخواست پس از آن لشکرکشی، نزد قریش امکان پذیر نبود. چونکه قریش آنرا یک آبروریزی بزرگ و شکست سختی برای خود تلقی می‌کرد.

سفیرانی چون «بدیل»، «عروة بن مسعود»، «حلیس بن علقمة» از بنی کنانه، «مکر بن حفص» برای مذاکره با پیامبر یکی بعد از دیگری نزد مسلمانان شیفته آن حضرت آمدند. یاران پیامبر در این اثنا نهایت محبت و ذوب بودن خود در عشق به رسول خدا ﷺ و فنا بودن در او را جلوی دیدگان سفیران قریش به نمایش در می‌آوردند.

آنها در این سفارتهای دریافتند؛ مسلمانان هرگز و تحت هیچ شرایطی پیامبرشان را تنها نخواهند گذاشت، و تا آخرین قطره خون از آرمانهایشان دفاع خواهند کرد. این سیمای محبت و همبستگی و عشق ورزیدن به آرمانها و هدفهای سرشار از ایمان و اخلاص و صداقت چون تیرهای زهراگینی بر قوت نفس دشمن وارد می‌شد.

قریشیان دریافتند در صورت درگیری با مسلمانان بهای سنگینی پرداخت خواهند کرد، و این پا برهنه‌های کفن پوش با چنگ و دندان بر لشکر زره پوش آنها غالب خواهند گشت.

در نهایت مجبور شدند «سهیل بن عمرو» که مردی سیاسی و زیرک بود را برای مذاکره نزد پیامبر اکرم ﷺ بفرستند. پیامبر نیز با دیدن سهیل هدف قریش را دریافته، به همراهان خود فرمودند: گشایش در کارتان رخ داده است!

بدون شک در آن فضای روحانی و قوت قلب بی‌مانند و اعتماد به نفس مسلمانان، و

ترس و واهمه و عدم اعتمادی که در سپاه قریش بود، اگر مسلمانان بر رسیدن به هدفی که برایش آمده بودند اصرار می‌کردند، و با سپاه کفر به جنگ و ستیز برمی‌خواستند، پیروزی از آن‌ها بود. ولی مسلمانان هرگز نمی‌خواستند قطره‌ای خون به ناحق بر زمین ریخته شود. و همیشه اسلام در پی حفظ ارواح بشر است. و مسلمانان به خود اجازه نمی‌دادند از هیبت و کرامت کعبه تار مویی کاسته شود. و با توجه به این معانی والا به صلح با قریشیان موافقت کردند.

میثاق صلح بر نکات زیر امضاء شد:

- ۱- آتش جنگ بین دو گروه به مدت ده سال بکلی خاموش گردد.
- ۲- هر دو گروه از دست همدیگر در امان باشند.
- ۳- پیامبر و یارانش امسال به مدینه بازگردند، و در مقابل سال آینده قریشیان مکه را برای آن‌ها خالی بگذارند، و مزاحم عبادت آن‌ها نشوند.
- ۴- اگر مردی از قریشیان اسلام آورده به مسلمانان پناه آورد باید او را تسلیم کنند، و اگر چنانچه مردی از مسلمانان از دینش بازگشت و به قریش پیوست، قریشیان او را تسلیم مسلمانان نمی‌کنند.
- ۵- هر کس از غیر قریشیان خواست با محمد هم‌پیمان شود آزاد است، و هر کس خواست با قریشیان هم‌پیمان شود آزاد است^(۱).

نتایج صلح حدیبیه:

تحمل شروط این اتفاق برای بسیاری از صحابه رسول خدا ﷺ بسیار گران بود، آن‌ها گمان می‌کردند در این شروط ظلم و تعدی بسیار شدیدی بر مسلمانان وارد آمده است، از اینرو برخی از آن‌ها نوعی مخالفت و اعتراض از خود نشان دادند. ولی با گذشت روزهایی چند حکمت و درایت و سیاست و دورنگری بی‌مانند رسول خدا ﷺ بر همگان برملا شد. و

(۱) نگا: الوفا ص/ ۷۱۶، و لباب الخیار ص/ ۸۱-۸۳

دریافتند که این معاهده یک فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمانان بود. از جمله مواردی که مسلمانان در پرتو این معاهده بدان دست یافتند، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱- ابرام این معاهده در واقع اعترافی ضمنی بود از سوی قریش به حکومت اسلامی مدینه منوره. چرا که معاهده‌ها و اتفاقاتی ثنائی در بین دو کشور یا قدرت متساوی و یا رقیب صورت می‌گیرد. و این اعتراف ضمنی اثر بسیار بزرگی در قبائل عرب که نظاره‌گر موقف بودند، و در تصمیم‌گیری‌ها و امضاء پیمانها و اتفاق نامه‌ای مشترک با مسلمانان داشت.

۲- در سایه این اتفاق هویت و شخصیت جامعه اسلامی بوضوح روشن گردید، و آن هیبت و رعب و وحشتی بسیار شدید در دل مشرکان و منافقان به جای گذاشت. و همه دریافتند مسلمانان در کفه ترازوی آینده منطقه سنگی بسیار گران هستند، و این حادثه را به عنوان پیروزی تبلیغاتی، سیاسی و حتی عسکری برای مسلمانان پنداشتند. تمام اینها باعث شد بسیاری از قریشیان - چه رسد به دیگران - بار دگر در قضیه مسلمانان و نحوه برخورد با آنها، و نگرش نوینی از اسلام و شنیدن صدای وجدان و ضمیر خود بازنگری کنند. این بازنگری مجدد باعث شد رهبرانی بسیار قوی و نیرومند از صف اول قریش؛ چون بزرگترین ژنرال قریش که پیروزی احد را برایشان رقم زد؛ خالد بن ولید، و عمرو بن العاص؛ کسی که ذکاوت و زیرکی او زبانزد خاص و عام بود، بریدند و به سپاه اسلام پیوستند.

۳- این آتش بس فرصت بسیار طلائی برای نشر دعوت اسلامی بود، در سایه آن دعوتگران مسلمان می‌توانستند بهر سو حرکت کرده ندای اسلام را به گوش مردم برسانند. و این باعث شد تعداد زیادی از قبائل عرب اسلام آورند.

۴- با این آتش بس مسلمانان از جهت یکی از سر سخت‌ترین دشمنانشان که همان قریش بود احساس امنیت کردند، و تمام نیرو و توان خود را جهت مقابله با دشمن دیگرشان که یهود و سایر قبائل رقیب، بود متوجه ساختند. و غزوه خیبر در نتیجه صلح حدیبیه بوقوع پیوست.

۵- مذاکرات صلح حدیبیه، و روحیه صلح پسند و آزادی خواهی مسلمانان، و در مقابل

روحیه زورگوئی و قلدری قریشیان باعث شد هم‌پیمانان قریش بیش از پیش مسلمانان را درک کرده، با آنها تعاطف نشان دهند. «حلیس بن علقمة» یکی از هم‌پیمانان قریش، از سوی آنها برای مذاکره با مسلمانان فرستاده شد. او مجذوب حالت روحی مسلمانان، و پوشش احرام و لبیک گفتنهایشان گشت، و چون نزد یارانش بازگشت گفت: اینها برای عبادت خداوند آمده‌اند، و با خودشان قربانیهایشان را همراه آورده‌اند، نباید جلوی آنها را بگیریم. بگذارید بندگان خدا به زیارت خانه پروردگارشان بروند.

۶- در سایه صلح حدیبیه پیامبر اکرم ﷺ توانست برای غزوه مؤته آمادگی بگیرد. و این غزوه به مسلمانان فرصتی داد تا پیام دعوت اسلامی را با روشی نوین به خارج از جزیره عرب منتقل سازند.

۷- آتش بس صلح حدیبیه به پیامبر این فرصت را داد تا سفیرانی به سوی پادشاهان فارس و روم و مصر و غیره ارسال داشته آنها را به اسلام دعوت کند.

۸- صلح حدیبیه مقدمه و سبب اول برای فتح مکه بود^(۱).

(۱) نگا: السیره النبویه، الصلابی، ص/ ۶۸۳ - ۶۸۴.

درس هیجدهم: غزوه فتح بزرگ

فتح مکه

در اتفاقیه صلح حدیبیه آمده بود قبیله «خزاعه» با پیامبر خدا ﷺ هم پیمان است، و قبیله «بکر» از هم پیمانان قریش است. مردی از قبیله «خزاعه» شنید شخصی از هم پیمانان بکری قریش شعری در بدگوئی و هجاء پیامبر خدا ﷺ می گوید. او عصبانی شده او را کتک زد. بکریها برای جنگ با «خزاعه» کمر بسته از قریش کمک خواستند، قریشیها میثاق نامه و معاهده خود با رسول الله ﷺ را زیر پا نهاده، هم پیمانان خود را اسلحه و مهمات جنگی و اسبها دادند، بلکه از این نیز پیش رفته برخی از قریشیان چون؛ صفوان پسر امیه، و عکرمه پسر ابوجهل، و سهیل پسر عمرو، ماسک زده در سپاه بکر با هم پیمانان مسلمانان جنگیدند. افراد «خزاعه» که نه در پی جنگ بودند و نه آمادگی آنرا داشتند برای حفظ جان خود به مسجد الحرام که حتی در عرف عربهای مشرک مأمن همه انسانها بود پناه بردند. ولی بکریها قداست حرم را پایمال کرده با شدت با خزاعه برخورد نموده بیش از بیست نفر از آنها را کشتند.

و چنین بود که قریش معاهده خود با پیامبر را بدیوار زد، و کاسه صلح را شکسته، «بنی بکر» را بر علیه «خزاعه» که هم پیمانان پیامبر بودند یاری داد. خزاعه فوراً پیکی بسوی پیامبر خدا ﷺ فرستادند، تا او را از حقیقت ماجرا مطلع سازد. پیامبر نیز با شنیدن خبر از جایشان برخاسته گفتند: ای بنی خزاعه، همانطور که از خودم دفاع می کنم از شما دفاع خواهم کرد.

پس از اینکه شهوت خونخواری قریش فرو نشست. و عقلهایشان به کار افتاد، دریافتند خانه خود را با کلنگ حماقت ویران کرده اند، ولی چه سود از دارویی که پس از مرگ سهراب رسد؟!

قریشیان به گمان اینکه هنوز خبر ماجرا به پیامبر خدا ﷺ نرسیده است، مثلاً زرنگی کرده، ابو سفیان را نزد پیامبر خدا ﷺ فرستادند تا صلح حدیبیه را تجدید کرده، بر مدت آن بیفزاید.

ابوسفیان چون به مدینه رسید با بی‌مهری مسلمانان روبرو شد. پیامبر که از خیانت و پیمان شکنی بی‌نهایت نفرت داشت، از او روی برگردانید و هیچ جوابش نگفت. ابوسفیان خوار و ذلیل نزد یاران پیامبر خدا ﷺ رفته از آنها خواهش و تمنا می‌کرد تا نزد پیامبر از او شفاعت کنند، ولی همه یاران رسول الله ﷺ دست پرورده و شاگردان راستین مکتب او بودند، و هرگز حاضر نشدند با خیانت کار خون آشام مدارا کنند. از جمله آنها حضرت عمر بود که چون ابوسفیان دست زاری بسوی او دراز کرد، با تعجب برآشفته، و روی او پرخاش کرده گفت: من شفاعت شما کنم؟! بخدا سوگند اگر سربازانی جز موریانه نیابم، با آنها به جنگ شما خواهم آمد!

ابوسفیان دست از پا درازتر، بدون هیچ ضمانت و تجدید پیمانی به مکه بازگشت. پس از این پیمان شکنی، پیامبر که بخود اجازه نمی‌داد از خون بیگناه هم‌پیمانانش درگذرد، تصمیم گرفت با فتح مکه جواب دندان شکنی به زورگویان و قلدران قریش داده، خانه خدا را از اسارت ناجوانمردانه آنها رهایی دهد. پیامبر که قصد خونریزی نداشت، با تاکتیک خاموشی به آرامی لشکرش را آماده ساخت، و کسی را از جریان جهت حمله مطلع نداشت، او می‌خواست مشرکان مکه را غافل گیر ساخته فرصت آمادگی و بسیج نیرو به آنها ندهد، تا خونی به زمین ریخته نشود. پیامبر پیکه‌هایی بسوی هم‌پیمانان و قبائل مسلمان عرب اطراف مدینه؛ چون «اسلم»، «غفار»، «مزینة»، «جهینه»، «أشجع» و «سلیم» فرستاده، سربازان پیاده نظام و سواره نظام را بسیج کرد. همه مؤمنان جان بر کف نهاده بلافاصله به ندای پیامبر لبیک گفته، ده هزار مرد جنگی در اردوگاه پیامبر جمع شد.

روز چهارشنبه دهم رمضان پیامبر بر مدینه «أبا رهم غفاری» را گماشته، مسئولیات مدیریت لشکر را بین سرداران تقسیم کرده، از مدینه خارج شدند. قریش از آنچه در مدینه اتفاق می‌افتاد بکلی بی‌خبر بود. ابوسفیان را برای جاسوسی و خبرگیری بار دگر بسوی مدینه فرستادند. و از او خواستند برای قریش از پیامبر امان بخواهد.

ابوسفیان به‌مراه حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء در راه مدینه در تاریکی شب با دیدن شعله‌های آتش مسلمانان گمان بردند که ستارگان آسمان بزمین فرود آمده‌اند وحشت زده و حیران خشکشان زد. عباس که از آنجا می‌گذشت صدای ابوسفیان را شنیده داد زد: ابا حنظله تویی؟!

گفت: آری. عباس گفت: این سپاه رسول الله ﷺ است با ده هزار مرد جنگی! غرور ابوسفیان با دیدن هیبت آن لشکر بکلی فرو ریخته اسلام آورد. عباس او را در پناه خود گرفته همراه با همراهانش نزد پیامبر خدا ﷺ برد. آن دو نیز اسلام آوردند.

پیامبر خدا ﷺ به عباس دستور داد تا هنگام حرکت سپاه اسلام ابوسفیان را برگردنه‌ای نگه دارد تا قدرت و مانور سپاه اسلام را با چشمان خود ببیند، تا شاید بار دگر شیطان در پوستش خزیده، به فکر مقابله با مسلمانان برآید.

عباس به پیامبر اشاره کرد که ابوسفیان مردی است تشنه شهرت و فخرفرشی، تا برای او ویژگی خاصی تعیین کند. پیامبر نیز فرمودند: هر کس داخل خانه ابوسفیان پناه گیرد در امان است. هر کس داخل مسجد شود در امان است. و هر کس در خانه‌اش را ببندد در امان است. پیامبر خدا ﷺ یارانش را از جنگ بکلی منع کرد، و به آنها دستور داد با کسی جنگ نکنند مگر در حالتی که دشمن آتش جنگ را برافروزد. مسلمانان بدون کوچکترین مقاومتی وارد شهر شدند، بجز گروهان خالد بن ولید که بناگاه لشکری از قریش به سرکردگی «صفوان بن امیه»، و «سهیل بن عمرو»، و «عکرمه بن ابی جهل» در «خندمه» جلوی راهشان سبز شده، آنها را از ورود به شهر بازداشتند. در این درگیری پس از آنکه سیزده نفر از مشرکان به هلاکت رسیدند، پا به فراز گذاشتند. البته دو نفر از مسلمانان به نامهای «کرز پسر جابر» و «حبیش پسر خالد بن ربیع» جام شهادت سرکشیدند.

بدین‌صورت سپاه اسلام تقریباً بدون مقاومت و خونریزی وارد شهر مکه شد. و مردم مکه چه از روی ایمان و صداقت و چه از روی ترس اسلام خود را اعلام داشتند. در آن روز در

کعبه ۳۶۰ (سیصد و شصت بت) بود، و پیامبر به هر بتی که می‌رسید با عصایش به آن اشاره کرده می‌فرمودند: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ [الإسراء: ۸۱]

«و بگو: حق فرا رسیده است، و باطل از میان رفته و نابود گشته است».

با اشاره پیامبر آن مجسمه روی صورتش بزمین می‌افتاد. بزرگترین مجسمه مکه «هبل» بود که جلوی کعبه گذاشته بودند.

پیامبر خدا ﷺ پس از طواف پشت مقام ابراهیم ایستاده، دو رکعت نماز بجای آوردند. سپس در میان مردم آمده فرمودند: ای قریشیان! گمان می‌کنید من با شما چه خواهم کرد؟ قریشیان بخوبی می‌دانستند که جز قتل عام لیاقت هیچ چیز دیگری را ندارند. آنچه آنها با پیامبر و یارانش روا داشته بودند پاداشی جز این نمی‌توانست داشته باشد. با وجود این گفتند: با ما نیکی خواهی کرد؛ چون که تو برادری سخاوتمند، و برادر زاده‌ای کریمی!

پیامبر؛ پیک محبت و ایمان و مهر و رحمت و شفقت، فرمودند: بروید، شما آزادید.

رسول خدا ﷺ چون بر گردنهای قلدران و زورگویان و فرعونان زمانه چیره گشت، آنهایی که جز قتل عام پاداشی نداشتند و اکنون خداوند همه را زیر شمشیرش خوار و ذلیل جمع کرده بود، در گذشت!

آری! پیامبر همه آنها را بخشید. و بدینصورت بزرگترین مثال تاریخ در بخشش و عفو و گذشت از جنایتکاران پس از دستگیر کردن و اسارت آنها، را به نمایش گذاشت.

سپس پیامبر روی کوه صفا نشستند. و مردم با ایشان بر اسلام و فرمانبرداری و اطاعت در آنچه در توان دارند، بیعت کردند..

فتح مکه در روز جمعه ده روز مانده به آخر رمضان - بیستم رمضان - صورت گرفت، و پیامبر پس از آن پانزده روز در مکه ماندند، سپس بسوی حنین حرکت کردند، و اداره مکه را به «عتاب پسر اسید» واگذار کردند تا بر مردم نماز بخواند، و «معاذ بن جبل» را به عنوان معلم

و مربی در مکه گذاشتند تا به مردم دینشان را بیاموزاند^(۱).

(۱) نگا: الوفا ص / ۷۱۸-۷۲۰، هذا الحبيب يا محب / ۲۵۴، و صحيح السيرة / ۴۰۷.

درس نوزدهم:

از صفات پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر خدا ﷺ کالبدی از خوبی و صفات والا و در حقیقت قرآنی زنده بودند که با دو پا روی زمین خاکی بین انسانها قدم می‌زدند، و کسی را توان شمردن صفات خوب او نیست، او مجسمه‌ی خوبیها و زیباییها بود، و هر حرکتش شایان ثنا و مدح. از این دریای بی‌ساحل خوبیها چند در و مرجان بیرون می‌کشیم.

۱- اخلاق پسندیده و نیکوی آن حضرت و صفات کمالشان از چنان مقام والایی برخوردار بود که خداوند عالمیان در وصف او چنین فرمودند: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. «تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی».

البته هیچ جای تعجیبی نیست، چه خودشان فرمودند: خداوند مرا برانگیخته تا مکارم - برترین - اخلاق را کامل کنم^(۱).

آری! نفرمودند: قواعد اخلاق را پایه‌گذاری کنم، بلکه سخن از مکارم اخلاق - اخلاق بسیار شایسته - زدند.

پیامبر خدا ﷺ نمادی است از اخلاق بسیار والا و نمونه، نه آنچه همه‌ی خوش اخلاقها می‌توانند بدان دسترسی داشته باشند!

۲- در رحمت و مهر و شفقت به ملت اسلام و به تمام بشریت نمادی بودند از آقائی و سروری، تا بدانجا که ندای آسمان در حق ایشان چنین فرمود:

در سوره‌ی مبارکه انبیاء چنین تلاوت می‌کنیم:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

خداوند متعال در جائی دیگر می‌فرماید:

﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۳]

(۱) به روایت امام طبرانی.

«.. او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است!»

و بر زبان سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل

عمران: ۱۵۹].

«ای پیامبر! پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند».

و خود آن حضرت نیز درباره خویش چنین فرمودند: من رحمتی هستم که به انسانیت هدیه شده‌ام^(۱).

۳- البته اینها همه هیچ جای تعجبی ندارد، چرا که این نمونه و الگوی انسان کامل دست پرورده‌ی رعایت و اهتمام پروردگار خالق است که او را از روز تولدش برای بهترین شدن و نماد کمال بودن پرورش داد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ [الضحی:

۶-۸].

«آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ * و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل جاهلان، و خرافه پرستی اینان و آنان) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتا پرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ * و تو را فقیر و بی چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟».

۴- همین رعایت و پرورش الهی بود که سینه‌ی او را چون اقیانوس مهر وسعت بخشید، و وقتی در کرانه‌های آسمان کمال درخشیدن گرفت شهرتش را بانگ آفاق نمود: خداوند منان می‌فرماید:

(۱) به روایت امام حاکم و البانی آنرا صحیح شمرده.

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۖ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۖ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۖ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۱-۴].

«ای رسول گرامی) آیا ما تو را (به نعمت حکمت و رسالت) شرح صدر (و بلندی همت) عطا نکردیم؟ (۱) و بار سنگین (گناه) را (به اعطای مقام عصمت) از تو برداشتیم. (۲) در صورتی که آن بار سنگین ممکن بود پشت تو را گران دارد. (۳) و نام نکوی تو را (به رغم دشمنان، در عالم) بلند کردیم. (۴)»

۵- و او را خداوند لعل فروزان سلسله‌ی پیامبران، و آخرین ایستگاه پیک آسمانی قرار داد. و بدین سان کاروان نبوت با کمال برتر، و سرور کمال به سر منزل خود رسید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰]

«محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست. (۴۰)»

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: مثال من و سایر پیامبران پیشین چنین است که؛ مردی خانه‌ای بسیار باشکوه بسازد، و آنرا بسیار زیبا کند، مگر در یک گوشه‌ای از خانه جای یک آجر خالی باشد. مردم دور و بر خانه را تماشا کرده، و در زیبایی و جمالش مدح و ثنا گویند، و چون بدان گوشه رسند و آن جای خالی را ببینند، به صاحب خانه بگویند: آیا بهتر نبود یک آجر در اینجا نیز می‌گذاشتی تا خانه‌ات کامل شود؟ و در حقیقت من همان آجر هستم^(۱).

بله، و چنین شد که خانه‌ی نبوت با آخرین خشت کمال، کامل شد و دوصد چندان جلال و جمال و کمال و زیبایی یافت..

۶- این آیت کمال الهی و الگوی انسان کامل قرآنی را خداوند بر سایر فرستادگان و پیامبرانش برتریها داد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: در شش مورد بر سایر پیامبران برتری داده شدم؛ به من کلام و سخن جامع و برتر ارزانی داده شده، با هیبت ترس بر دشمنانم پیروزی

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

داده شدم. غنیمت بر من حلال قرار داده شد. همه‌ی زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شد. و مرا خداوند بسوی تمام انسانیت فرستاد. و با من نبوت و پیامبری پایان یافت^(۱).

۷- خداوند متعال از بین بشریت باشرف‌ترین و با تقواترینشان را انتخاب کرده، پیک آخر خود قرار داده است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: من محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب هستم؛ خداوند بشریت را آفرید، و مرا در بهترین آنها قرار داد، سپس آنها را به دو گروه تقسیم کرد، و مرا در گروه برتر قرار داد. سپس آنها را به صورت قبیله‌ها درآورد، و مرا در بین بهترین قبیله‌ها قرار داد. سپس آنها را بصورت خانواده تقسیم کرد، و مرا در بهترین خانواده قرار داد، پس من از همه‌ی شما در بهترین خانه‌ام، و از همه‌ی شما برترم^(۲).

۸- در روزی که تشنگی بشریت را بشدت می‌آزارد، اوست که بر سر حوض شرف ایستاده، و اوست که کلید شفاعت را در قیامت بدست می‌گیرد.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: من کنار حوض کوثر منتظر شمایم، برخی از شما را بسوی من می‌آورند، وقتی آنها را می‌شناسم از آنجا دورشان می‌کنند. می‌گویم: پروردگارا! آنها یاران من هستند. به من گفته می‌شود: شما نمی‌دانید اینها پس از شما چه کرده‌اند^(۳).

و همچنین فرمودند: هر پیامبری را دعایی بود که در نزد پروردگار طلب کرد و برای او استجاب شد. ولی من دعایم را نزد خود نگه داشته‌ام تا در روز قیامت شفاعت امت خود کنم^(۴).

۹- پیامبر خدا ﷺ آقا و سید بشریت در روز قیامت است.

آن حضرت ﷺ می‌فرمایند: بدون فخر بگویم که؛ من آقا و سرور فرزندان آدم در روز قیامت. و بدون فخر بگویم که؛ پرچم حمد و ثنا در دستان من است، و تمام پیامبران از آدم

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام احمد و ابوداود سجستانی. و ألبانی آنرا صحیح دانسته.

(۳) به روایت امام بخاری.

(۴) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

گرفته تا سایر رسولان خداوند همه زیر پرچم من حرکت می کنند. و بدون فخر گویم که؛ من اولین کسی هستم که شفاعت می کنم، و اولین کسی که شفاعتش پذیرفته می شود^(۱).

۱۰- و این فخر عالمیان و آفتاب تابان دوجهان اولین کسی است که پای مبارکش بر کف بهشت گذاشته خواهد شد.

رسول الله ﷺ می فرمایند: من اولین کسی هستم که در بهشت را می زنم. دربان خواهد گفت: کیستی؟ می گویم: من محمدم. در جواب خواهد گفت: بلند می شوم و در را بروی شما می گشایم، البته هرگز قبل از شما برای کسی بلند نشده ام، و پس از شما برای هیچ کس بلند نخواهم شد^(۲).

۱۱- و پیامبر خدا ﷺ الگو و نمونه ی انسان کامل است برای بشریت تا بروز قیامت؛ هر کس آرزوی دست یافتن به بهشت و یا نجات یافتن از جهنم دارد، و رضایت خداوند را مد نظر گرفته باید قدم بر جای پای این الگو و اسوه و نمونه ی کمال و جمال بگذارد تا به سر منزل سعادت رسد.

خداوند منان می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]

«یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می کند».

۱۲- پیامبر خدا ﷺ همان انسان کاملی است که خداوند خود او را برای ادای مسئولیت آخرین پیک آسمانی تربیت کرده، و کنترل زبان او نیز در دست وحی است. او هرگز سخن بیهوده نمی گوید، و هر سخنی درباره دین و آئین نامه ی هدایت بر زبان راند از خورجین

(۱) به روایت امام احمد و امام ترمذی، و ألبانی آنرا صحیح دانسته.

(۲) به روایت امام مسلم نیشابوری.

وحی است که غلط و اشتباه را بسوی آن هیچ روزنه‌ای نیست.

پروردگار یکتا در وصف رسولش می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النَّجْم: ۳ - ۴]

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! (۳) آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که

بر او نازل شده نیست! (۴)»

این دوازده مروارید لعل فروزان نمونه‌ی خرمی است که می‌توانیم از اقیانوس بیکران و لا متناهی صفات والای رسول خدا ﷺ برگرفته گوشواره‌ی گوشه‌ایمان، و گردنبند گلویمان قرار دهیم. و بهمان اندازه که انسان بتواند بدان رمز کمال و نماد جمال بیشتر نزدیک شود، به همان اندازه به سعادت و رشادت و برتری و کمال نزدیکتر شده است...

درس بیستم:

صداقت و امانت حضرت ختمی مرتبت ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ قبل از مشرف شدن به پیامبری در بین مردم به راستگوئی و امانتداری مشهور بود، و بیشتر مردم او را به نام «امین» - امانت دار - می شناختند. و این شهرت و لقب را تنها کسی می تواند بدست آورد که در راستگوئی و امانتداری و دیگر صفات پسندیده و برتر سرآمد مردمان زمان خود باشد.

اخلاق پسندیده و صفات برتر آن حضرت هرگز مورد بحث جامعه نبوده است، تا جائیکه حتی دشمنان سرسخت او نیز این ویژگیها و اوصاف او را نمی توانستند انکار کنند. بنگر به فرعون این امت؛ ابوجهلی که در بغض و کینه به پیامبر اکرم ﷺ چه تجاوزها که نکرده بود، و با وجود اینکه زبانش جز در انکار رسالت پیامبر ﷺ و دروغ پنداشتن آن نمی چرخید، ضمیرش بخوبی می دانست که پیامبر خدا ﷺ راستگو و درستکار و پیک برگزیده آسمان است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِفَآئِتِ اللَّهِ

تَجَحَّدُونَ ﴿٣٣﴾ [الأنعام: ٣٣]

«ای پیغمبر! ما می دانیم که آنچه (کفار مکّه) می گویند تو را غمگین می سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می نمایند.»

روزی مردی از ابوجهل پرسید: آیا محمد راستگوست یا دروغ می گوید؟! ابوجهل سر او داد زد و گفت: خفه شو! سوگند به خدا که محمد راستگوست، محمد در عمرش هرگز دروغ نگفته است! ولی اگر قرار باشد خانواده ای او - بنی قصی - شرف رهبریت، مهمانداری حاجیان، و خدمت خانه ای خدا و پیامبری را بدست گیرند، برای سائر خانواده های قریش چه باقی می ماند؟!...

و ابو سفیان؛ سردار قریش که پیش از اسلام آوردنش شعله‌ای سوزان از دشمنی با پیامبر خدا ﷺ بود، وقتی هرقل پادشاه رومیان از او پرسید: آیا هرگز او را قبل از اینکه پیامبریش را اعلام کند به دروغگوئی متهم ساخته‌اید؟ گفت: هرگز نه! هرقل در جواب گفت: از تو پرسیدم که آیا او را پیش از اعلام پیامبریش به دروغگوئی متهم ساخته‌اید، در جواب گفتی: نه. و من دانستم که امکان ندارد کسی که دروغ را بر مردم ترک می‌کند بر خدا دروغ گوید!

در تصویری دیگر دیدیم هنگامی که برای اولین بار وحی بر پیامبر خدا ﷺ در غار حرا نازل شده بود و آن حضرت هراسان خودش را به خانه رسانید و در حالیکه بشدت می‌لرزید به همسرش گفت: مرا بپوشانید. وقتی مادر مؤمنان؛ خدیجه کبری، همسر پیامبر اکرم ﷺ از اتفاقی که افتاده بود با خبر شد ایشان را آرامش داده گفتند: «مژده بادا تو را، سوگند بخدا که پروردگارم هرگز تو را خوار نمی‌کند، چرا که تو به خانواده و خویشانت می‌رسی، و در گفتارت راستگو هستی و...»^(۱).

عبدالله فرزند عباس؛ پسر عموی پیامبر ﷺ آورده است: وقتی آیه‌ی:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]

«و (نخست) خویشان نزدیکت را (از خدا) بترسان».

بر پیامبر خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت روی کوه صفا بالا رفته داد زدند: «آهای مردم جمع شوید». مردم گفتند: این کیست؟

اهل مکه در کنار کوه جمع شدند. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر به شما بگویم لشکری در این دره است و می‌خواهد به شما حمله کند، آیا حرفم را باور می‌کنید؟ همه با هم و یکصدا گفتند: آری، ما هرگز جز راستی و صداقت از شما ندیده‌ایم. آن حضرت فرمودند: من شما را از عذاب شدید پروردگارم برحذر می‌دارم»^(۲).

شهرت راستگوئی و امانتداری و درستکاری پیامبر خدا ﷺ باعث شده بود مشرکان در

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

متهم ساختن ایشان مات و مبهوت و حیران بمانند. و نمی‌دانستند چگونه توده‌های مردم را بر علیه آن حضرت بشورانند. گاهی می‌گفتند: جادوگری دروغ‌گوست. و احیاناً می‌گفتند: شاعر است. و احیاناً می‌گفتند: کاهن است. و گاهی او را به دیوانگی متهم می‌ساختند! و هر بار که تهمتی بر علیه آن حضرت می‌تراشیدند از سوی افرادی از خودشان مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گرفتند که این تهمت و برچسب بر او نمی‌چسبد و خریدار ندارد. چیز دیگری بگوئید! همه‌ی آنها بخوبی می‌دانستند که پیامبر خدا ﷺ از این صفات زشت و اوصاف پست بکلی پاک است.

نضر بن حارث از جمله افرادی است که در شکنجه و آزار و اذیت پیامبر خدا ﷺ کوی سبقت را از دیگران ربوده بود، و نمی‌توانست کوچکترین نقطه ضعفی را در پیامبر خدا ﷺ پیدا کند. روزی در مقابل ضمیرش اعتراف کرده به قریشیان گفت: ای قریشیان! سوگند بخدا که مصیبتی بس بزرگ بر سر شما فرود آمده که پیش از این هرگز به چنین بلائی مبتلا نشده‌اید. محمد در بین شما پسر بچه‌ای خردسال بود، از تمامی شما باهوش‌تر، و از همه راست‌گوتر، و امانت‌دارترین همه‌ی شما، حالا که بزرگ شده و آثار پختگی و بزرگی در او نمایان گشته، و آنچه خود می‌دانید را برایتان آورده، می‌گوئید: جادوگر است!

سوگند بخدا که او جادوگر نیست. می‌گوئید: او کاهن و طالع بین است! بخدا سوگند که چنین نیست. می‌گوئید: شاعر است. یا می‌گوئید: دیوانه است.. سپس گفت: ای قریشیان! خود را دریابید. قسم بخدا که چیزی بسیار بزرگ بر سر شما آمده است.

امانتداری پیامبر خدا ﷺ گویاترین سببی بود که خدیجه کبری را شیفته‌ی آن حضرت نمود. و دست ازدواج بسوی او دراز کرد. پیامبر خدا ﷺ در آن روزها بر تجارت خدیجه در سرزمین شام نظارت داشت. و خدیجه از زبان غلامش؛ میسر، از امانتداری و اخلاق پیامبر خدا ﷺ چیزهایی شنید که او را شیفته‌ی آن حضرت نمود.

حقا که آن حضرت در امانتداری آیتی بود نمونه، و الگویی بی‌مانند! تا جائیکه مشرکان قریش - با وجود دشمنی با او، و اتهام آن حضرت به دروغ‌گوئی، و کفر ورزیدن به ایشان -

ثروتها و دارائیشان را پیش او به امانت می گذاشتند، و هرگز از اینکه مبدا دشمنیشان را بهانه گرفته ثروتهایشان را چپاول کند هیچ گونه هراسی نداشتند. و وقتی خداوند متعال به پیامبرش اجازه‌ی هجرت به مدینه را دادند آن حضرت، پسر عمویشان؛ علی، را در مکه گذاشتند تا امانتهای مردم را به صاحبانشان برساند!

و بزرگترین امانتی که پیامبر خدا ﷺ مسئولیت آنرا بدوش گرفت و به بهترین وجه و شیواترین روش و والاترین نمونه آنرا به جای آورد، امانت وحی الهی و پیامبری، و یا رساندن پیام پروردگار یکتا به بشریت بود که خداوند متعال او را به رسانیدن آن موظف نمود. پیامبر خدا ﷺ این پیام بزرگ و ویژه را به بهترین وجه به جهانیان رسانید. و این امانت والا را آنچنان که شایسته بود بجای آورد. و با بیان شیوا و روش و دلیل و برهان گویا با دشمنان خدا به جهاد پرداخت. و با شمشیر بران سدهای طغیان و کفر و خود خواهی که ملت‌های ستم‌دیده و مظلوم را به اسارت خود در آورده بودند را در هم شکست تا صدای خدا به گوش بندگان او برسد. خداوند به وسیله‌ی او دل‌های مؤمنان را بسوی حق رهنمایی کرد، و افرادی به او ایمان آوردند و در مدرسه‌ی او پرورش یافته او را با جان و دل پذیرفتند و در سختیها و راه و رسم دعوت گام بگام یار و یاور او بودند. تا اینکه پرچم توحید و یکتاپرستی برافراشته شد، و بانگ اسلام در چهارسوی جهان به صدا درآمد. و هیچ خانه و کاشانه‌ای در شرق و غرب زمین نماند مگر اینکه پیام این دین بدانجا رسید.

سلام و صلوات و درود خدا بر این پیک راستگو و درستکار او بادا که در راه خداوند عرقها ریخته، جانفشانیها کرده، تا آخرین نفس برای برافراشته شدن پرچم توحید در جهان از هیچ جهاد و تلاشی دریغ نورزید.

درس بیست و یکم: صبر و تحمل بر سختیها

پیامبر خدا ﷺ تمام تلاش و کوشش و توان خود را در راه بشارت رساندن دعوت خویش بکار گرفت، و از هیچ پند و نصیحت و ارشاد و راهنمایی دریغ نکرد، مردم را از شرک و بت پرستی و عواقب آن آگاه نموده، به توحید و یکتاپرستی و عبادت پروردگار یگانه دعوت نمود. و از آنها خواست تا از منجلا ب شرک و بت پرستی، و عبادت سنگهای بی جان، که پدران آنها در آن غرق بودند، خود را بیرون کشند، و از زشتیها و پلیدیهای اخلاقی خود را پاک سازند، و از کارهای بد و رفتار زننده دوری کنند. آنها را به همه ی خوبیها دعوت نمود و از همه ی پستیها و رذالتها بازداشت. نور را بدانها نشان داد و بسیار کوشش نمود آنها را از تاریکیهایی که عقلهایشان آنها را به خوبی درک می کرد، بیرون کشد. ولی تعصب کورکورانه و غلبه شهوت بر عقل باعث شد بیشتر قریشیان به دعوت رسول خدا ﷺ پشت کنند، و جز تعداد اندکی بدو ایمان نیاوردند!

با وجود اینکه خداوند عموی پیامبر؛ ابوطالب، را شیفته ی برادر زاده اش کرده بود، و با وجود جایگاه و احترام ابوطالب نزد قریشیان، پیامبر در راه دعوت چه سختیها و عذابها و شکنجه ها که متحمل نشدند!

بارها و بارها مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. دشمنی و کینه و حقد قریشیان به رسول خدا ﷺ تا بدانجا رسید که تمام ارزشهای انسانی را زیر پا نهاده ایشان و پیروانشان را به شدت مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار دادند، و در نهایت خواستند بکلی از آنها قطع رابطه کرده، در جائی زندانشان کنند.

در سال هفتم بعثت پیامبر اکرم ﷺ بود که؛ مشرکان قریش تصمیم گرفتند پیامبر خدا ﷺ و عمویش ابوطالب را همراه با همه ی فامیل بنوهاشم و بنو عبدالمطلب؛ چه مسلمان و چه کافر، - به جز ابولهب که از خویشان پیامبر بودند - را در شعب ابی طالب - دره ی ابوطالب - زندانی کرده، مورد محاصره و قطع رابطه با دنیای خارج قرار دهند.

تمام قریشیان دور هم جمع شده، بیانیهای مشترکی امضاء کردند که بموجب آن کلیه ی

روابط تجارتي و خريد و فروش و روابط اجتماعي و سياسي با كساني كه در محاصره قرار گرفته‌اند ممنوع اعلام شد. تا مجبور شوند پيامبر را به قریش تسليم كنند، تا قریشيان او را بكشند.

اين بيانيه‌ي ظلم و ستم و جور را در خانه‌ي كعبه آويزان كردند. پس از اين محاصره‌ي ظالمانه، و اين حركت غير انساني مشركان، پيامبر برخي ديگر از يارانش را دستور داد تا از زير اين شكجيه‌هاي كشنده خود را بيرون كشيده به سرزمين «حبشه» هجرت كنند. در اين هجرت كه دومين هجرت بسوي حبشه بود ۸۰ مرد، همراه ۱۵ زن شركت داشتند.

پيامبر خدا ﷺ مدت ۳ سال را در اين محاصره‌ي اقتصادي و ظلم و ستم قریش در نهايت سختيها و تحمل گرسنگيها گذرانيد. در طول اين مدت هيچ آذوقه‌اي مگر چيزهاي بسيار كمي كه بصورت قاچاق و پنهاني برايشان رسيد، هيچ نداشتند.

سختي و گرسنگي تا بدانجا رسيد كه مجبور شدند برگهاي درختان را نيز بخورند. اين وضع فلاكت بار تا سال دهم بعثت ادامه داشت، تا اينكه وجدان و ضمير برخي از آزاد مردان قریش بحركت درآمده، برخواستند و اعلام كردند؛ اين معاهده‌ي ظالمانه را قبول ندارند. و بدينصورت رسول خدا ﷺ و ساير زندانيان از محاصره در شعب ابوطالب رهائي يافته، به خانه و كاشانه‌ي خويش بازگشتند.

در همان سال خديجه كبرى همسر پيامبر اكرم ﷺ و يكي از بزرگترين پشتيبانهاي رسول خدا ﷺ چشم از جهان فروبست، دو ماه پس از خديجه، ابوطالب؛ يكي ديگر از پايه‌هاي پايداري و امنيت پيامبر نيز وفات كرد.

پس از وفات اين دو تن قریش بر شدت تعصب و حجم و آزار و اذيت و شكجيه‌هايشان بر رسول خدا ﷺ افزودند^(۱).

در دو كتاب احاديث صحيح و درست پيامبر (كتاب امام بخاري، و امام مسلم نيشابوري)

(۱) نگا: لباب الخيار في سيرة المختار، ص / ۳۷ - ۴۰.

آمده است که: پیامبر خدا ﷺ در کنار کعبه در حال نماز خواندن بود. ابوجهل و برخی از قریشیان در کناری نشسته بودند. یک روز قبل شتری در مکه سربریده شده بود.

ابوجهل به همراهانش گفت: چه کسی از شما می‌تواند شکمبه‌ی پر از کثافت شتر فلانیها را بیاورد، و وقتی محمد سر بسجده می‌برد شکمبه را بر کمر او بگذارد؟

پست‌ترین و ذلیل‌ترین آنها بلند شد، و رفت و شکمبه‌ی پر از کثافت شتر را آورد. و چون پیامبر خدا ﷺ سر بسجده گذاشت، این مرد پلید شکمبه‌ی پر از نجاست را روی کمر آن حضرت گذاشت.

مشرکان پست طینت در کناری تماشا می‌کردند و بشدت می‌خندیدند. و از شدت خنده بخود می‌پیچیدند.

دختر پیامبر اکرم ﷺ؛ فاطمه سر رسید و نجاستها را از پشت رسول خدا ﷺ کنار زد و حرفهای بسیار تندی به مشرکان پست زد. چون پیامبر خدا ﷺ از نماز فارغ شد با صدای بلند شروع کرد به نفرین و دعا کردن بر علیه آنها؛ سه بار فرمودند: بار الها! تو دانی و قریشیان! مشرکان مکه چون دعای پیامبر خدا ﷺ را شنیدند بشدت ترسیدند و در جای خودشان خشک و ماندند، و خنده در دهانشان خشکید. پیامبر اکرم ﷺ ادامه دادند: بار الها، تو دانی و ابوجهل هشام؛ و عقبه بن ربیعہ، و شیبہ بن ربیعہ، و امیة پسر خلف، و عقبه پسر ابی معیط.

یار پیامبر اکرم ﷺ؛ عبد الله پسر مسعود که بدانجا رسیده بود، و دعای پیامبر خدا ﷺ را شنید می‌گوید: قسم به آنکه حضرت محمد ﷺ را پیک حق بسوی بشریت فرستاد، تمام آن افرادی را که پیامبر خدا ﷺ نام برد دیدم که در بدر کشته شده‌اند، و با چشمان خود دیدم که چگونه کشان کشان آنها را می‌آوردند و در چاله‌ای می‌انداختند.

بخاری آورده است که روزی عقبه پسر ابی معیط که از دشمنان سرسخت اسلام بود، از پشت به پیامبر خدا ﷺ حمله‌ور شده، پارچه‌ای دور گردن آن حضرت پیچید، و خواست او را خفه کند. ابوبکر از راه رسید و او را کنار زده داد زد: آیا کسی که بگوید: پروردگار من الله است، را می‌کشید؟! است

چون آزار و اذیت قریشیان بیش از پیش شدت گرفت پیامبر خدا ﷺ به شهر «طائف» رفت. و قبیله‌های ثقیف را به اسلام دعوت کرد. از آنها نیز جز سرسختی و استهزاء و مسخره و آزار و اذیت هیچ ندید. تا جائیکه پیامبر خدا ﷺ را با سنگ و کلوخ زدند و پاهایش را زخمی کردند. پیامبر چون پستی و رذالت مردم طائف را دید، و احساس کرد حرف حق را در این شهر خریدار و یار و یآوری نیست تصمیم گرفت به مکه بازگردد.

در راه بازگشت از طائف چون به «قرن الثعالب» رسید، بالای سرش را نگاه کرد. ابری بر او سایه افکنده بود. جبریل را در آن ابر دید که او را صدا می‌زند. جبریل گفت: خداوند آنچه این مردم به شما گفتند را شنید، و برخورد زشت آنها با شما را دید. و این فرشته‌ی کوههاست که خداوند او را فرستاده، هر چه می‌خواهی به او دستور ده تا انجام دهد.

فرشته‌ی کوهها پیامبر خدا ﷺ را صدا زد، و به او سلام کرده گفت: ای محمد! خداوند آنچه قوم تو به تو گفتند را شنید، و من فرشته‌ی کوهها هستم، خداوند مرا بسوی تو فرستاده، که هر آنچه می‌خواهی به من دستور ده تا انجام دهم. اگر می‌خواهی این دو کوه را بر سرشان زنم تا برای همیشه نیست و نابود گردند و به سزای اعمالشان برسند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: نه، بلکه من امیدوارم خداوند از اینها فرزندانی بیافریند که تنها او را بندگی و عبادت کنند، و با او هیچ چیزی را شریک قرار ندهند.^(۱)

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

درس بیست و دوم: پیامبر اکرم ﷺ در محراب عبادت

زندگی رسول اکرم ﷺ محرابی از عبادت بود. در نماز، روزه، ذکر، و دعا و نیایش و تمام انواع عبادتها از همه پیشی می‌گرفت. و اگر عبادتی و کاری را شروع می‌کرد به بهترین صورت ادایش می‌کرد، و همیشه بر آن مواظبت می‌نمود.

مادر مؤمنان؛ عائشه صدیقه همسر و همراه رسول خدا ﷺ می‌گویند: اگر رسول خدا ﷺ بر اثر بیماری و کسالتی و یا موردی دیگر نمازهای سحرگاهش از دست می‌رفت، در روز بعد دوازده رکعت نماز بجای می‌آورد^(۱).

و حضرت رسول الله ﷺ همیشه نماز تهجد یا سحر را بجای می‌آورد، و در نیمه‌های شب در کمال تواضع و فروتنی چنان مشغول عبادت می‌شد که از شدت و طول قیام پاهایش ورم می‌کرد. برخی از عزیزان آن حضرت از روی شفقت به ایشان گفتند بخودشان فشار نیاورد، چرا که خداوند از او در گذشته است، و او در نزد پروردگارش بسیار عزیز و والاست. آن حضرت در جواب فرمودند: آیا شایسته نیست بنده‌ی شکر گذاری برای پروردگارم باشم^(۲)؟! حذیفه بن یمان از یاران پیامبر اکرم ﷺ می‌گوید: شبی همراه پیامبر اکرم ﷺ به نماز ایستادم، آنحضرت شروع کردند به تلاوت سوره بقره، با خود گفتم: حتما پس از صد آیه به رکوع می‌روند. ولی ایشان از صد آیه هم گذشتند. با خود گفتم: شاید می‌خواهند سوره بقره را در رکعت اول کامل کنند. ولی پیامبر خدا ﷺ پس از کامل کردن سوره بقره مبارکه «نساء» را شروع کردند، و پس از کامل کردن آن سوره آل عمران را نیز کامل خواندند. و بسیار به آرامی - و با ترسل - تلاوت می‌کردند؛ اگر به آیه‌ای که در آن تسبیح و بیان پاکی و تنزیه پروردگار بود می‌رسید پاکی پروردگار را بیان می‌کردند، و اگر در آیه‌ای سؤال و خواسته‌ای از پروردگار می‌بود، از خدای خود می‌خواستند، و اگر در آیه‌ای خبر از پناه بردن به خالق یکتا می‌بود، از او پناه می‌جستند. سپس به رکوع رفتند، و شروع کردند به خواندن

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

ذکر «سبحان ربی العظیم» - پاک و منزهی ای پروردگار بزرگ من - و در رکوع به اندازه‌ای که در قیام بودند، ماندند. سپس فرمودند: «سمع الله لمن حمده، ربنا لک الحمد» - خداوند هر آنکس که حمد و ستایش او گوید را اجابت می‌کند. پروردگارا تمام حمد و ثنا از آن توست». سپس به حالت قیام طولانی چون رکوعشان ایستادند. سپس به سجده رفتند و می‌گفتند: «سبحان ربی الأعلی» - پاک و منزهی ای پروردگار والا و عالیقدر من» و به طول قیامشان در سجده ماندند^(۱).

و همیشه در غیر از روزهای مسافرت ده رکعت نماز - غیر از نمازهای فرض - حتما بجای می‌آورد؛ دو رکعت قبل از نماز ظهر، و دو رکعت بعد از آن، و دو رکعت بعد از نماز مغرب، و دو رکعت بعد از نماز عشاء در خانه‌اش، و دو رکعت قبل از نماز صبح. و از تمام نمازهای نفل و مستحب بر دو رکعت نماز صبح بیشتر مواظبت می‌کردند. و هیچ وقت؛ چه در سفر و چه در غیر مسافرت، این دو رکعت نماز و نماز وترشان را ترک نمی‌کردند. و از ایشان روایت نشده در مسافرتها نماز مستحبی غیر از این دو نماز مستحب - دو رکعت قبل از صبح و نماز وتر - خوانده باشند. و احيانا قبل از نماز ظهر چهار رکعت بجای می‌آوردند، و شبی را با تکرار یک آیه‌ای گذرانید، آنقدر آن آیه را در نمازشان تکرار کردند که صبح شد.

و به روزه‌ی روزهای دوشنبه و پنج شنبه در هر هفته بسیار تأکید داشتند^(۲). و می‌فرمودند: کارنامه‌های انسان در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه تقدیم می‌شود، و من می‌خواهم کارنامه‌ام در حالیکه من روزه‌ام تقدیم شود^(۳). و هر ماه سه روز را روزه می‌گرفت. از معاذة العدویة آمده است که از مادر مؤمنان عائشه صدیقه پرسیدند: آیا پیامبر خدا ﷺ سه روز از هر ماه را روزه می‌گرفتند. ایشان گفتند: آری.

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام ترمذی و آنرا حسن شمرده‌اند.

(۳) به روایت امام ترمذی، و ایشان حدیث را حسن شمرده‌اند.

معاذه پرسید: چه روزهایی را؟ مادر مؤمنان در جواب فرمودند: زیاد توجه نمی‌فرمودند که چه روزهای باشد^(۱).

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده: پیامبر خدا ﷺ همیشه روزهای بیض - روزهای کامل شدن قرص ماه هجری (سیزدهم، چهاردهم، و پانزدهم ماه هجری) - را چه در خانه و چه در مسافرت روزه می‌گرفتند^(۲).

و روز عاشوراء را روزه می‌گرفتند، و دستور می‌دادند تا دیگران نیز روزه بگیرند^(۳).

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام نسائی، و امام نووی آنرا حسن شمرده است.

(۳) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

جنگ حق و باطل نبردی است ازلی که ناقوس آن در روز خلقت دمیده شده تا بروز پیروزی حق بر باطل در محشر ادامه خواهد داشت.

از جمله نبردهایی که تیغ بران حق کمر باطل را در آن شکست معرکه ی موسای پیامبر بود با امپراطوری فرعون و چکاچک شمشیرهای فرعونیان!

در ماه محرم - و دقیقاً در دهم عاشورای آن - بود که رمز ایمان و اسلام؛ موسای پیامبر، قوم ستم‌دیده و مظلوم بنی اسرائیل را از زیر پنجه های ظلم و ستم فرعونیان بیرون کشیده بر ساحل پر موج دریا قرار گرفت.

اینسو دریای خروشان است و نهنگهای گرسنه و آنسو اسبان فرعونیان که چار نعل می تازند و شمشیرهای برانی که در جهش آفتاب سوزان در کنار رعد و غرش سربازان مست چون برق در آسمان می جهند...

لحظاتی است بسیار هراسناک که عقل بشر در آن از کار می افتد. موسی ستم‌دیدگان را بوعده نجات از خانه و کاشانهایشان بیرون کشیده تا در اینجا با تیغ فرعون چون گوسفند سر بریده شوند!...

این است قدرت و توان یک مؤمن کوشا... که باید در ره حق بکوشد و از هیچ نهراسد و از خود هیچ کوتاهی نشان ندهد پس از آنست که آسمان ادامه ماجرا را در دست می گیرد. اینجاست که معجزه سخن می گوید!...

و از مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها آمده است: پیامبر در هیچ ماهی - بجز رمضان - چون ماه شعبان روزه نمی گرفت. تمام ماه شعبان را روزه می گرفت. و در روایتی دیگر آمده است: که تمام ماه شعبان جز چند روزی از آن را روزه می گرفت^(۱).

و رسول خدا ﷺ هرگز از یاد و ذکر خداوند غافل نمی شد، و ذکر و ثنای الهی همیشه ورد زبان مبارکش بود. همیشه و همه جا در حال و یاد و مشغول به ثنا و ستایش و ذکر خداوند

هرگاه عقل بشر در پرتو ایمان صادق در رکاب نبوت بپا خیزد، و جز اخلاص و ایمان هیچ نکارد معجزه دست در دستان او خواهد نهاد...

آری..

عصای معجزه آسای موسی بفرمان خدای موسی به دریا زده می شود و دریا از وسط شکافته می گردد و موسی و پیروانش بر خاک خشک در کوچه ای که دو دیوار آن را موجهای خروشان آب مستانه بالا می زنند بدانسوی دریا بحرکت در می آید...

و لشکریان نادان فرعون نیز از پشت خود را طعمه ی این معجزه می کنند...

موسی و یاران را به ساحل رسیدن همان و دریا به حال خود خزیدن همان...

در یک آن دو دیواره موجهای خروشان همدگر را به آغوش می کشند و فرعون و فرعونیان را تا ابد از صحنه آفرینش می ربایند...

این پیروزی بزرگ حق بر باطل در فراز تاریخ افتخاری است نمونه که همواره مومنان آنرا جشن می گرفتند. بنی اسرائیل تا روزی که پرتوی از حق در آنها جریان داشت دهم محرم را روزه می گرفتند. و چون پیامبر اسلام از این خبر مطلع شدند فرمودند: ما به موسی اولاتریم از یهودیان ... و از آن روز امر فرمودند: مسلمانان روز عاشورا و تاسوعا را به پاس پیروزی حق در کالبد موسی بر فرعون رمز باطل روزه بگیرند. این روزه در حقیقت؛

اولا: سپاس مومنان است از پروردگار یکتایشان که حق را بر باطل؛ موسی را بر فرعون؛ و یا اسلام را بر کفر پیروزی بخشید.

دوما: یادبودی است از آن جشنواره بزرگ ایمان سترگ مومنان، و همدلی است با آن صادقان راستین. و تجدید عهد و میثاق و پیمانی است با حق که ما همیشه و همواره با تو خواهیم بود و جان و مال خود را در راه تو فدا خواهیم نمود...

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

متعال بودند.

هرگاه نمازشان تمام می شد سه بار از درگاه پروردگار یگانه مغفرت (استغفر الله) می جستند. و می فرمودند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» - بارالها! تو سلام و سلامتی هستی، و سلامتی از توست، پاک و منزهی ای صاحب عظمت و جلال و کرم و سخاوت -^(۱).

و بعد از هر نماز این ذکر را تکرار می کردند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ»^(۲).

(هیچ معبودی نیست سزاوار ستایش مگر پروردگار یگانه ای که هیچ شریک و همراهی ندارد، همه جهان و جهانیان از اوست. و تمام ثنا و ستایش تنها سزاوار اوست، و او بر همه چیز قادر و تواناست. بارالها! هیچ کس را توان آن نیست که بگیرد آنچه را شما بخشیده ای، و هیچ کس را توان آن نیست که ببخشد آن چیزی را که شما منع فرموده اید. مال و منال و ثروت هیچ ثروتمندی در برابر تو بدادش نخواهد رسید).

و در رکوع و سجودشان چنین می گفتند: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ».

(ثنای تو گویم، ای پاک و منزّه از کاستیها و شریک، و هر آنچه شایان تو نیست، پروردگار فرشتگان و جبریل).

خادم و همدم و یار پیامبر اکرم ﷺ حضرت انس رضی الله عنه می گویند: بیشترین دعای پیامبر ﷺ این بود: «اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

(پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطاء فرما (و سرای آجل و عاجل ما را خوش و خرم گردان) و ما را از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ نگاهدار).

(۱) به روایت امام مسلم.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

پیامبر خدا ﷺ بسیار استغفار می نمود، و از خداوند طلب مغفرت و بخشش می کرد. ابن عمر از یاران و صحابه‌ی نزدیک به آن حضرت می گوید: در یک جلسه صدبار حساب می کردیم که پیامبر اکرم ﷺ می گفتند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^(۱).

(بارالها! ببخشای مرا و در گذر از من، که تو بسیار بخشاینده‌ی مهربانی).

و آن حضرت ﷺ از تندروی و افراط باز می داشتند، و از سخت گیری در عبادت و افراط و زیاده روی در آن منع می کردند.

و می فرمودند: آنچه در توان دارید بجای آرید، و قسم بخداوند که او تا شما از عبادت دست نکشید از پاداش دادن به شما دست نمی کشد.

و بهترین عبادت از دین نزد پیامبر خدا ﷺ آن عبادتی بود که صاحبش بر ادای آن مواظبت می کرد، و آنرا بطور مداوم انجام می داد^(۲).

(۱) به روایت امام ابو داود سجستانی و امام ترمذی، و امام ترمذی گفته اند: درجه این حدیث حسن صحیح است.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

درس بیست و سوم:

شجاعت و دلیری پیامبر اکرم ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ انسانی بسیار شجاع و بی‌نهایت دلیر و وارسته بودند. و در باب شجاعت او همین بس که بدانی؛ ایشان تنها و یک تنه بار مسئولیت دعوت بسوی یکتاپرستی و توحید و اخلاص عبادت پروردگار یگانه را بدوش گرفته، در مقابل جهان کفر قد علم نمودند، و تمام شکنجه‌ها و آزار و اذیت‌ها و حیل‌ها و نیرنگ‌های آنها را بجان و دل خریده، تمام تهدیدها، ترورها، از خانه و کاشانه بیرون کردند، و تمام فشارهای اقتصادی و نفسانی آنها هرگز نتوانست او را یک قدم از راهش کنار زند، و یا در قلب او ترس و وحشتی بیندازد، بلکه این مصیبت‌ها و سختی‌ها و رنج‌ها باعث می‌شد او بیش از پیش بر دعوت اصلاح‌گر و سازندگی خویش پایبندتر و در راه خود استوارتر گردد.

و با کمال شجاعت و دلیری و مردانگی تمامی نیروهای کفر و فساد و عصیانگر، و تمامی قدرتهای دیکتاتور و طاغوت‌های زمانه را به پوچی و حقارتشان تذکر داده، از بلندای ایمان بر سینه‌های سترگ فولادی و قلبهای سنگی آنها دست رد زده، با افتخار بدانها گفت: سوگند بخدای یگانه؛ اگر خورشید تابان را در دست راستم، و ماه درخشان را در دست چپم، بگذارید تا دست از این راه برگشتم، هرگز چنین نخواهم کرد، تا خداوند این دین را بر جهانیان پیروز گرداند یا من در راه به ثمر رسیدن آن جان دهم.

انس بن مالک؛ یار فداکار رسول خدا ﷺ می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ بهترین انسانها بود، سخاوتمندترین انسان روی زمین، دلیرترین و شجاعترین مردها بود، شبی صدائی هولناک مردم مدینه را بوحشت انداخت. پهلوانان هراسان بسوی صدا حرکت کردند. در راه رسول خدا ﷺ را دیدند که از جانب صدا باز می‌گشت! پیامبر خدا ﷺ پیش از همه شمشیرش را برگردان آویزان کرده، سوار بر اسب لخت ابوطلحه، بسوی صدا رفته بود، و حالا از آنجا باز گشته به مردم می‌گفت: نترسید، چیز نگران‌کننده‌ای نیست^(۱).

امام نووی می‌گوید: این تصویری است گویا از شجاعت و دلیری پیامبر خدا ﷺ که در

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

اسرع وقت و پیش از همه مردم بسوی خطر رفته بود، تا از حقیقت ماجرا سردرآورد. و قبل از اینکه مردم به منطقه خطر برسند پیامبر از آنجا باز می‌گشتند.

جابر رضی الله عنه یکی از یاران شجاع آن حضرت ﷺ از حکایت کندن خندق می‌گوید: مشغول کار در خندق بودیم که صخره‌ای بزرگ جلویمان را گرفت. پیامبر خدا ﷺ را صدا زده گفتیم: یا رسول الله، این سنگ بسیار بزرگی است. جلوی راهمان سبز شده. آن حضرت ﷺ فرمودند: اینرا بگذارید برای من.

سه روز بود که ما بشدت کار می‌گردیم، و هیچ آذوقه و غذایی بمان نرسیده بود. پیامبر خدا ﷺ از شدت گرسنگی سنگی را به شکمشان بسته بودند. با این حال کلنگ را گرفته کنار صخره سنگ آمده، با یک ضربه‌ی بسیار شدید صخره را خرد کردند^(۱).

آری، این سنگ سترگ و قوی که یاران پیامبر خدا ﷺ از شکستن آن عاجز مانده بودند، با یک ضربه توانمندی از بازوی پر قدرت پیامبر خدا ﷺ به سنگ ریزه‌های خورد تبدیل گشت... و این برهانی است از قدرت و توان آن مقام والا و شجاعت و ایستادگی و دلیری و مقاومت پیامبر اکرم ﷺ در مقابل سختیها و بلاها را در تاریخ نظیری نیست. مردانگی و شجاعتی که جز آن کس که این مقام والا را بدو ارزانی داشته بود هیچ کس مقدار و اندازه آنرا نمی‌تواند درک کند.

پیامبر خدا ﷺ در زندگی جهادی خویش در جنگهای بسیاری شرکت کردند، و تاریخ هرگز بیاد ندارد او در یکی از میدانهای نبرد و در یکی از صحنه‌های رزم آوری یک قدم و یا حتی سرانگشتی بخواهد به عقب برگردد. این شجاعت و دلیری و اقدام و پیش قدمی پیامبر باعث شده بود همه لشکریان و پهلوانان بزرگ مسلمانان رهن اشاره‌ی او باشند و هرگز بخود اجازه ندهند کوچکترین نافرمانی‌ای از دستورات ایشان از آنها سرزنند. نه تنها بخاطر اینکه رسول خدا ﷺ بودند، بلکه به این دلیل نیز که آن سرداران و پهلوانان نامدار و مشهور؛ صحنه‌هایی از شجاعت و دلیری و مردانگی پیامبر را با چشمان خود می‌دیدند که در مقابل

(۱) به روایت امام بخاری.

رادمردیها و دلاوریهای او خود را هیچ حساب نمی‌کردند^(۱).

در این باره؛ سردار با نام و نشان تاریخ اسلام، دلاوری که ذوالفقار رعد آسایش نامی بس بزرگ بر صفحات تاریخ نگاشته؛ علی بن ابی‌طالب می‌گویند: هرگاه آتش جنگ به سختی برافروخته می‌گشت و دو گروه به شدت با هم گلاویز می‌شدند، پیامبر خدا ﷺ در جلوی همه، مقابل دشمن قرار می‌گرفت، و ما پشت سر او پناه می‌گرفتیم^(۲).

و همچنین از این سردار دلیر تاریخ اسلام، علی بن ابی‌طالب آمده است که گفتند: اگر ما را در غزوه حماسه ساز «بدر» می‌دیدید که چگونه پشت سر پیامبر پناه می‌بردیم، و او از همه به دشمن نزدیکتر بود! می‌دانستی که پیامبر خدا قدرتمندترین و دلاورترین قهرمانانند^(۳).
در غزوه احد «ابی بن خلف» یکی از پست‌ترین سرداران ددمنش سپاه کفر قسم خورد پیامبر خدا ﷺ را به شهادت برساند.

باده غرور سرداده سوار بر اسب خود وارد معرکه شده می‌گفت: ای محمد! یا می‌میرم یا می‌کشمت!

صحابه به پیامبر خدا ﷺ گفتند: آیا اجازه می‌دهید، کسی از ما با او بجنگد؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: نه، بگذارید بیاید. چون به پیامبر نزدیک شد، آن حضرت نیزه‌ای را از «حارث بن صمه» گرفته چون شیر بران رعد آسا بسوی او حمله‌ور شدند، صحابه که در اطراف پیامبر بودند با جهش آن حضرت بدینسو و آنسو پراکنده شدند، پیامبر با دقت تمام نیزه را در گردن آن دیو وحشی صفت فرو برد. از شدت ضربه پیامبر چند بار پهلوان اهریمن صفت بدور خود پیچید. سپس خوار و ذلیل و گریان بسوی قریشیان باز گشته داد می‌زد: محمد مرا کشت!

قریشیان او را دلداری داده می‌گفتند: نترس چیز مهمی نیست. و او زار زار می‌گریست و

(۱) محمد الانسان الكامل، ص / ۱۸۸، ۱۸۹.

(۲) به روایت امام احمد و نسائی.

(۳) به روایت امام احمد.

می گفت: اگر این نیزه به تمام انسانهای روی زمین می خورد همه را از پای درمی آورد. آیا نشنیدید که گفت: من تو را می کشم؟!

بخدا سوگند اگر به رویم تفری می انداخت مرا می کشت.

این اهریمن خودخواه و بخود مغرور در راه بازگشت به مکه مردار شد^(۱).

و در غزوه حنین وقتی قبیله «هوازن» مسلمانان را با کمین تیراندازان خود غافل گیر کردند، همه فرار کردند، تنها پیامبر خدا ﷺ بود که در برابر دشمن چون سدی فولادین ایستاده فریاد برآورد:

منم پیامبر بر حق خدا... منم فرزند عبدالمطلب^(۲)

بارالها! صلوات و سلام و درود فرست بر پیامبر و محبوب عزیزت حضرت محمد مصطفی ﷺ، و ما را در رکاب آن حضرت در بهشت برین جای ده. و ما را از دستان مبارک آن حضرت جامی از حوض کوثر بنوشان تا پس از آن هرگز طعم تشنگی را احساس نکنیم...

(۱) نگا: السيرة النبوية، ابن هشام ۳/ ۱۷۴.

(۲) نگا: اخلاق النبی ﷺ فی القرآن والسنة ۳/ ۱۳۴۱.

درس بیست و چهارم:

پیک رحمت (۱)

رحم و شفقت بر دشمنان

پیامبر اکرم ﷺ رحمت و شفقتی است برای جهان و جهانیان. و پروردگار یکتا او را بدین صفت نیکو زینت بخشیده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]

«ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

و خود آن جناب ﷺ نیز فرموده‌اند: پروردگار یکتا مرا شفقت و رحمتی برانگیخت^(۱). پیامبر اکرم ﷺ کالبدی سرشار مهر و رحمت و شفقت بودند، رحم و شفقت والای ایشان حد و مرزی نمی‌شناخت، نه تنها مؤمنان حتی کافرها را نیز دربر گرفت. بیاد آورید قصه‌ی طفیل بن عمرو الدوسی رضی الله عنه را. آن صحابی و یار و شاگرد پیامبر خدا ﷺ را که پیام اسلام را برای قبیله‌اش دوس به ارمغان برد. ولی بر خلاف انتظارش خویشان او عقل خود را زیر پاهایشان لگد مال کرده از لبیک گفتن به ندای حق سر باز زدند. تمام تلاشهای طفیل بن عمرو بی‌نتیجه ماند، و چون ناامیدی بر او چیره گشت، دست بدامن پیامبر خدا ﷺ افتاده به ایشان گفت: ای رسول خدا ﷺ! قبیله‌ی من «دوس» از فرمان پروردگارم سرباز زده راه نافرمانی اختیار نموده‌اند، از خداوند بخواه آنها را نیست و نابود گرداند.

رسول هدایت و رستگاری ﷺ روی به قبله نموده، دستهای مبارکشان را بالا بردند. دلهره بر قلبهای تمام حاضرین چیره شد. همه می‌دانستند اگر رسول خدا ﷺ برای هلاکت و نابودی قبیله‌ی «دوس» دعا کنند، زمین آنها را در یک چشم بهم زدن خواهد بلعید.

اما این رسول رحمت و شفقت و مهر است، نه پیک عذاب و ویرانی. رسول اکرم ﷺ فرمودند: خدایا، بار إله! قبیله‌ی دوس را هدایت داده، آنها را در آغوش ما قرار ده^(۲).

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

آری!..

این است پیامبر هدایت و رستگاری که تنها سعادت و رشادت را برای بشریت آرزومند است، و جز پیروزی و خوشبختی و کامیابی هیچ برایشان نمی‌خواهد. برای دوسیه‌ها دعای هدایت و رشادت و رستگاری نمود. نه دعای هلاکت و ویرانی..

همراه با من به این تصویر بنگر:

رسول خدا ﷺ عرق ریزان، سختیها و مشقتهاى راه را تحمل کرده، برای دعوت مردم به اسلام و سعادت و رستگاری و خوشبختی دوجهان خود را به طائف رسانده، مردم این شهر نه اینکه مقدم مبارک مهر و سعادت و خوشبختی را گرامی نداشتند، بلکه با زشتی و حقارت و پستی و استهزاء آن مقام والا را به باد خنده و مسخره می‌گیرند. بچه‌های کوچک و بازار، دیوانه‌ها و لات‌ها را می‌شورانند تا آن حضرت را با سنگ بزنند.

به دست و پاهاى خونینش بنگر.. جواب نیکی و مهر و شفقت پدری او را با پرتاب سنگ به سر و صورت مبارکش دادند.. انسانهایی در کمال رذالت و حقارت و پستی و ناجوانمردی..

بیائید در محضر مادر مؤمنان، شریک زندگی رسول هدایت ﷺ و بانوی دانشمند اسلام عائشه صدیقه بنشینیم، و اصل حکایت را از زبان ایشان بشنویم.

عائشه رضی الله عنها می‌گویند: از رسول اکرم ﷺ پرسیدم. آیا هرگز در زندگی بر شما روزی به سختی روز غزوه‌ی «احد» گذشته است؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: سخت‌ترین و مشقت‌بارترین روزی که بر من گذشت روز عقبه بود. که قوم تو بسیار مرا رنج دادند. خود و دعوت‌م را به فرزند عبد یالیل پسر عبد کلال تقدیم داشتم. دست رد بر سینه‌ام زد. بسیار ناراحت و اندوهگین براه افتادم. از شدت ناراحتی و اندوه اصلاً متوجه راه نبودم. وقتی بخود آمدم که به «قرن ثعالب» رسیده بودم. سرم را بالا گرفتم، متوجه شدم ابری بر من سایه انداخته. بناگاه حضرت جبریل علیه السلام را دیدم. مرا صدا زده گفت: خداوند سخن قومت، و رد زشت و زننده‌ی آنها را شنید، و فرشته‌ی کوه‌ها را

فرستاده، تا آنچه می‌خواهی بدو دستور ده، تا اجرا نماید.

آنگاه فرشته‌ی کوهها مرا صدا زده گفت: ای محمد! خداوند سخن قومت، و برخورد زشتشان را شنید. و من فرشته‌ی کوههایم که مرا بسوی شما فرستاده، تا به آنچه می‌خواهی مرا دستور ده تا اجرا کنم. پس بفرما چه می‌خواهی؟ اگر می‌خواهی این دو کوه را روی آنها بهم می‌زنم تا تمام آنها نیست و نابود گردند!

رسول خدا ﷺ نپذیرفت، و فرمود: بلکه، من امیدوارم خداوند از نسلهای آینده‌ی اینها افرادی را بیافریند که به خداوند یکتا شرک نوزند، و تنها خداوند یگانه را عبادت کنند^(۱). این نمادی است از آن اقیانوس رحمت و شفقت بیکران پیامبری. رحمتی که باعث شده پیامبر اکرم ﷺ زخمهای خونینش، و دل شکسته‌اش، و جگر سوخته‌اش، و کرامت پایمال شده‌اش را فراموش کند، و جز رساندن خیر و نیکی به آن انسانهای سنگ دل، و نجات دادن آنها از تاریکیهای کفر به نور ایمان، و هدایت و رهنمایی کردن آنها براه راست، به هیچ چیز دیگر فکر نکند.

تصویری دیگر از رحمت سرشار و دریای بی‌ساحل مهر و عطوفت و شفقت آن مقام والای نبوت:

بالآخره پس از سالها رنج و زحمت و تلاش، پیامبر خدا شهر مکه را از چنگ ظلم و ستم و بردگی رهائی داده، با ده هزار سرباز جان بکف وارد شهر شدند. امروز خداوند گردنهای طغیان و سرکشی را زیر شمشیر قدرت پیامبر خدا ﷺ خم کرده است. این گردنهای همان فرعونهای بخود مغروری است که چه شکنجه‌ها و آزارها که بر پیامبر اکرم ﷺ و یارانش وارد نکردند، تا جائیکه بارها برای کشتن آن حضرت ﷺ نقشه‌ها کشیدند، و بارها ایشان را ترور کردند که به یاری حق نافرجام واقع شد. و در نهایت ایشان را از خانه و کاشانه و وطنشان راندند، و بسیاری از یاران و دوستانش را سربردند و برخی از آنها را با زور شمشیر مجبور ساختند دینشان را تغییر دهند، یا به دینشان بد گویند.

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

یکی از یاران رنج کشیده و مستضعف آن حضرت که احساس می‌کرد، می‌تواند در این روز باشکوه پیروزی انتقام خانواده‌اش را بگیرد، با فخر داد کشید: امروز روز انتقام است! پیامبر خدا ﷺ این سخن را نپسندیده فرمودند: امروز روز گذشت و رحم و شفقت است. سردار لشکر پیروز؛ پیامبر اکرم ﷺ به نزد دشمن شکست خورده‌اش می‌رود، چشمهای حیران در حلقه‌های اندوهگین دشمن خشک زده، تپش قلبهای ترسویان شنیده می‌شود، گلوهایشان از وحشت خشکیده، با ترس و لرز و وحشت در این انتظارند که سردار پیروز با آنهایی که جز خیانت و پیمان شکنی و انتقام و خونخواری، و تکه‌پاره کردن لاشهای مسلمانان اسیر و زخمی در غزوه‌ی احد و دیگر جنگها، هیچ در کارنامه‌ی خود ندارند، چه خواهد کرد؟! آنها در وجدان و ضمیر خود بخوبی می‌دانند که بهترین محکمه‌ی عدل و انصاف جز مرگ پس از شکنجه‌های دردناک برایشان هیچ نخواهد نوشت.

پیامبر اکرم ﷺ از آنها می‌پرسند: ای قریشیان! گمان می‌کنید من با شما چه خواهم کرد؟! قریشیهایی که تا دیروز قلدرا نه تیغ وحشت در دست می‌چرخاندند، و اربده‌ی خونین سرمی‌دادند، هراسان و وحشت زده می‌گویند: به نیکی با ما رفتار کن! شما برادر سخاوتمند، و برادر زاده‌ی با گذشت ما هستی!

پیامبر رحمت و شفقت و مهر با یک جمله‌ی زندگی ساز که تاریخ بشریت تا روز ابد بدان افتخار می‌ورزد، بر دفتر روزگاران نگاشت که در مهر و شفقت و رحمت او را حریفی نیست. ایشان فرمودند: بروید، همه‌ی شما آزادید.

قریشیان شکست خورده، مات و مبهوت به همدیگر خیره شده بودند، کسی نمی‌توانست گوشه‌ایش را باور کند، گمان می‌بردند خواب می‌بینند، گویا چون مرده‌ها در قبر برویشان باز شده، بار دگر در آنها روح دمیده شد، و به زندگی باز گشتند.

این گذشت و عفو عمومی تصویری است از آن اقیانوس بی‌کران رحمت در قلب پیامبر خدا ﷺ. آن رحمت و عطوفت و شفقتی که سرسخت‌ترین دشمنان او و یارانش که تا دیروز سایه‌ی دین را با تیر می‌زدند را نیز در برمی‌گیرد.

اگر این رحمت بی‌مانند نمی‌بود هرگز چنین عفو عمومی صورت نمی‌گرفت. و حقا که راست فرموده‌ای، و چه خوش گفته‌ای ای رسول پاک پروردگار یکتا: من رحمتی هستم که به بشریت هدیه داده شده است^(۱).

(۱) به روایت حاکم.

درس بیست و پنجم:

پیک رحمت (۲)

شفقت به حیوانات و جمادات

گفتیم که رحمت و شفقت و مهر پیامبر اکرم ﷺ تنها برای مؤمنان و مسلمانان موحد و پیرو او نبوده، بلکه همه‌ی بشریت را تحت الشعاع خود قرار داده بود. و در اینجا با اشاره‌ای گزرا اضافه می‌کنیم که رحمت آن پیک رسالت تنها مخصوص انسانها نبود، بلکه حیوانات و جمادات نیز از فضل رحمت و مهر او بی‌بهره نبودند.

آن حضرت ﷺ با حکایتی زیبا از گذشتگان معنای رفق و شفقت به حیوان را به پیروان خود تزریق کرد. ایشان فرمودند: مردی در راهی می‌رفت. تشنگی بشدت بر او چیره شد. چاهی را در راه دید. در چاه فرو آمده آب نوشید. وقتی از چاه بیرون آمد، سگی تشنه را دید که از شدت تشنگی خاک را می‌لیسید. آن مرد با خود گفت: این سگ آنچنان که من تشنه بودم سخت تشنه است. دوباره به چاه فرود آمده، کفشش را پر از آب کرده، با دهنش گرفته، خود را بالا کشید، و به سگ آب داد.

خداوند از این کار او خشنود شده، گناهان او را آمرزید. یاران رسول اکرم ﷺ با شنیدن این درس با تعجب پرسیدند: آیا در رسیدن به این حیوانات برای ما اجر و پاداشی است؟! آن حضرت ﷺ فرمودند: در هر جگر تری - موجود زنده‌ای - برای شما اجر و پاداش است^(۱).

در حقیقت پیامبر خدا ﷺ با این قانون شامل و پربار خود: «در هر موجود زنده‌ای برای شما اجر و پاداش است»، در مراعات حقوق حیوانات از همه‌ی مؤسسه‌ها و مراکز و حزب و گروههایی که به حیوانات اهتمام می‌ورزند و در راستای شفقت و رحم به آنها فعالیت می‌کنند، پیشی گرفته‌اند.

آری!..

آن حضرت صدها سال پیش اساسنامه‌ی خدمت به حیوانات را پایه‌گذاری کردند. آن روزی که فرمودند: زنی بخاطر گربه‌ای مورد عذاب الهی قرار گرفت. چون؛ گربه‌ای را زندانی

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

کرده بود تا از گرسنگی مرد. و بدین سبب او نیز به عذاب جهنم گرفتار گشت. وقتی آنرا زندانی کرد هیچ غذا و آبی به او نداد، و نه او را رها کرد تا از آنچه پروردگارش آفریده بخورد^(۱).

پیامبر خدا ﷺ این درس‌های عمیق و معانی بزرگ رحمت و شفقت به حیوانات را به شاگردان و یارانش می‌آموخت. و برایشان توضیح می‌داد که کشتن حیوانات بی‌ضرر و بی‌گناه، یا دست داشتن در کشتن آنها باعث عذاب جهنم برای قاتل می‌شود. (پناه بر خدا). و این امری است که تا امروز نیز قانونهای قرار دادی بشر نتوانسته است آنرا بدرستی هضم کند. و تا بدین درجه بدان اهمیت قائل شود!

و پیامبر اکرم ﷺ از کشتن بیهوده‌ی حیوانات مسلمانان را بشدت بر حذر داشته. ایشان فرموده‌اند: «هر کسی گنجشکی یا بزرگتر از آن را بیهوده و به ناحق بکشد، خداوند روز قیامت از او بازخواست خواهد کرد». کسی پرسید: ای رسول خدا ﷺ! به حق کشتن کدام است؟ فرمودند: به حق کشتن یعنی برای خوردن ذبحش کند، نه اینکه سرش را ببرد و به دور اندازد^(۲).

اصول و قوانینی که پیامبر خدا ﷺ برای رفق و رحمت و شفقت بر حیوانات تعیین نموده، تا آخرین لحظات زندگی آنها را دربر می‌گیرد. بسیاری از حیوانات را خداوند برای خوراک انسان آفریده است. پیامبر اکرم ﷺ در مورد این حیوانات چنین توصیه می‌کند:

«خداوند مهر و نیکی و احسان را بر همه چیز قرار داده است. اگر کشتید به نیکوئی بکشید، و اگر سربریدید - ذبح کردید - به نیکوئی ذبح کنید. چاقویتان را خوب تیز کنید، تا حیوانی که ذبح می‌کنید را آزار ندهید^(۳).

اهتمام دادن به چنین مواردی در حقیقت تصویری است گویا از کمال و جمال این دین

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام نسائی.

(۳) به روایت امام مسلم نیشابوری.

در تمام زمینه‌ها. یکی از علماء آورده است که؛ برخی از غریبها پس از اطلاع یافتن از آداب اسلام در سربریدن حیوانات به اسلام گرویده‌اند.

شکر و سپاس مر خدای را که به چنین دین والایی ما را هدایت بخشید.
پیامبر اکرم ﷺ به شدت از اینکه کسی حیوانی زنده را به عنوان نشانه‌ی تیر اندازی خود انتخاب کند برحذر داشته است.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: چیزی که روح در کالبدش جاری است را نشانه‌ی تیر اندازی قرار ندهید. چرا که چنین حرکتی به کلی با رحمت و شفقت که دو صفت ویژه‌ی هر مسلمانی است منافات دارد.

پیامبر خدا ﷺ با ظلم و ستم بشدت مبارزه می‌کرد، حتی اگر کوچکترین ظلمی را به حیوانی متوجه می‌شد فوراً جلوی آنرا می‌گرفت. روزی آن حضرت به باغی از یکی از مردم مدینه وارد شد. شتری در آن باغ بود. چون شتر آن حضرت ﷺ را دید، شروع کرد به نالیدن. و اشک از چشمانش سرازیر شد. پیامبر خدا ﷺ به حیوان زبان بسته نزدیک شده، دست بر سرش کشید تا آرام گرفت. سپس پرسید: این شتر کیست؟ جوانی از انصار آمد و عرض کرد: شتر من است یا رسول الله! پیامبر خدا ﷺ فرمودند: آیا از خداوند در حق این حیوان زبان بسته ترس و هراس نداری، خداوند این نعمت را به تو ارزانی داشته تا قدرش را بدانی. این حیوان از اینکه آنرا گرسنه نگه می‌داری و از آن خیلی کار می‌کشی شکایت دارد^(۱).
آری!

این است رسول خدا ﷺ؛ معلم بشریت که حیوان را نیز در نزد او چنین جایگاه و احترامی است.

نه تنها این، بلکه جمادات نیز از اقیانوس بیکران آن مقام والای رحمت بی‌بهره نشده‌اند.
امام بخاری روایت می‌کند: روزی که برای پیامبر خدا ﷺ منبری ساخته شد، آن تنه‌ی درخت خرمائی که پیامبر بر روی آن می‌ایستاد و سخنرانی می‌کرد، چون کودکی شروع به

(۱) به روایت امام ابو داود سجستانی، البانی آنرا صحیح شمرده است.

گریستن نمود. آن حضرت ﷺ از منبرشان پائین آمده، تنه‌ی درخت خرما را در بغل کشیدند تا چون بچه‌ای که آرام می‌گیرد، آرام گرفت. آنگاه فرمودند: این تنه‌ی درخت از دوری آنچه از قرآن می‌شنید گریست!

امام حسن چون این روایت را نقل می‌کرد بشدت می‌گریست و می‌فرمود: ای مسلمانان کجائید. تکه چوبی این چنین در شوق رسول خدا ﷺ می‌گرید، شما از آن چوب به مراتب سزاوارترید که شیفته‌ی رسول خدا ﷺ و مشتاق او باشید^(۱).

(۱) نگا: فتح الباری ۶/ ۶۰۲.

درس بیست و ششم:

پیک رحمت (۳)

شفقت پدری بر کودکان

رسول الله ﷺ محبت و علاقه خاصی به کودکان؛ خشتهای ساختمان آینده، داشتند. تصاویر محبت و اهتمام آن حضرت به کودکان در سیرت مطهر آنچنان زیاد است که نمی‌توان آنها را در یک کتاب جمع کرد.

ابوهریره رضی الله عنه آورده‌اند: روزی پیامبر خدا ﷺ نوه‌اش «حسن پسر علی» را بوسید. مردی بنام «اقرع بن حابس تمیمی» در آنجا نشسته بود. او گفت: من ده پسر دارم، هیچ یک از آنها را نبوسیده‌ام. پیامبر خدا ﷺ با تعجب به او نگاه کرده فرمودند: کسی که رحم و شفقت نوزد به او رحم نخواهد شد^(۱).

مادر مؤمنان عائشه رضی الله عنها آورده‌اند: روزی برخی از صحرا نشینان نزد رسول خدا ﷺ آمده، پرسیدند: آیا بچه‌هایتان را می‌بوسید؟! کسانی که در آنجا بودند گفتند: آری. صحرا نشینان با تعجب گفتند: بخدا قسم ما بچه‌هایمان را نمی‌بوسیم!

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: اگر خداوند از دل‌های شما رحمت و شفقت را برچیده از دست من چه کاری ساخته است^(۲)!

این دو گزارش تاریخ بیانگر رحمت و شفقت و مهر خاص پیامبر به کودکان است. و بوسیدن کودک رمزی است از اظهار محبت و شفقت و مهر به او، و در بیان گهربار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که: «هر آنکسی که رحم نوزد به او رحم نخواهند کرد»؛ اشاره‌ای است به اینکه کیفر خواست و تنبیه هر کاری از جنس خود آن کار است. یعنی اینکه اگر کسی به کودکان رحم و شفقت و مهر نوزد خداوند متعال او را در روز قیامت از رحمت و مهر و شفقت خویش محروم خواهد ساخت.

و از تصاویر رحمت پیامبر به کودکان؛ آن لحظه‌ی بیادماندنی است که سر بستر فرزندشان

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

ابراهیم که در حال جان دادن بود رسیدند. اشک از چشمان مبارک سرازیر شده، فرمودند: چشم گریان می‌شود، و قلب اندوهگین می‌گردد، ولی از دهانمان هیچ چیزی جز آنچه پروردگارمان را خشنود می‌کند، بر نخواهد آمد. و ای ابراهیم، حقا که ما از دوری تو بسیار ناراحت و غمگینیم^(۱).

پیامبر رحمت و شفقت، و بنده صالح و پرهیزگار خداوند یکتا؛ سیمایی است که در او همه عواطف فطری بشر در کنار والاترین معانی بندگی خالق بشر تجلی می‌کند. ایشان با صبر و شکیبائی، و تسلیم در برابر دستورات الهی، و رضایت به قضای او حق الهی را بجا آوردند، و با رحمت و شفقت و اشک و اندوه، حق فرزندش و دوری او را ادا کردند. و این تصویری است نمونه از بنده‌ای نمونه..

و چون دختر آن حضرت ﷺ وفات کردند، اشک از چشمان پیامبر خدا ﷺ سرازیر شده بود. «سعد بن عباد» از آن حضرت پرسیدند: این چیست یا رسول الله؟!

گویا آن شاگرد مکتب رضایت به خواست الهی، گمان می‌برد؛ در گریه و اشک ریختن بر مرگ کسی، به نوعی عدم رضایت به خواست الهی نمودار می‌شود!

پیامبر این برداشت نادرست او را تصحیح کرده، به او فهمانید که اسلام با فطرت بشریت در تضاد نیست. ایشان فرمودند: این آثار رحمت است، خداوند مهر و شفقت را در قلبهای بندگان خود جای داده، و خداوند تنها بر بندگان رحیم و شفیق و مهربانش رحم می‌کند^(۲).

روزی پیامبر خدا ﷺ شنیدند؛ جوانی یهودی که به ایشان خدمت می‌کرد، بیمار شده است. برای عیادت بیمار به خانه او رفت. پیامبر از او خواست تا شهادت بدهد که «لا إله إلا الله» - هیچ معبودی نیست مگر پروردگار یکتا - . جوان بیمار به سوی پدرش نگاه کرد تا از او اجازه بگیرد. پدر که پسر را در حال جان دادن می‌دید، و می‌دانست پیامبر خدا ﷺ بر حق است. به پسرش گفت: حرف ابو القاسم را بشنو.

(۱) به روایت امام بخاری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

جوان کلمه شهادت بر زبان جاری نمود. پیامبر خدا ﷺ بسیار شاد و خوشحال گشته فرمودند: سپاس خدای را که او را بدست من از آتش جهنم رهانید^(۱).

پسر انس بن مالک؛ یار و خدمتگذار و دوست پیامبر اکرم، که «عمیر» نام داشت، پرنده‌ای کوچک بنام «نغیر» داشت که با او بازی می‌کرد. روزی نغیر (پرنده) مرد. و کودک بسیار ناراحت و غمگین شد. پیامبر رحمت و شفقت برای تسلیت دادن و دلجوئی نزد کودک رفته با او به شوخی پرداخت، و به او گفت: ها بابا عمیر! چی شد نغیر^(۲)؟

عبدالله بن شداد از پدرش آورده که او گفت: روزی پیامبر در یکی از نمازهای شب - مغرب یا عشاء - یکی از نوه‌هایش - حسن یا حسین - را با خود به مسجد آورده بود. او را کنار خود گذاشته امامت نماز را شروع کرد. در میان نماز سجده‌ای بسیار طولانی کرد. شداد سرش را بالا گرفت تا ببیند چه اتفاقی افتاده، دید کودک روی کمر پیامبر سوار شده است. وقتی پیامبر نماز را به پایان رسانیدند. نمازگذاران با تعجب پرسیدند: یا رسول الله! در بین نماز سجده‌ای بسیار طولانی کردید، گمان بردیم که خدای ناکرده اتفاقی برایتان افتاده باشد، یا اینکه به شما وحی می‌شد. آن حضرت فرمودند: هیچ یک از این موارد نبود، پسر من روی کمر سوار شده بود، نخواستم او را زود کنار بزنم، گذاشتم تا خودش سیر بازی شده پایین آید^(۳). و آن حضرت ﷺ به دیدار انصاریان می‌رفت، و به بچه‌هایشان سلام می‌کرد، و دست روی سرهایشان می‌کشید^(۴).

و چون کودکی به دنیا می‌آمد او را نزد پیامبر می‌آوردند تا برایش دعا کرده، دست روی سرش بکشد تا خداوند در زندگیش برکت دهد، و خرمائی جویده در دهانش بگذارد^(۵).

(۱) به روایت امام بخاری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۳) به روایت امام نسائی، و البانی روایت را صحیح ارزیابی کرده.

(۴) به روایت امام نسائی، و البانی روایت را صحیح ارزیابی کرده.

(۵) به روایت امام مسلم.

و احیاناً نوه‌شان؛ امامه دختر زینب را در نماز بغل داشتند، وقتی سجده می‌کردند. دختر
بچه را به زمین می‌گذاشتند، و چون بلند می‌شدند او را بر می‌داشتند.
صلوات و درود و سلام بی‌پایان حضرت حق بر این پیامبر مهربان و رحیم و شفیع و
دلسوز بادا...

خاک ره آن یار سفر کرده بیارید تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت

درس بیست و هفتم:

پیک رحمت (۴)

رحمت و شفقت او به خدمتگذاران و بردگان

نظام طبقاتی قبل از اسلام بر جامعه جهانی - منجمله جزیره عرب - چیره بود. جامعه از نوکر و چاکر و سرور با القاب و درجات مختلف تشکیل می‌شد. انسان، انسان دیگر را عبادت می‌کرد! اسلام این بافت ویرانگر را مخالف سرشت انسانی دانسته همه انسانها را فرزندان آدم و برابر چون دانه‌های شانه معرفی نمود. و با یک سلسله قوانین پله پله نظام بردگی را برچید.

نوکران و بردگان قبل از اسلام هیچ حقوق و یا کرامت و یا شخصیتی نداشتند، آنها را مالکانشان چون کالا خرید و فروش می‌کردند. و چون آفتاب پر فروغ و زندگی بخش اسلام تابیدن گرفت. رسول الله ﷺ ظلم و ستم را از آنها برچیده، حقوقی را برای آنها مقرر نمود. و کسانی را که به زیردستان ظلم و ستم روا دارند، یا آنها را تحقیر کرده، مورد ضرب و شتم و ناسزا قرار دهند را به عذاب دردناک جهنم تهدید کرد. اسلام با صدای بلند در گوش فلک جار زد: به چه حقی انسانها را به بردگی می‌گیرید؟! در حالیکه مادرانشان آنها را آزاد بدنیا آورده‌اند!

معروء بن سوید می‌گوید: روزی ابوذر را دیدم همراه غلامش که هر دو آنها لباس مشابهی به تن دارند، - یعنی ابوذر مثل همان لباسی که در شأن خود دیده را برای غلامش نیز خریده - من از اینکه غلامش لباسی چون لباس او دارد پرسیدم. او گفت: من در زمان پیامبر خدا ﷺ کسی را دشنام داده، او را به سیاهی مادرش تحقیر کردم. آن مرد نزد پیامبر آمده شکایت کرد. آن حضرت ﷺ به من فرمودند: تو مردی هستی که در تو آثار جاهلیت هنوز هویدا است. زیر دستان شما برادرانتان هستند، خداوند آنها را زیردستان شما قرار داده. کسی که برادرش زیر دستش است؛ از آنچه می‌خورد به او بخوراند، و از آنچه می‌پوشد او را بپوشاند، و بیش از توانشان از آنها کار نگیرید، و اگر کار سختی از آنها خواستید با آنها همکاری کنید^(۱).

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

بنگر چگونه اسلام و پیامبر توحید نوکر و خدمتگذار را به عنوان برادر معرفی کرده است! تا مسلمان در قلب و قالب خود دریابد اگر چنانچه به خادمش ظلم روا داشت، یا به او بدی کرد، یا او را تحقیر نمود، یا مالش را سرکشید، او در حقیقت چون کسی است که چنین فعل زشتی را با برادرش انجام می‌دهد.

سپس پیامبر دستور داد تا با آنها به بهترین صورت رفتار شود. و با آنها نیکی و احسان شود، با نرمی با آنها برخورد شود، مورد احترام قرار گیرند، از آنچه می‌خوریم، و یا می‌پوشیم به خدمتکارانمان نیز تقدیم داریم. و بهمین دلیل بود که ابوذر لباس زیبا چون لباس خودش را بر تن خدمتکارش زینده دیده بود.

و در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ از اینکه از خدمتکار کارهایی که در توان او نیست خواسته شود، و یا به او سخت گرفته شود منع کرده است. و این نیز به این معناست که به آنها وقت کافی برای استراحت داده شود.

ابو مسعود انصاری آورده است: روزی بر غلامم خشم گرفته بودم، و او را با شلاقی کتک می‌زد. صدایی از پشت سرم شنیدم که می‌گفت: بدان ای ابو مسعود!

از شدت خشم صدا را تشخیص ندادم. صدا به من نزدیک شد. در یک لحظه متوجه شدم که صدا، صدای رسول الله ﷺ است. و او می‌گوید: بدان ای ابو مسعود!

با دیدن رسول الله ﷺ شلاق را کنار انداختم. آن حضرت فرمودند: بدان ای ابو مسعود، خداوند بر تو تواناتر است از تو بر این غلام!

گفتم: قول می‌دهم از این پس هرگز هیچ غلامی را کتک نزنم.

و در روایتی دیگر آمده، گفتم: ای رسول خدا، او برای خدا آزاد است.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: اگر او را آزاد نمی‌کردی، شعله‌های آتش جهنم تو را دربر می‌گرفت^(۱).

و آن حضرت ﷺ فرمودند: اگر کسی غلامش را سیلی زد یا او را کتک زد، کفاره‌اش این

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

است که او را آزاد کند^(۱).

پیامبر خدا آن فرشته‌ی نجاتی بود که ناتوانان را از زیر ستم قلدران و گردنکشان نجات داد، و بردگان را آزاد کرد، و ترازوی عدالت را برای خدمتگذاران برپا نمود، و دلهای شکسته را مرهم نهاد، و بینوایان را دریافت، و ستمدیدگان را از یوغ ذلت ظالمان رهائی بخشید... این بود محمد مصطفی ﷺ؛ پیک رهائی بخش و جامعه ساز..

یار با ماست چه حاجت که زیارت طلبیم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس معاویه بن سوید بن مقرن می‌گوید: من نوکرمان را یک سیلی زدم. پدرم ما را صدا زد. به او گفت: حقت را از پسرم بگیر، و او را یک سیلی بز.

سپس گفت: ما فرزندان مقرن در زمان پیامبر خدا ﷺ هفت نفر بودیم، و تنها یک خدمتکار داشتیم. یکی از ما او را سیلی زد. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: آزادش کنید. گفتیم: یا رسول الله ﷺ، ما غیر از او خدمتکار دیگری نداریم. فرمودند: پس تا ثروتی بدست آورید و نیازی به او نداشته باشید، خدمت شما کند، و چون نیازتان برطرف شد آزادش کنید^(۲).

آری! این است سرور دو جهان، محمد مصطفی ﷺ؛ پیک رهائی بخش انسان از بردگی و بندگی و ذلت و خواری...

حال کجایند آنانی که به دروغ عربده دفاع از حقوق انسان سر می‌دهند؟! کجایند آنهایی که زنها را به بیگاری گرفته، کالای شهوت خود قرار داده‌اند، از دعوت این پیک هدایت و رستگاری؟!...

کجایند آنهایی که لباس زن را کشیده از او به عنوان وسیله تبلیغاتی برای فروش کالاهای تجارتنی خود سوء استفاده می‌کنند، از این پیک رهائی بخش سعادت آفرین؟! کجاست دنیای طبقاتی و سرمایه‌داری غرب از این اسوه و الگوی بزرگ مساوات و برابری و برادری؟!...

(۱) به روایت امام ابو داود سجستانی، البانی حدیث را صحیح شمرده.

(۲) به روایت امام مسلم.

بنگر که چگونه بشر را از یوغ بردگی رهائی بخشید. و بشنو این شهادت تاریخ را از زبان انس بن مالک؛ خدمتکار رسول خدا ﷺ: ده سال شرف خدمت رسول خدا ﷺ را داشتم. سوگند بخدا؛ هرگز به من «اف» نگفت. و هرگز به کاری که از من سر زده بود، نگفت: چرا چنین کاری کرده‌ای؟ و هرگز از کاری که از من باز مانده بود، نگفت: چرا چنین نکرده‌ای؟^(۱) و در یک گزارش دیگر آمده که: و هرگز بر من چیزی را عیب نگرفت.^(۲) و چه بسا پیامبر خدا ﷺ به خادمش می‌گفت: آیا کاری نداری؟ - تا برایت انجام دهم!^(۳) و انس بن مالک؛ خادم پیامبر اکرم ﷺ می‌گویند: چه بسا کنیزکی بیچاره از کنیزکان مدینه دست پیامبر خدا ﷺ را می‌گرفت، و رسول الله ﷺ دستش را از دست او نمی‌کشید، و او به هر جا که می‌خواست پیامبر را دنبال کار خودش می‌برد.^(۴)

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۲) به روایت امام مسلم.

(۳) به روایت امام احمد، و البانی آنرا صحیح دانسته.

(۴) به روایت امام ابن ماجه، و البانی روایت را صحیح دانسته.

درس بیست و هشتم:

مهر و شفقت پیامبر ﷺ به امتش (۱)

پیامبر خدا ﷺ برای بشریت چون پدری مهربان و نرم‌خو بودند، و هرگاه فرصت اختیار بین دو یا چند چیز برای امت را می‌داشتند همیشه آنچه را برای آنها آسانتر و راحت‌تر بود را انتخاب می‌کردند. تا مبادا بر پیروانش سخت آید، و یا اینکه احساس مشقت کنند. و همیشه می‌فرمودند: خداوند مرا فردی یک دنده و سخت‌گیر بسوی انسانها نفرستاد، بلکه مرا معلمی آسانگیر و نرم‌خو قرار داد^(۱).

و می‌فرمودند: خداوند آسانگیر است و از آسانی و نرمی خوشش می‌آید، و اجر و پاداشی که بر آن می‌دهد بر سختگیری و مشقت نمی‌دهد.

و می‌فرمودند: رفق و نرمی در هیچ چیزی نبود مگر اینکه آنرا زینت بخشید، و از هیچ چیزی دور نشد مگر اینکه آنرا زشت و ناگوار ساخت^(۲).

و خداوند صفات مهربانی و شفقت را در پیامبرش ستوده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]

«هر آینه پیامبری از خود شما بر شما مبعوث شد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید. سخت به شما دلبسته است و با مؤمنان رئوف و مهربان است.»

تصاویر مهر و شفقت پیامبر را اگر بخواهیم از صفات زندگی ایشان جمع کنیم، مثنوی هزار و یک من می‌شود. از جمله این تصاویر:

روزی مردی خدمت آن حضرت رسیده، پریشان و غمگین گفتند: یا رسول الله! من هلاک و نابود شدم!

آن حضرت با نرمی او را نوازش داده فرمودند: چه چیزی تو را نابود کرده؟

(۱) به روایت امام مسلم.

(۲) به روایت امام مسلم.

آن مرد شرمسار و پریشان گفت: با دهان روزه، در رمضان با همسر همبستر شدم. پیامبر با کمال مهر و شفقت پدری غم را از دل او کنار زده، به او گفتند: آیا می‌توانی غلامی را خریده، بعنوان کفاره گناهت، آزاد کنی؟

آن مرد فقیر و بینوا گفت: خیر.

پیامبر مهر و عطوفت فرمودند: آیا می‌توانی دو ماه کامل روزه بگیری؟

آن مرد ضعیف گفت: خیر.

پیامبر مهربانیها فرمودند: آیا می‌توانی شصت فقیر را غذا بدهی.

آن مرد فقیر گفت: خیر.

مرد بینوا شرمسار در گوشه‌ای نشست. برای پیامبر خوشه‌ای از درخت خرما آوردند. آن حضرت به آن مرد پریشان گفت: اینرا بگیر و در راه خدا خیرات کن.

مرد گرسنه و فقیر و شرمسار گفت: چه کسی در این شهر از ما فقیرتر است. در این شهر کسی به این خرما از ما نیازمندتر نیست!

پیامبر از سخن شیرین و صراحت مرد پریشان به خنده افتاده، به او گفت: این را بگیر، بده خانواده‌ات نوش جان کنند^(۱).

بنام رحمت و شفقت و مهر و عطوفت را ای پیامبر خدا ﷺ...

بنام پدری و محبت و نرم خوئیت را...

مردی پشیمان و شرمنده از گناهی که بر دوشش سنگینی می‌کرد، و وجدان و ضمیرش را آزرده کرده بود خدمت آن حضرت می‌رسد. و پیامبر با کمال رأفت و رحمت با او به نرمی برخورد می‌کند، و از کفاره‌ی سخت به کفاره‌ی نرمتر و آسانتر با او کنار می‌آید. تا جائیکه کفاره گناهش را بدو می‌بخشد تا در راه خدا خیرات دهد. و چون مرد پرده از نیاز و فقرش می‌درد، پیامبر ﷺ کفاره را بدو هدیه می‌کند تا همراه خانواده‌اش میل فرماید...

الله اکبر!...

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

چه آقائی، و سروری و پدری و مهر و محبتی در سینه مبارک شما بود ای سرور من؛ رسول پاک پروردگارم... جان و مال و خویش و تبارم فدای تو بادا...
 به تصویری دیگر از آقایی و سروری این معلم نمونه بشریت بنگرید:
 ابن حکم سلمی می‌گوید: با پیامبر خدا ﷺ در حال نماز بودیم که مردی عطسه کرد. من گفتم: خداوند تو را رحمت فرماید!
 سایر نماز گزاران در نماز با عصبانیت به من چشم سرخ نشان دادند. با تعجب به آنها گفتم: وای! چرا اینطوری به من نگاه می‌کنید؟!
 آنها دستهایشان را به ران پاهایشان زدند. وقتی دیدم می‌خواهند مرا ساکت کنند، ساکت شده دیگر حرفی نزدیم.
 چه بزرگ بود و آقا؛ سرورم رسول خدا، که نه پیش از او و نه بعد از او هرگز معلمی به مهربانی و خوبی او ندیده‌ام، پس از پایان نماز، بخدا سوگند که نه بر من خشم گرفت، و نه مرا زد، و نه به من اهانت کرد، با کمال نرم خوئی و لطافت و مهر پدری آرام فرمودند: در نماز چیزی از سخنه‌ای مردم روا نباشد، نماز عبارت است از ثنا و مدح گفتن پروردگار و بزرگی و عظمت او را بیان کردن، و تلاوت قرآن نمودن^(۱).
 امام نووی در شرح این حدیث می‌فرماید: در این حدیث تصویری است از اخلاق بزرگ و نمونه پیامبر اکرم ﷺ، آن اخلاقی که خداوند متعال پیامبرش را بدان ستوده است. و تصویری است از مهر و شفقت او به کسی که از احکام دین بیگانه است، و در آن درس‌هایی است از چگونگی برخورد با جاهلان، و روش آموزش آنها، و مهر و شفقت ورزیدن به آنها، همراه با شیوه نمونه رساندن مفاهیم درست به آنها.
 پیامبر اکرم ﷺ احياناً روزهای متوالی را پیاپی روزه می‌گرفت، ولی از مهر و عطوفت و شفقتی که بر امتش داشت آنها را از روزه گرفتن چند روز متوالی منع می‌کرد، تا مبادا بر آنها فرض شود.

(۱) به روایت امام مسلم.

بنازم مهر و شفقت پیامبر ﷺ را بر امتش!..
پیامبر خدا ﷺ سه شب یا بیشتر را در رمضان بر مردم نماز شب خواندند، پس از آن افراد بسیاری از هر سوی شهر برای خواندن نماز شب با آن حضرت، به طرف مسجد سرازیر گشتند. ولی پیامبر ﷺ برای ادای نماز با آنها از خانه خود بیرون نشد، تا مبدا نماز شب در شبهای مبارک رمضان از سوی خداوند بر امت فرض گردد.
و از تصاویر شفقت و رحمت او؛ روزی وارد مسجد شدند، متوجه شدند طنابی بین دو ستون مسجد بسته شده است.

پرسیدند: این طناب برای چیست؟
گفتند: این طناب از آن مادر مؤمنان؛ زینب، است. در اینجا به نماز می‌ایستد، و چون خسته می‌شود بر آن تکیه می‌دهد. پیامبر مهر و عطوفت فرمودند: طناب را باز کنید، وقتی سر حال هستید نماز بخوانید، و چون خسته شدید استراحت کنید^(۱).

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

درس بیست و نهم:

مهر و شفقت پیامبر ﷺ به امتش (۲)

همانطور که اشاره شد اقیانوس مهر و عطوفت و رأفت آقا و سرورم؛ رسول پاک ﷺ را ساحلی نیست، و بتصویر کشیدن این شفقت پدری مثنوی هزار و یک من می‌طلبد که ما از آن عاجزیم. در اینجا به تصاویری دیگر از باب نمونه اشاره می‌کنیم که آن خود خبر از خرمن می‌دهد.

انس بن مالک یار و همراه پیامبر ﷺ روایت می‌کند: روزی همراه با رسول خدا ﷺ در مسجد بودیم. مردی روستائی از راه رسید، و در گوشه‌ای از مسجد شروع کرد به ادرار کردن! یاران پیامبر اکرم ﷺ از دیدن این صحنه مات و مبهوت شده، داد زدند: وای.. وای؟..

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: رهائش کنید، وحشت زده‌اش نکنید!

همه ساکت شدند تا روستائی بی‌فرهنگ کارش را تمام کرد.

سپس پیامبر خدا ﷺ به نرمی او را صدا زده، با لطافت و مهربانی بدو گفت: این مسجد و خانه خداست، و در آن شاشیدن و یا آشغال ریختن روا نباشد، مسجد جای عبادت و ذکر و نیایش پروردگار و تلاوت قرآن است.

سپس یکی را فرستاد تا سطل آبی آورده، بر جایی که پلید شده بود بریزد^(۱).

از تصاویر مهر و سروری آقایمان به این حکایت گوش فرا دهید:

جوانی پریشان و مست باده‌ی جوانی خدمت آن حضرت ﷺ رسیده گفت: یا رسول الله! به من اجازه بده زنا کنم!!

افرادی که در آنجا بودند بسیار خشمگین شده سرش داد کشیدند: خفه شو، این چه حرفی است و...

پیامبر اکرم ﷺ در کمال آرامش و مهر و عطوفت به جوان حیران گفت: بیا نزدیک من بنشین.

آن جوان به پیامبر خدا ﷺ نزدیک شد. آن حضرت به آرامی به او فرمودند: آیا زنا را برای

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

مادرت می‌پسندی؟

جوان شرمسار و پریشان گفت: قربانت گردم سرورم، نه بخدا قسم! پیامبر خدا ﷺ به آرامی فرمودند: و همچنین دیگران آنرا برای مادرانشان نمی‌پسندند. آیا فاحشه را برای دختری می‌پسندی؟

جوان حیرت‌زده گفت: فدایت شوم سرورم، نه بخدا سوگند. رسول الله ﷺ در کمال آرامش به او فرمودند: و همچنین سایر مردم آنرا برای دخترانشان نمی‌پسندند. آیا زنا را برای خواهرت روا می‌دانی؟

جوان با شرمندگی گفت: قربانت روم سرورم، نه به بخدا سوگند. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: و همچنین دیگران آنرا برای خواهرانشان روا نمی‌دارند. آیا فاحشه را برای عمه‌ات می‌پسندی؟

جوان پریشان گفت: نه بخدا سوگند، فدایت شوم. پیامبر فرمودند: و همچنین دیگر مردم آنرا برای عمه‌هایشان قبول نمی‌کنند. آیا آنرا برای خاله‌ات روا می‌داری؟

جوان سرشکسته گفت: نه قسم به پروردگارم، الهی فدایت شوم. رسول الله ﷺ فرمودند: و همچنین دیگران آنرا برای خاله‌هایشان روا نمی‌دارند. سپس در کمال مهر و شفقت پدری دستان مبارکش را بر سر جوان گذاشته به درگاه پروردگار عالمیان دعا کردند: بارالها! گناهان این مرد را بیامرز، و قلبش را پاک گردان، و شرمگاهش را حفاظت کن.

از آنروز به بعد آن جوان بسیار نیکوکار و پرهیزکار گشته هرگز با چشم بد به دخترهای مردم نگاه نکرد^(۱).

این است روش آقا و سرورم؛ رسول الله ﷺ ...

با این اسلوب زیبا، و با مهر و شفقت پدری، پیامبر اکرم ﷺ به قلب آن جوان راه پیدا

(۱) به روایت امام احمد.

کرده، زشتی و قباح آنچه در پی آن بود را برای او روشن نمود. و این باعث شد او جوانی پرهیزکار و پاک دامن و خدا ترس شود.

و از تصاویر رحمت و شفقت آن پیامبر آن حکایتی است که پسر عموی آن حضرت؛ عبد الله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت خطبه می گفت، که متوجه شد شخصی در آفتاب ایستاده است. درباره او پرسید. گفتند: این ابو اسرائیل است، نذر کرده؛ در آفتاب بایستد، و ننشیند، و زیر سایه نرود، و با کسی حرف نزند، و همیشه روزه باشد! پیامبر رحمت و شفقت و مهر فرمودند: به او دستور دهید تا سخن گوید، و زیر سایه رود، و راحت بنشیند، و روزه اش را بخورد^(۱).

و از این تصاویر رحمت و شفقت حکایت عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه است. او می گوید: به گوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده بود که من گفته ام: سوگند بخدا که تمام عمرم روزه می گیرم، و تمام شبها را تا صبح به نماز می ایستم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آرامی به من فرمودند: آیا تو این حرف را زده ای؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت، یا رسول الله! بله من چنین تصمیم گرفته ام.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: چنین کاری از تو بر نمی آید، هم روزه بگیر و هم افطار کن، هم بخواب و هم نماز شب بخوان، و سه روز در ماه روزه بگیر، هر نیکی در نزد پروردگار ده برابر می شود، اگر چنین کنی؛ گویا تمام عمرت را روزه گرفته ای.

و در روایتی دیگر آمده است: به من خبر رسیده که تو تمام روزها روزه می گیری، و شبها را تا صبح نماز می خوانی؟ گفتم: چنین است ای رسول الله صلی الله علیه و آله!

ایشان فرمودند: دوباره چنین نکن؛ هم روزه بگیر، و هم افطار کن، هم بخواب و هم نماز بجای آر، بدنت را بر تو حقی است، چشمانت را بر تو حقی است، همسرت را بر تو حقی است، مهمانت را بر تو حقی است.

اگر سه روز در ماه را روزه بگیری برایت کافی است. برای هر نیکی خداوند ده برابر اجر

(۱) به روایت امام بخاری.

و پاداش می‌دهد، و این برابر است با روزه تمام عمر.
 عبدالله می‌گوید: وقتی بر خودم فشار آوردم، بر من فشار آورده شد!
 گفتم: ای رسول خدا ﷺ! من قدرت و توان بیش از این دارم. فرمودند: پس چون پیامبر
 خدا؛ داوود روزه بگیر، و از آن بیشتر نه! گفتم: روزه حضرت داود چگونه بود؟ فرمودند: یک
 روز در میان روزه می‌گرفتند.
 عبد الله پس از اینکه پیر و فرسوده و افتاده شد، می‌گفت: ای کاش به نصیحت پیامبر
 خدا ﷺ عمل می‌کردم.^(۱)

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

درس سیم:

پیامبر اکرم ﷺ و زن (۱)

دشمنان قسم خورده‌ی اسلام همواره در تلاش بوده‌اند تا با روشهای مودیانهای خویش تیشه به ریشه‌ی درخت تنومند اسلام زنند، و در این راستا از هیچ مکر و حيله و دروغ و نیرنگی دریغ نکرده‌اند. و تبلیغات دروغین بسیاری را بر علیه اسلام و در بین مردم جاهل رواج داده‌اند تا چهره‌ی نورانی آفتاب هدایت را در اذهان عمومی دگرگون جلوه دهند.

خفاشان شب پرست و دشمنان توحید و عدالت و رستگاری در تبلیغات دروغین خویش ادعا کرده‌اند اسلام به زن ظلمها و ستمها روا داشته و حق او را ضایع نموده، او را چون کنیزی برای مرد و وسیله برآورد کننده شهوت او قرار داده است!

این ادعاهای پوچ و بیهوده هرگز نمی‌تواند در مقابل کرامت و عزت و شرف و جایگاهی که دین مبین اسلام برای زن قرار داده است کوچکترین استقامتی داشته باشد. پیامبر اکرم ﷺ زن را از منجلا ب پستیها و سوء استفاده‌های جامعه رهایی داده، مکان و جایگاهی بس بزرگ را برای او مشخص نموده است. و در روایت‌های بسیاری آمده که آنحضرت برای زن احترام خاصی قائل بود، و همواره به مهربانی و عدالت و همیاری و مشورت با خانمها تأکید داشته‌اند، و برای زن‌ها حقوقی معین کرده‌اند که هرگز زن پیش از آن آرزویش را نمی‌کرد!

زن قبل از اسلام موجودی پست و حقیر و کالایی بی‌ارزش در دست مرد خودخواه بود، و عربها زن را عار و ننگ می‌دانستند، تا بدانجا که برخی از عربهای قبل از اسلام به زن‌ده بگور کردن دخترانشان مشهور بودند. و قرآن کریم این تصویر غیر انسانی، و ننگ و جهالت تاریخ بشریت را چنین به تصویر کشیده است:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ ۖ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۚ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾﴾ [النحل: ۵۸ - ۵۹]

«و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد، و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!! (۵۸) به سبب مژده بدی که به او داده اند، از قوم و قبیله اش [در جایی که او را نبینند] پنهان می شود [و نسبت به این

پیش آمد در اندیشه ای سخت فرو می رود که [آیا آن دختر را با خواری نگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! [نسبت به دختران] بد داوری می کنند. (۵۹)»

قبل از اسلام اگر همسر خانمی وفات می کرد، آن زن چون کالا و ثروت مرد در بین بازماندگانش به ارث برده می شد، اگر می خواستند او را به ازدواج یکی از فرزندان یا خویشان درمی آوردند، در غیر اینصورت از ازدواج منع می شد، و تا دم مرگ نزد آنها اجیر می گشت.

اسلام با قوانین عدل الهی بر تمام این عاداتها و رسم و رسومهای جاهلیت خط بطلان کشید، و قوانین و دستوراتی برای بشریت به ارمغان آورد که حق زن و مرد را به بهترین صورت رعایت می کرد، تا عدالت اجتماعی بشکل بسیار دقیق به اجرا درآید.

پیامبر اکرم ﷺ زن را در شرف و مکانت انسانیت دوشادوش مرد قرار داد. و فرمودند: «إِنَّمَا النِّسَاءُ شَقَائِقُ الرِّجَالِ»^(۱).

(خانمها خواهران مردها - و در ساختار جامعه دوشادوش - آنهایند).

بر خلاف آنچه در بسیاری از مکاتب بشری به چشم می خورد. هیچ جنگ و تضادی در اسلام بین جنس مرد و جنس زن وجود ندارد و آنچه دشمنان اسلام در این زمینه مطرح می سازند در واقع تصویری است از بیماری اندیشه‌ها و تصورات خودشان که آنرا بر اسلام می چسبانند. اسلام دین برادری و برابری و همسری و تکامل میان زن و مرد است. جامعه‌ی اسلامی بر مبنای همکاری و همیاری این دو عنصری که اسلام آنها را برادر و خواهر خوانده، تکامل می یابد.

قرآن کریم قضیه‌ی برابری زن و مرد را تا بدانجا پیش برده که نه تنها در ایمان بخداوند و کار شایسته در بین آنها برابری است بلکه حتی در پاداش و در رسیدن به خداوند و نزدیکی و تقرب بدو نیز میدان مسابقه هیچ برتری و اولویتی به جنسی در مقابل جنس دیگر نمی دهد. خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ

(۱) به روایت امام احمد و امام ابوداود و امام ترمذی.

وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ
وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا [الأحراب: ۳۵]

«به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبایان و زنان صابر و شکیبایان، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است. (۳۵)»

و خداوند متعال می فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا تُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [غافر: ۴۰]

«(و بدانید که) هر کس کار بدی (در دنیا) کرده (آنجا) الا به مثل آن مجازات نشود، و هر که از مرد و زن عمل صالح به جا آورده در صورتی که با ایمان باشند آنان در بهشت جاودان داخل شوند و آنجا از رزق بی حساب (و نعمت بی شمار) برخوردار گردند.»

و پیامبر خدا ﷺ محبت و شفقت خاصی به خانمها داشتند، و می فرمودند: «حُبِّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النَّسَاءُ وَالطِّيبُ، وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»^(۱).

(از دنیای شما زنها و عطر نزد من عزیز شده است، و چشم روشنی من در نماز قرار داده شده است).

پس چگونه می توان تصور کرد پیامبری که زنها را دوست داشته و عزیز می شمرد به آنها ظلم و ستم ورزد، و یا آنها را تحقیر کند؟!

(۱) به روایت امام احمد و امام نسائی، و ألبانی حدیث را صحیح شمرده است.

و همانطور که قرآن کریم عادات و رسوم ننگین زنده بگور کردن دختران و احساس به ذلت و خواری از دختر داری و پست شمردن آنها را از بین برد، پیامبر اکرم ﷺ بسیاری از رسم‌هایی که در آن ستمی بر زن روا داشته می‌شد را در جامعه اصلاح نمود، و مردم را به تربیت دختران و نیکی و شفقت و مهر ورزیدن به آنها تشویق نمود. و اعلام داشت که: هر کس سرپرستی دو دختر را تا سن رشد و بلوغشان بر عهده گیرد، روز قیامت من و او چون این دو انگشت دستم در کنار هم خواهیم بود^(۱).

آری! فرد مسلمان تنها با رعایت و پرورش دختران خود، و حفاظت و خدمت آنها تا به سن رشد و تکلیف برسند، از چنان جایگاه و مکانت بزرگی در روز قیامت برخوردار می‌شود که در رکاب پیامبر اکرم ﷺ و همراه او قدم می‌زند..

و در حدیثی دیگر آن حضرت ﷺ می‌فرماید: هر کس سه دختر یا سه خواهر، یا دو دختر یا دو خواهر داشت، و با آنها به نیکوئی رفتار نمود و از خداوند در حق آنها ترسید، بهشت از آن اوست^(۲).

بزرگترین معلم انسان ساز تاریخ بشریت حضرت محمد ﷺ به آموزش و پرورش زن‌ها بسیار اهتمام می‌دادند، تا جایی که روزی را برای تعلیم زن‌ها مشخص کرده بود، که در جایی جمع می‌شدند، و پیامبر خدا ﷺ نزد آنها تشریف می‌بردند و از آنچه خداوند بدو آموخته بود به آنها یاد می‌دادند^(۳).

بر خلاف آنچه مغرضان کینه توز بر علیه اسلام تبلیغ می‌کنند. پیامبر خدا ﷺ هرگز زن را در خانه زندانی نکرده است، بلکه در کنار اینکه زن مدیریت مدرسه‌ی خانه و تربیت و ساختن آینده را بر عهده دارد، با زینت حجاب و احترام به حیاء و عفت خویش می‌تواند برای برآوردن احتیاجات خویش و دید و بازدید از خویشان، و عیادت بیماران، و خرید و

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت ترمذی، و البانی آنرا صحیح دانسته است.

(۳) به روایت امام مسلم نیشابوری.

فروش در بازار نیز نقش ایفا کند. و همچنین مشارکت در نماز جماعت یکی از حقوق زن است که پیامبر از بازداشتن زنها به رفتن به مسجد منع کرده است. آن حضرت ﷺ می‌فرمایند: مانع رفتن خانمهایتان به مسجدها نشوید^(۱).

و همیشه جامعه را به رسیدن به خانمها و احترام آنها سفارش می‌کرد، و می‌فرمود: به نیکی کردن به خانمها سفارش کنید^(۲).

و از نیکی به زنهاست که با آنها بخوبی برخورد شود، و حقوقشان ضایع نگردد، و احساساتشان مورد احترام قرار گیرد، و بهیچ صورتی به آنها کوچکترین اذیت و آزاری رسانده نشود.

(۱) به روایت امام احمد و امام ابوداود سیستانی.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

درس سی و یکم:

پیامبر اکرم ﷺ و زن (۲)

پیامبر اکرم ﷺ مردان را در انفاق کردن، و دست و دل باز بودن بر همسرانشان تشویق کرده است. آن حضرت ﷺ می‌فرمایند: هیچ مالی را برای کسب رضایت الهی خرج نمی‌کنی، مگر اینکه اجر و پاداشش را از خداوند دریافت خواهی کرد، حتی آنچه را که در دهان همسرت می‌گذاری^(۱).

اهتمام دادن به همسر و خانواده یکی از پایه‌های اصلی ثبات زندگی اجتماعی است، و برای استحکام بخشیدن به آن پیامبر خدا ﷺ نهایت سعی و تلاش خود را بخرج داده، اصول و ضوابط و قوانین خاصی در اینباره گذاشته‌اند. بطور مثال؛ پیامبر اکرم ﷺ خرج بر خانواده را بهترین خرج یک مرد اعلام کرده، آن حضرت ﷺ می‌فرمایند: بهترین دینار، آن دیناری است که مرد برای خانواده‌اش خرج می‌کند^(۲).

و همچنین فرموده‌اند: اگر مرد خانمش را آب بنوشاند، نیز از خداوند اجر و پاداش خواهد گرفت^(۳).

عرباض بن ساریه ؓ یکی از شاگردان مکتب رسالت با شنیدن این خبر دوید و همسرش را آب نوشانیده، این حدیث پیامبر ﷺ را برایش تعریف کرد.

پیامبر اکرم ﷺ شاگردان و پیروانش تا بروز قیامت را این چنین آموخت تا با خانمها با کمال خوش اخلاقی و شفقت و مهر و عطوفت برخورد کرده، از هیچ خیر و نیکی در حق آنها دریغ نورزند، و به نیکویی و سخاوت بر آنها خرج کنند.

و خوش اخلاقی و برخورد نیکو با خانمها را از کرامت و شهامت و مردانگی و معدن و اصالت مرد دانسته است. آن حضرت ﷺ می‌فرمایند: بهترین شما آنهایی هستند که برای

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۲) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۳) به روایت امام احمد، آلبانی این حدیث را حسن دانسته.

همسرانشان بهترین باشند^(۱).

و از اینکه مردی بر زنش خشم ورزد، و یا کینه‌اش را بدل گیرد، منع فرموده‌اند. آن حضرت می‌فرمایند: هیچ مرد مؤمنی بر زن مؤمنی کینه نورزد، اگر یک اخلاق و رفتاری از او را نپسندید رفتار و اخلاقی دیگر را می‌پسندد^(۲).

با این روش پیامبر خدا ﷺ دید ایجابی را در مردان زنده می‌کرد، و آنها را تشویق می‌کرد تا به نکات مثبت و رفتارهای شایسته‌ی زن‌ها توجه داشته باشند. و از لغزش‌ها و نکات منفی چشم‌پوشی کنند، چرا که برخوردهای منفی، و با عینک‌های سیاه زره‌بینی زیر و رو کردن نکات منفی و اشتباهات، باعث ایجاد کدورت‌های طولانی، و بدبینی‌ها و کینه‌توزی‌ها در بین دو ستون اصلی خانواده می‌شود.

آن حضرت همیشه به نرم خوئی و شفقت و مهر به خانم‌ها امر کرده، از زدن زن‌ها منع می‌فرمودند. از دستورهای گهربار آن حضرت به مردان این است که: کنیزکان خدا - زن‌ها - را نزنید^(۳).

و کسانی که زن‌ها را می‌آزارند را به عذاب و بازخواست شدید پروردگار تهدید کرده است. می‌فرمایند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحَرِّجُ حَقَّ الضَّعِيفِينَ: الْيَتِيمَ وَالْمَرْأَةَ»^(۴).

(بار الها! من از حق دو گروه؛ یتیم و زن، در حیرتم).

بدین معنی که؛ هر کس به این دو صنف ستمی روا دارد، خداوند از او درنخواهد گذشت، و او در دنیا و آخرت مورد بازخواست و عذاب الهی واقع خواهد شد.

اسلام برای خانواده یک حریم خاص و تقدس ویژه‌ای در نظر گرفته است. این محدوده عبارت از یک صندوقچه‌ای است از اسرار پنهان، و یک فضائی است پر از مهر و شفقت و

(۱) به روایت امام احمد و امام ترمذی.

(۲) به روایت امام مسلم.

(۳) به روایت امام ابو داود سجستانی.

(۴) به روایت امام احمد و امام ابن ماجه.

خوبیها و گذشتها. از اینروست که پیامبر اکرم ﷺ مردها را از افشا کردن اسرار خانمهایشان بشدت برحذر داشته، و همچنین خانمها را از اینکه اسرار همسرانشان را درز دهند منع کرده است. آن حضرت ﷺ می فرماید: از افرادی که بدترین جایگاه را نزد خداوند در قیامت دارند، آن مردی است که به زنش نزدیکی می کند، و زنش با او همبستر می شود سپس رازش را فاش می کند^(۱).

از احترام و اکرام پیامبر خدا ﷺ برای خانمان همین بس که آن حضرت مردان را از گمانه زنی بد، و در پی لغزشهای زن بودن، منع کرده است. جابر شاگرد و یار پیامبر خدا ﷺ می فرماید: پیامبر خدا ﷺ از اینکه مرد شب هنگام و بی خبر به خانه اش وارد شود، به گمان اثبات خیانت یا یافتن گناه و لغزشی از خانواده اش، منع فرموده اند^(۲).

پیامبر خدا ﷺ در برخورد با همسرانشان آیتی و نشانه ای از لطف و رحمت و شفقت بودند.

الأسود می گوید: از مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها پرسیدم: پیامبر خدا ﷺ در خانه چکار می کردند؟ ایشان گفتند: پیامبر در کارهای خانه شریک بودند، و چون وقت نماز می شد، به نماز می رفتند^(۳).

و همیشه همسرانشان را از خود راضی می کردند. و با سخنان شیرین و حرفهای زیبا با آنها شوخی می کردند و دلهای شان را شاد می کردند.

دوستی و عشق و محبت و علاقه پیامبر و همراهانشان نمادی است از سعادت و خوشبختی و محبت. روزی پیامبر ﷺ به همسر مهربانشان عائشه رضی الله عنها فرمودند: من خشم و رضایت تو را بخوبی احساس می کنم! عائشه گفت: یا رسول الله، چطور تشخیص می دهی من راضیم یا نه؟ فرمودند: وقتی راضی و خشنودی می گوئی؛ بله، سوگند به پروردگار محمد.

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۳) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

و اگر خشم گرفتی می‌گویی؛ بله؛ سوگند به پروردگار ابراهیم. مادر مؤمنان گفت: بله، کاملاً حق با شماست. سوگند به خدا، ای رسول الله، که نمی‌توانم جز با نام شما قهر کنم!^(۱)

یعنی اینکه محبت سرشار پیامبر قلب همسرانش را شیفته خود کرده بود، و آن عشق و علاقه‌ای ثابت و ماندگار بود و هرگز تغییری در آن صورت نمی‌گرفت. و در نهایت ناراحتی و عدم رضایت کوچکترین خشمی بر ذات پاک پیامبر ﷺ نمی‌توانست به دل‌هایشان راه یابد!

پیامبر آیتی از وفا و مهر بود. هرگز ایشان همسر اولشان خدیجه کبری را از یاد نبردند. و سالها پس از وفات خدیجه صورت و یاد او در قلب و دل پیامبر زنده بود.

خادم و شاگرد پیامبر ﷺ؛ حضرت انس می‌گوید: اگر برای پیامبر ﷺ هدیه‌ای می‌آوردند، می‌فرمود: این را برای فلانی که از دوستان خدیجه بود، ببرید.

این است جایگاه و مکانت زن نزد رسول خدا ﷺ، و این است احترام شایانی که اسلام برای زن به صورت قانون ثبت کرده است.

کجایند بوقهای تو خالی‌ای که صبح و شام با شعار آزادی زن گوش فلک را کر کرده‌اند؟ چرا گوشه‌ای از این معانی والا و مفاهیم برجسته را حلقه‌ی گوش‌هایشان نمی‌کنند؟^(۲)

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۲) اساسنامه‌ی روابط اجتماعی بر مبنای میثاق رابطه شوهر و همسری در خانه برقرار می‌شود. و در واقع هرچند این رابطه‌ی مقدس قویتر و پایدارتر باشد، بهمان اندازه استحکام جامعه پایدارتر و تزلزل‌های اخلاقی از آن دورتر خواهد بود.

پیامبر خدا ﷺ در سن ۲۵ سالگی با خدیجه دختر خویلد که بیوه زنی ۴۰ ساله بود ازدواج کردند. این ازدواج مبارک ۲۵ سال دوام داشت، که پس از آن خدیجه در سن ۶۵ سالگی، رسول خدا را که مردی ۵۰ ساله بود تنها گذاشته، به پیک حق لبیک گفت و بدیار باقی شتافت.

خدیجه پا به پا همراه و همگام پیامبر خدا در دعوت و تلاش او شریک بود. و پیامبر اکرم ﷺ برای او احترام و مکانت شایانی قائل بودند، و او را بسیار دوست داشتند. و هرگز در زندگی خدیجه با خانمی دیگر - هر چند عرف و تقالید چندزنی جامعه‌ی آنروز بدو فشار می‌آورد - ازدواج نکردند.

و در شرافت و بی‌مثالی و نمونگی این ازدواج همین بس که خدیجه اولین کسی بودند که به رسالت پیام آور توحید حضرت رسول اکرم ﷺ ایمان آوردند.

چه ابله‌اند و نادان آن کوردلان و بیمار ضمیرانی که پیامبر خدا را به خاطر ازدواجهای متعددشان زیر سؤال می‌برند!..

در حقیقت محمد جوان تنها با یک بیوهی ۴۰ ساله ازدواج کردند. و آن کسی که ازدواجهای متعدد کرد پیامبری است ۵۰ ساله!!..

این کوردلان حقود و کینه توز تاکنون درک نکرده‌اند که سن ۵۰ سالگی سن ازدواجهای شهوت نیست! عمری است که انسان دیگر تمایل زیادی به ازدواج و تجدید فراش ندارد. ولی پیامبر خدا ﷺ هدفی بسیار عظیم و بزرگ برای ساختن جامعه‌ی بشریت را دنبال می‌کرد. و ازدواجهای او در آن جامعه‌ی نوسازی که پیامبر خشت اصلاح آن را بدوش می‌کشید، هر یک از برای رسیدن به مقصدی خاص چون: دعوت قبایل مختلف عرب به اسلام، اصلاح و همبستگی و برقراری وحدت اجتماعی در بین قبائل مختلف، تربیت دعوتگرانی که مسائل دینی مربوط به خانمها را همراه با تصویری از الگوی زندگی خانوادگی به آیندگان منتقل سازند، در کنار ترسیخ معانی تکافل اجتماعی و سرپرستی بیوه‌زنان و خانمهای بی‌سرپرست و... به مؤمنان و به بشریت، بوده است.

در زندگی خانوادگی پیامبر خدا ﷺ آیت وفاست!

محبت و دوستی و وفا رنگ و بو، و ساز و برگ خانه‌ی پیامبر اکرم ﷺ بود. ورق زدن زندگی شخصی این نمونه و الگوی بی‌مانند انسانیت نیاز به سالها وقت دارد. چرا که هر لمحّه او درسی است عمیق، و هر درس او مدرسه‌ی است از اخلاق و سازندگی، که در فهم آن کتابها می‌توان نگاشت.

تنها در این چند خط به یک نشانه از وفای او با همسر اولشان خدیجه کبری اشاره می‌کنیم:

عائشه تنها دختری است که پیامبر خدا ﷺ برای قدرشناسی از بهترین یار و وزیر و مستشار خود ابوبکر صدیق، آن کسی که خداوند از بالای عرش عزت و شرف خویش او را به عنوان دوست و همراه پیامبر به تاریخ معرفی نمود [التوبه: ۴۰]، با دختر او ازدواج کرد، تا مسئولیت نقل مباشر مسائل فقهی و شرعی خانه و خانواده را به مسلمانان به عهده گیرد. و این بانوی بزرگوار به بهترین وجه در زمان آن حضرت و پس از رحلتشان ادای واجب نمودند، و مسلمانان از این مادر خود به نام "بانوی دانشمند اسلام" یاد می‌کنند.

با وجودی که عائشه در پیش پیامبر بسیار عزیز و گرامی بود، و آن حضرت او را با عشق و علاقه‌ی خاصی با نامها و صفتهایی دلربا چون؛ حمیرا - "سرخ گونه" - صدا می‌کردند، و آخرین لحظات عمر مبارکشان را نیز در کنار او سپری نمودند، از وفای آن حضرت به خدیجه رشک می‌بردند. همین عائشه که در قلب پیامبر خدا ﷺ از چنین جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند، تصاویری بسیار گویای محبت و عشق و علاقه از وفای آن حضرت منعکس می‌فرمایند:

عائشه می‌گوید: مرا به حال هیچ کس رشک نمی‌آمد، مگر خدیجه که پیامبر همیشه از او یاد می‌کرد. توجه داشته باشید، که از وفات خدیجه سالها می‌گذرد، و هنوز پیامبر آنگونه از او نام می‌برد که همسران آن مقام به حالش رشک می‌برند!...

در روایتی از عائشه آمده است: از هیچ زنی آنقدر غیرتم نیامد که از خدیجه! کسی که سالها قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ وفات کرده بود. چونکه رسول الله ﷺ بسیار از او یاد می‌کردند، و خداوند به پیامبرش دستور داده بود تا به او مژده‌ی کاخی از جواهرات در بهشت بدهد. و هرگاه گوسفندی سرمی‌بریدیم رسول اکرم ﷺ به همه‌ی دوستان خدیجه تا نیازشان برآورده می‌شد گوشت هدیه می‌کردند. (بخاری ۴ / ۲۳۰)

شاگرد با وفای رسول خدا؛ عائشه می‌گوید، احیانا از شدت اظهار محبت رسول خدا به خدیجه کمی دلخور می‌شدم و می‌گفتم:.... انگار در دنیا هیچ زنی جز خدیجه نبود! آن حضرت شروع می‌کردند به تعریف کردن از خدیجه، و اینکه ایشان چنین و چنان بودند، و فرزندان من از او هستند. (بخاری ۴ / ۲۳۱)

مادر مؤمنان؛ عائشه روایت می‌کند: روزی هاله دختر خویند - خواهر خدیجه - اجازه خواست. پیامبر با شادی از جایشان برخاستند و گفتند: خدای من هاله است! من از این برخورد پیامبر بسیار غیرتم آمد. گفتم: چقدر اسم همین پیره زن قریشی که سالهاست مرده را می‌بری، خداوند بهتر از او را به شما داده است! (مسلم ۷ / ۱۳۴)

پیامبر این اعتراضها و پرخاشهای غیرت همسرانش را با لبخند جواب داده می‌فرمودند: روزی که همه به من کفر ورزیدند خدیجه به من ایمان آورد. روزی که همه مرا دروغگو خواندند، خدیجه بود که حرم را پذیرفت. روزی که مردم مرا از همه چیز منع کردند، خدیجه بود که مرا شریک مالش کرد. (استیعاب ۴ / ۲۷۹ و الاصابه ۴ / ۲۷۵).

روزی پیرزنی به نام "حسانة المزنیه" به دیدن‌مان آمد. پیامبر با خوشروئی از او پذیرائی کرد، و با او نشست و مشغول گفت و شنود شد. از رسول خدا ﷺ پرسیدم: این پیرزن کیست؟ فرمودند: ایشان از دوستان خدیجه بودند!!..

آیا وفا و محبت و دوستی بیشتری سراغ دارید؟!.. (روح و روان و جان و مالمان فدای تو ای پیامبر محبت و وفا. و ای نمونه و الگوی انسانیت)

بشنو این قصه را و دریاب عمق حکایت وفا و انسانیت الگوی والای بشریت را:

ابوالعاص داماد پیامبر خدا - شوهر دخترشان زینب - که در صف کافران در معرکه "بدر" شرکت کرده بود به اسارت مسلمانان درآمد. همسر او زینب که در آن هنگام هنوز در مکه بود مبلغی مال همراه با گردنبندی که مادرش "خدیجه" در شب ازدواجش به او هدیه کرده بود را برای رهائی شوهرش به مدینه فرستاد. پیامبر خدا ﷺ پس از دیدن آن گردنبندی که پس از سالها هنوز آنرا به خاطر داشت، ۲۵ سال سعادت و خوشبختی در کنار خدیجه بیادش آمده، بی اختیار شروع کرد به گریستن. سپس از یاران با وفایش که چون پروانه دور شمع نبوت او جان می‌دادند اجازه خواست تا گردنبند را برگرداند. همه‌ی آن پروانه‌های محبت با کمال سعادت رضایت دادند. و آن حضرت گردنبند - یادگار خدیجه کبری - را به دخترشان بازگرداندند. (الاصابه ۴/ ۳۰۶، الاستیعاب ۴/ ۳۰۵).

از تصاویر پرفروغ وفای این شوهر نمونه و الگو همین بس که او در حالی چشم از جهان فرو بست و به پیک حق لبیک گفت که سرش در آغوش همسرش مادر مؤمنان؛ عائشه صدیقه - بانوی دانشمند اسلام - بود. و در کلبه‌ی درویشی همسرش نیز دفن گردید.

وفا در زندگی... و وفا در وفات... و وفا پس از وفات...

الهی .. بار الها.. جان ما در راه آن انسان کامل؛ الگوی وفا از ما بستان، و در رکاب او ما را برانگیز، و در کنار او در بهشت برین جایمان ده...

از جمله اساسنامه‌های این دین برای استحکام روابط خانوادگی:

خداوند متعال به مؤمنان دستور می‌دهد: ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹] «و با زنان خود بطور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید».

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد. و من از تمامی شما برای خانواده‌ام بهترینم. (ترمذی ۵/ ۷۰۹، ابن ماجه ۱/ ۶۳۹)

و همچنین فرمودند: از کاملترین مؤمنان در درجه‌ی ایمان خوش اخلاقترین آنها، و مهربانترینشان برای خانواده‌هایشان هستند. (ترمذی ۵/ ۹)

و همچنین می‌فرمودند: خوش اخلاقترین مؤمنان و بهترین و خوش برخوردترین آنها با همسرانشان، کاملترین آنها در ایمانند. (ابن ماجه ۱/ ۶۳۶، ترمذی ۳/ ۴۶۶)

در این باره همین بس که بشنویم عبدالله فرزند عمر چگونه جایگاه و مکانت زن و همسر را در جامعه‌ی پیامبر اکرم ﷺ برای ما به تصویر می‌کشد.

ایشان می‌گویند: در زمان پیامبر خدا ﷺ از تند سخن گفتن و کمترین حرکتی که احیاناً باعث رنجش خانمهایمان شود بشدت هراس داشتیم. تا مبدا آیاتی از قرآن نازل شود و ما را مورد بازخواست قرار دهد. (بخاری ۶/ ۱۴۶)

درس سی و دوم:

عدالت پیامبر خدا ﷺ

اسلام مکتب عدل و انصاف و دادگری است. مکتبی است که همواره در کنار مظلوم است تا حقش را از ظالم بگیرد، و خود از ظلم و ستم و استبداد و دیکتاتوری بیزار است. این آخرین دیانت آسمانی پیروانش را بر عدل و انصاف تربیت می‌کند. پروردگار یکتا می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [النحل: ۹۰]

«به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم‌گری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان‌های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست]». و همچنین آفریدگار یگانه می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با قومی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشانند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است! و از (معصیت) خدا پرهیزید، که از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است!»

عدالت اسلامی قانون را بر تمام افراد جامعه بطور یکسان اجرا می‌کند. و همه مردم حتی اگر دختر رسول خدا ﷺ باشد، در برابر قانون خدا برابرند.

در روایات تاریخی آمده است که خانمی از اشرافیان «بنی مخزوم» سرقت کرد. قریشیان بسیار پریشان شدند، و به فکر افتادند تا سزای او را که از خانواده‌های اشرافی است بگونه‌ای تخفیف دهند. و خواستند نزد پیامبر خدا ﷺ در حق او شفاعت کرده، حد سرقت را از او دفع کنند. کسی جرأت نمی‌کرد در این باره با رسول الله ﷺ صحبت کند. با خود گفتند: کسی جز اسامه بن زید که بسیار نزد پیامبر عزیز و محبوب است جرأت چنین کاری ندارد. چون آن زن را خدمت پیامبر ﷺ برای دادخواهی آوردند؛ اسامه بن زید درباره او با پیامبر

صحبت کرد. پیامبر خدا ﷺ بسیار برآشفته خشمگین شدند، و چهره مبارکشان از شدت ناراحتی و خشم سرخ گشت. سرش داد زد: آیا در حدی از حدود الهی شفاعت می‌کنی؟ (یعنی باعث تعطیلی آن می‌شوی!).

بعد از ظهر همان روز پیامبر خدا ﷺ در بین یارانش ایستاده، پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: آنچه باعث هلاک و بربادی ملت‌های پیش از شما شد، این بود که چون اشرافیان سرقت می‌کردند از آنها درمی‌گذشتند، و اگر فقیر و ناتوانی دست به سرقت می‌زد قانون را بر او اجرا می‌کردند. سوگند به پروردگاری که جانم در اختیار اوست اگر فاطمه دخترم دزدی کند دستش را قطع می‌کنم^(۱).

این است عدالت پیک آسمان که در برابر قانون همه برابرند، عدالت الهی بین اشرافیان و پابرهنه‌ها، و بین ثروتمندان و مستمندان، و بین پادشاه و رعیت هیچ فرقی قائل نیست، همه در مقابل ترازوی حق و عدالت مساویند.

اگر بخواهیم عدالت پیامبر خدا ﷺ را به تصویر کشیم، نیاز به نوشتن هزار جلد کتاب خواهیم داشت، در اینجا تنها به چند مثال از عدالت و دادخواهی او اشاره می‌کنیم:

نعمان بن بشیر می‌گوید: پدرم به من هدیه‌ای داد. مادرم پرخاش کرده گفت: من تا رسول خدا ﷺ این کار را تأیید نکند راضی نمی‌شوم. پدرم نزد رسول الله ﷺ رفته گفت: من به فرزندم هدیه‌ای داده‌ام، ولی مادرش راضی نمی‌شود مگر اینکه شما رضایت دهید!

آن حضرت ﷺ پرسیدند: آیا به سایر فرزندان هدیه‌های مشابهی داده‌ای؟! گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمودند: از خداوند بترسید، و بین فرزندان عدالت را رعایت کنید.

پدرم بازگشته هدیه‌اش را پس گرفت^(۲).

و در روایتی آمده که پیامبر خدا ﷺ از او پرسیدند: آیا پسران دیگری نیز داری؟ گفت:

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

آری. فرمودند: آیا به همه هدیه‌هایی مثل این داده‌ای؟ گفت: خیر. فرمودند: پس من بر چیزی که در آن ظلمی باشد گواهی نمی‌دهم^(۱).

روزی پیامبر خدا ﷺ اموالی را بین مردم تقسیم می‌کردند، ذوالخویصره تمیمی آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ عدالت را رعایت کن!

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: وای بر تو! اگر من عدل و انصاف را رعایت نکنم، پس چه کسی عدالت را رعایت خواهد کرد؟ اگر من به عدالت رفتار نکنم هلاک و برباد شده‌ام^(۲).

پروردگار عالم پیامبر و فرستاده خود را بر بهترین صفات نمونه تربیت داده، او را سرور دو جهان قرار داده، و امین و وحی خود نموده، آیا هرگز گمان می‌رود چنین شخصی تار مویی از عدالت و داد منحرف شود؟!

چگونه امکان دارد ایشان عدل نورزند در حالیکه خودشان می‌فرمایند: دادگران و عدالت پیشه‌گان در روز قیامت بر منبرهایی از نور قرار دارند. آنهایی که در دستورات و در خانواده‌هایشان و در هر آنچه مسئولیتی را به عهده دارند عدالت را رعایت می‌کنند^(۳).

پیامبر در خانه نیز نمادی از عدل و انصاف بودند. عدل و انصاف را بصورتی مثالی و نمونه در بین همسرانشان بجا می‌آوردند. هر آنچه داشت از مسکن و مال و ثروت را به صورت متساوی بین آنها تقسیم می‌کردند، و قتشان را نیز با رعایت انصاف و عدالت بین آنها تقسیم کرده بودند، هر شب را نزد یکی از آنها می‌گذراندند. برای هر یک از همسرانش اتاقی ساخته بودند. و اگر به سفر می‌رفتند بین آنها قرعه کشی می‌کردند، و قرعه بنام هر کس آمد در سفر شرف همراهی آنحضرت نصیبش می‌شد. در روزهای آخر عمر مبارکشانش؛ هنگامی که بیماری بر ایشان شدت گرفته بود نیز بطور تساوی بین اتاقهای همسرانشان منتقل می‌شدند. و وقتی همسرانشان احساس کردند، نقل و انتقال بر آن حضرت با شدت بیماریش

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۳) به روایت امام مسلم.

مشکل است، و می‌دانستند که آن حضرت میل دارند در خانه عائشه بستری شوند، همه مادران مؤمنان به آن حضرت اجازه دادند تا در خانه عائشه تیمارداری شوند.

و ایشان لحظات آخر زندگی مبارکشان را در خانه عائشه دختر یار غارشان؛ ابوبکر صدیق گذراندند. و در حالیکه سرشان در آغوش مادر مؤمنان، بانوی دانشمند اسلام؛ عائشه بود جان به جان آفرین تسلیم گفته به پیک حق لبیک گفتند..

و با وجود اینکه نهایت عدالت و انصاف را مراعات می‌کردند، و تاریخ زندگی ایشان صفحه‌ایست گویا از عدل و داد و انصاف آن حضرت، باز هم دستان پوزش بدرگاه حق دراز کرده، در کمال تواضع و فروتنی و خاکساری به درگاه خداوند می‌فرمودند: بارالها! این نهایت مراعات تقسیم و انصاف است در آنچه در توان من است، و مرا سرزنش و بازخواست مکن در آنچه در دستان توست و مرا توان رسیدن به آن نیست^(۱).

و رسول خدا ﷺ به شدت کسانی را که بیش از یک همسر دارند، و به یکی بیش از دیگران اهتمام می‌ورزند برحذر داشته فرموده‌اند: کسی که دو همسر دارد، و به یکی بیش از دیگری تمایل نشان می‌دهد، روز قیامت در حالیکه یک طرف بدنش کج - و فلج - است حاضر می‌شود^(۲).

(۱) به روایت امام ابو داود سجستانی، و امام ترمذی. نگا: اخلاق النبی (ﷺ) فی القرآن والسنة ۳ / ۱۲۷۱.

(۲) به روایت امام مسلم نیشابوری.

درس سی و سوم:

وفاء رسول الله ﷺ

اسلام دین وفا و احترام عهد و پیمانها و میثاقهاست. پروردگار یکتا می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ [المائدة: ۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمانها (و قراردادها) وفا کنید!»

و می فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴]

«و به عهد و پیمان وفا کنید، زیرا [روز قیامت] درباره پیمان بازخواست خواهد شد.»

و در سوره مبارکه رعد تلاوت می کنیم:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ [الرعد: ۲۰]

«آنها که به عهد الهی وفا می کنند، و پیمان را نمی شکنند...»

و پیامبر خدا ﷺ می فرماید: اگر کسی با مردمی عهد و پیمانی داشت؛ تا بسر آمدن وقت آن عهد و پیمان حق ندارد هیچ گره‌ای را بگشاید، و یا آنرا محکم کند، مگر اینکه بطور دو جانبه آن عهد و پیمان را بر هم زنند^(۱).

و چون دو سفیر مسیلمه کذاب نزد آن حضرت آمدند، و با آن روش زشت آن حرفهای بسیار پلید خود را بر زبان راندند، آن حضرت ﷺ فرمودند: اگر نه این بود که پیک کشته نمی شود، گردنهایتان را می زدم. و از آن روز این برای مردم یک سنت و قاعده شد که سفیر یا پیک نباید کشته شود^(۲).

تصاویر وفای آن حضرت ﷺ در پابندی به معاهداتش با کفار بیش از آن است که بتوان در این مختصر گنجانید، تنها به چند مثال اشاره می کنیم.

در قصه حدیبیه پیامبر در حال نوشتن بندهای پیمان صلح با سفیر قریش؛ سهیل بن عمرو،

(۱) به روایت امام ابو داود سیستانی، و امام ترمذی.

(۲) به روایت امام ابو داود سجستانی.

بودند. و از بندهای این پیمان‌نامه این بود که؛ هر مردی از سوی قریش به پیامبر بپیوندد اگر چه مسلمان باشد، آن حضرت ملزم است او را به قریش تسلیم کند.

و در حالیکه دیگر بندهای صلح با قریشیان نوشته می‌شد، بناگاه «ابو جندل» پسر «سهیل بن عمرو»، در حالیکه غل و زنجیر بر دست و پایش بود، از پایین شهر مکه فرار کرده، خود را در بین مسلمانان انداخت. سهیل برآشفته داد زد: ای محمد! این اولین موردی است که باید بدان پایبند باشی، و او را به ما برگردانی.

پیامبر ﷺ فرمودند: هنوز پیمان نامه امضاء نشده است.

او گفت: پس هرگز با شما در هیچ موردی پیمان صلح نمی‌بندم. رسول الله ﷺ که می‌دانست با بازگرداندن یک مسلمان نزد کافران چه شکنجه‌ها و مشکلاتی در انتظار او خواهد بود از سهیل خواهش کرده فرمود: این مورد را برای من بگذار. سهیل: نخیر، من او را به تو نمی‌بخشم.

پیامبر: بله، چنین کن.

سهیل: هرگز، چنین نخواهم کرد.

و ابو جندل با صدای بلند داد می‌زد: ای مسلمانان! آیا پس از اینکه خودم را به شما برادران مسلمانم رسانده‌ام، اجازه می‌دهید مرا به کافران تسلیم کنند تا در دینم مورد فتنه و شکنجه قرار گیرم؟!

پیامبر اکرم ﷺ با دلی آزرده و قلبی رنجور، در این لحظاتی که بر ایشان بسیار سخت بود، با دورنگری خود چشم به آینده دوخته بودند، به ابو جندل تسلی داده فرمودند: ای ابو جندل! صبر و شکیبایی پیشه کن، و اجر و پاداشت را از خداوند بخواه، و بدانکه خداوند برای تو و سایر مستضعفان گشایش و راه نجاتی فراهم خواهد کرد. عذر ما را نیز بپذیر که ما با این ملت صلح و پیمانی را امضاء کرده‌ایم، و ما به آنها عهد و پیمانهای داده‌ایم، و آنها عهد و پیمان خدا را به ما داده‌اند، و ما به آنها خیانت نمی‌کنیم^(۱).

(۱) به روایت امام بخاری.

مدتی بعد از این حادثه ابوبصیر یکی از تازه مسلمانان قبیله ثقیف که هم پیمان قریش بودند، توانست از بین قریش فرار کرده خود را به مدینه نزد پیامبر خدا ﷺ برساند. قریش دو سرباز به مدینه فرستاد تا او را بازگردانند. پیامبر خدا ﷺ نیز به موجب پیمان صلح حدیبیه او را به آنها تسلیم کرد.

با وجود اینکه در ظاهر این عهدنامه ظلمی آشکارا در حق مسلمانان بود، ولی پیامبر خدا ﷺ در کمال وفا به تمام بندهایی که بر آن اتفاق کرده بود پایبند بود و عهد و پیمانش را احترام می گذاشت.

و از تصاویر وفای آن حضرت ﷺ به میثاق نامه‌اش با کفار می توان به روایت «براء» اشاره کرد، ایشان آورده‌اند که چون پیامبر خدا ﷺ قصد عمره کرد، رسولی نزد مردم مکه فرستاد تا از آنها اجازه ورود به شهر بگیرد.

آنها نیز شرط کردند که حق ندارد بیشتر از سه شب در مکه بماند، و حق ندارد همراه خود اسلحه سنگین (جز شمشیر و کمان) داشته باشد، و حق ندارد کسی را به دین خودش دعوت کند.

این شرط را بین مسلمانان و قریش، علی بن ابی طالب می نگاشتند. او نوشت: این اتفاقی است بین محمد رسول الله و...

آنها گفتند: اگر می دانستیم تو رسول خدا هستی، جلویت را نمی گرفتیم و پیرویت می کردیم. ولی بنویس: این اتفاقی است بین محمد بن عبدالله و ...

رسول الله ﷺ فرمودند: سوگند بخدا که من محمد بن عبدالله هستم، و سوگند بخدا که من رسول الله هستم.

سپس به حضرت علی فرمودند: کلمه «رسول الله» را پاک کند. حضرت علی که این زورگوئی و قلدری مشرکان را نمی توانست تحمل کند، برآشفته گفت: سوگند بخدا که هرگز آنرا پاک نمی کنم.

پیامبر ﷺ فرمودند: به من نشان بده کجا نوشته‌ای. حضرت علی نوشته را جلوی پیامبر

خدا ﷻ گذاشتند، آن حضرت با دستان مبارکشان کلمه «رسول الله» را پاک کردند. و چون پیامبر خدا ﷻ داخل مکه شد و روزهای مورد اتفاق پایان یافت، کافران نزد حضرت علی آمده گفتند: به رفیقت بگو که بیرون شود. حضرت علی سخن آنها را به پیامبر اکرم ﷺ رسانید. آن حضرت ﷻ فرمودند: آری! و از مکه خارج شدند^(۱).

رسول الله ﷻ آنگونه که با آنها عهد و پیمان بسته بودند تنها سه روز در مکه مانده، سپس بیرون شدند.

آن حضرت به شدت از خیانت و پیمان شکنی نفرت داشتند، و مسلمانان را از خیانت ورزیدن، و بی وفائی به عهد و پیمان شکنی بر حذر داشته می فرمودند: اگر کسی به مردی امان داد، سپس او را کشت، من از قاتل بیزارم، اگر چه مقتول کافری باشد^(۲). و آن حضرت ﷻ فرمودند: هیچ ملتی پیمان شکنی نکردند، مگر اینکه قتل و غارت در بین آنها منتشر شد^(۳).

و پیامبر خدا ﷻ از خیانت که ضد وفا و عهد باشد به خداوند متعال پناه می جست، و می فرمودند:... بارالها! من به تو پناه می برم از خیانت، که آن زشت ترین چیزی است که در سینه ها پنهان است^(۴).

و آن حضرت ﷻ خیانت و پیمان شکنی را حرام شمرده، و فرموده اند: هر خائن و پیمان شکنی را پرچمی است روز قیامت که بدان شناخته می شود^(۵).

و بارها به صراحت اعلام داشته که او هرگز عهد و پیمانی را نمی شکند، و می فرمودند:

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام نسائی، و البانی حدیث را صحیح دانسته.

(۳) به روایت امام حاکم، و آنرا بر شروط امام مسلم صحیح دانسته، و البانی نیز روایت را صحیح ارزیابی کرده است.

(۴) به روایت امام ابو داود سیستانی، و امام نسائی، و البانی آنرا حسن ارزیابی کرده است.

(۵) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

من هرگز عهد و پیمانم را زیر پا نمی‌گذارم^(۱).

(۱) به روایت امام ابو داود سیستانی، و امام احمد، والبانی آنرا صحیح ارزیابی کرده است.

درس سی و چهارم:

گذشت پیامبر اکرم ﷺ

خداوند پیامبرش را نمادی از عفو و بخشش و گذشت قرار داده، برای هدایت و رستگاری بشریت فرستاد. و به او امر کرد از مردم درگذرد:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن!»
و همچنین او را ارشاد نمود:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۱۳]

«پس تو از آنها درگذر و (کار بدشان را) عفو کن، که خدا نیکوکاران را دوست می دارد».

رسول الله ﷺ عفو و بخشش را دوست می داشت، و در سیمای او گذشت موج می زد. و بازخواست و سرزنش و ملامت آخرین دوایی بود که تا مجبور نمی شد آنها بکار نمی گرفت. سیرت آن حضرت ﷺ و زندگی مبارکشان تجسمی است از عفو و بخشش و درگذشت و غفران، و آنچه در فتح مکه، جهان شاهد آن بود نمونه ای است از اقیانوس بی ساحل عفو این رسول هدایت و رشادت.

از جمله تصاویر زیبای عفو آن حضرت این روایت شاگرد نمونه مدرسه رسالت؛ ابوهریره رضی الله عنه است. ایشان آورده اند: پیامبر گشتی را به سوی «نجد» گسیل داشت. سربازان پیامبر مردی از «بنی حنیفه» که «ثمامه پسر اثال» نام داشت، و کدخدای مردم یمامه بود را اسیر کرده، به ستونی از ستونهای مسجد بستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد او آمده پرسید: ای ثمامه! چه می گوئی؟

او گفت: از من جز خوبی نخواهی دید؛ اگر مرا بکشی بدان که خونخواهانی دارم، و اگر رها سازی، مرد شکرگذاری را رها ساخته‌ای، و اگر مال و ثروت می‌خواهی، آنچه دلت می‌خواهد بخواه تا بپردازم.

پیامبر خدا ﷺ او را رها کرده تشریف بردند. در روز بعد به او سری زده فرمودند: ای ثمامه، برای گفتن چه داری؟

او گفت: آنچه گفته بودم. اگر بکشی، خونم به‌در نخواهد رفت و خونخواهانی دارم. و اگر منت نهاده ببخشی، شکرگذاری را بخشیده‌ای، و منت ارج نهاده خواهد شد. و اگر مال و ثروت می‌خواهی آنچه دلت می‌خواهد بخواه تا به تو پرداخته شود.

پیامبر بدون اینکه به او جوابی دهد، او را رها کرده تشریف بردند. در روز سوم تشریف آورده فرمودند: ای ثمامه، حرفی برای گفتن داری؟ او گفت: آنچه گفته بودم. اگر ببخشی شاکری را بخشیده‌ای، و اگر بکشی صاحب خونی را کشته‌ای، و اگر مال بخواهی آنچه خواسته‌ای به تو پرداخت خواهد شد.

رسول الله ﷺ بدون اینکه تعلیقی بزنند دستور دادند او را آزاد کنند.

هدف از بستن او در مسجد این بود که او رفتار مسلمانان و اخلاق و کردار آنها و نحوه عبادتشان را به چشمان خود ببیند، سپس با اراده و آزادی کامل خود تصمیم بگیرد. و این هدف به ثمر رسید:

اثامه فوراً به نخلستان نزدیک مسجد رفت، و پس از اینکه خودش را شست و پاک کرد، دوباره به مسجد بازگشت. و خدمت رسول هدایت، زانو زده گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ (گواهی می‌دهم که معبودی نیست مگر الله یکتا، و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست)، ای محمد! سوگند بخدا که در روی زمین از چهره کسی به اندازه چهره شما نفرت نداشتم، و امروز چهره شما محبوبترین و عزیزترین چهره در دلم است. سوگند بخدا که از هیچ دینی چون دین شما نفرت نداشتم، و امروز دینت عزیزترین دین نزد من است. سربازان شما مرا در راه عمره دستگیر کردند، حالا چه دستور

می‌فرمائید؟

اثامه به خاطر اینکه مردم نگویند او زیر فشار اسارت، یا به خاطر نجات جان خود، ایمان آورده، با وجود قناعتی که به اسلام پیدا کرده بود، تا هنگام آزادی کامل ایمانش را اعلام نکرد! پیامبر با آغوشی باز از او استقبال کرده بدو مژده‌ها داده، دستور دادند تا برنامه عمره‌اش را کامل کند.

و چون اثامه به مکه رسید، و قریشیان نور ایمان را در سیمای او دیدند، با تعجب پرسیدند: آیا گمراه شده‌ای و دین نیاکانت را ترک کرده‌ای؟!

او با افتخار سری بالا زده گفت: خیر، بلکه هدایت یافته با رسول الله ﷺ مسلمان شده‌ام. و سوگند بخدا که از «یمامه» یک دانه گندم به شما نخواهد رسید، مگر اینکه پیامبر اکرم ﷺ اجازه فرمایند^(۱).

آری! بنگر چگونه عفو و بخشش قلبهای فولادی را ذوب می‌کند، و چگونه ابرهای تاریک و کبود کفر و شرک را از دلها کنار می‌زند، و چگونه قفلهای کینه و بغض و نیرنگ را از سینه‌ها می‌گشاید، و چگونه تاریکیهای کفر و گمراهی و شرک را با نور ایمان و اخلاص از دلها می‌زداید..

و از تصاویر بخشش آن حضرت ﷺ، گذشت او از آن زن مکار و حيله‌گر یهودی است که گوشت زهراگین بخورد آن حضرت داد تا او را بکشد. و چون پیامبر از این توطئه جان سالم بدر برد، از دشمنی که قصد جانش داشت و بدترین خیانت را در حق او روا داشته بود، درگذشت و او را بخشید! ولی خباثت و نیش این زن عقرب صفت باعث شد یکی از یاران آن حضرت ﷺ بنام «بشر پسر براء بن معرور» به زهر کین او به شهادت رسد. و از آن زن به حکم عدالت قصاص به عمل آمد.

و از این تصاویر روایتی است از جابر رضی الله عنه، ایشان می‌گویند: در گشتی با پیامبر خدا ﷺ به سوی منطقه «نجد» همراه بودم. در راه برگشت در دره‌ای پر از درختان خاردار برای

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

استراحت فرود آمدیم. هر یکی از ما سایه درختی پیدا کرده زیر آن دراز کشید. پیامبر خدا ﷺ نیز در یک ناحیه درختی یافته، شمشیرش را به آن آویزان کرده، در سایه آن درخت دراز کشیده خوابیدند.

جابر می‌گوید: از شدت خستگی همه بخواب سنگینی فرو رفتیم. ساعتی نگذشته بود که صدای رسول خدا ﷺ را شنیدیم که ما را می‌خواند. بسرعت خود را نزد آن حضرت رسانیدیم. دیدیم مردی دهاتی ذلیل و خوار در آنجا نشسته است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: وقتی من خواب بودم این مرد شمشیر مرا گرفته، برویم کشید. چون چشمانم را باز کردم، او را دیدم که شمشیر کشیده بالای سرم ایستاده است. به من گفت: حالا چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ به او گفتم: الله! و حالا خودتان می‌بینید که چگونه در اینجا نشسته است.

سپس پیامبر او را بخشید و به سزای خیانتش نرسانید^(۱).

(۱) به روایت امام بخاری.

درس سی و پنجم:

جود و سخاوت پیامبر ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ در همه چیز نمونه و اسوه و الگو بودند، جود و سخاوت و کرم و بخشش او را قلم نمی‌تواند تصویر کشد، و حتی خیال ما مردمان این زمانه را توان تصور آن نیست. جود و سخاوت او در تمامی لایه‌های زندگی بی‌مانند بود. او را در جود و کرم مثالی نیست. و بالاترین درجه سخاوت بخشیدن جان در راه خداوند است، که جان را نزد پیامبر در مقابل راه خدا هیچ ارزشی نبود.

پیامبر در راه خدا یلی شجاع و دلیر بود که کسی را توان وصف شجاعت او، و یا ایستادن در صف او نیست، او جانش را برای خدا قربان کرده بود، و در معرکه‌ها از همه به دشمن نزدیکتر بود.

در نشر علم و دانش نهایت سخاوت را داشت. یارانش را از آنچه خداوند بدو آموخته بود می‌آموخت. و همیشه سعی می‌کرد به آنها همه معانی خیر و نیکی را بیاموزاند، و در آموزش آنها نهایت نرمی و شفقت و مهر را داشت. و می‌فرمود: خداوند مرا سخت‌گیر نفرستاده، او مرا معلمی آسان و نرم‌خو فرستاده^(۱).

و می‌فرمودند: من چون پدری برای شما هستم تا آنچه نیاز دارید را به شما یاد دهم^(۲). و چون کسی از آن حضرت چیزی می‌پرسید، همراه با جواب سؤالش آنچه احیاناً طرف نیاز داشت و در ذهنش نبود که بپرسد را نیز از باب سخاوت و کرم در نشر علم بدو می‌آموخت. روزی کسی از پاکی آب دریا پرسید. ایشان جواب دادند: آب دریا پاک است و مرده‌اش حلال^(۳).

وقت پیامبر و زندگی و راحتی او در خدمت آسایش و نیازهای مردم بود، او تمام وقتش در پی برآوردن حاجات و نیازهای افراد جامعه بود. کافی است بدانی که دخترکی کنیز

(۱) به روایت امام مسلم.

(۲) به روایت امام احمد، و امام ابوداود، و البانی آنرا حسن ارزیابی کرده.

(۳) به روایت امام احمد و اصحاب سنن.

می توانست دست پیامبر را گرفته هر جا دلش بخواهد او را ببرد تا مشک‌ش را برطرف سازد^(۱).

و کافی است در باب جود و سخاوت و کرم رسول خدا ﷺ به گزارش جابر بن عبدالله گوش دهی که آورده‌اند: هرگز از پیامبر چیزی خواسته نشد که ایشان بگوید: نه^(۲).

گویا در لغت نامه پیامبر خدا ﷺ کلمه «نه» اصلاً وجود نداشت.

خادم رسول الله ﷺ: انس بن مالک، می‌گوید: هیچ کسی از پیامبر چیزی نخواست مگر اینکه آنرا به او بخشید. مردی نزد پیامبر آمد، و ایشان رمه‌ی گوسفندی که فضای بین دو کوه را پر کرده بود را به او بخشید. آن مرد نزد قوم خود رفته گفت: ای مردم ایمان بیاورید، محمد چون کسی که هرگز از فقر و ناداری نمی‌ترسد به مردم می‌بخشد^(۳).

برای رسول الله ﷺ هدایت و رستگاری فرد فرد جامعه ارزش داشت. نزد او دنیای فانی در مقابل ایمان یک فرد پیشیزی ارزش نداشت. و به یارانش می‌فرمود: اگر خداوند کسی را به دست تو هدایت دهد از دنیا و هر آنچه در آن است برای تو با ارزشتر است.

انس می‌گفت: چه بسا افرادی فقط برای دست یافتن به دنیا ایمان می‌آوردند. ولی قبل از اینکه همان روزشان بسر رسد، غنچه اسلام در دل‌هایشان شگفته می‌شد، و ایمان و اسلام در دل‌هایشان از دنیا و هر آنچه در آن است با ارزشتر می‌گشت..

پیامبر خدا ﷺ پس از غزوه حنین به صفوان بن امیه سیصد سر حیوان بخشید. صفوان بعدها می‌گفت: سوگند به خدا که پیامبر به من چیزهایی بخشید، و من در دنیا از کسی چون او نفرت نداشتم، و او - با سخاوت و کرمش قلبم را شستشو داد - تا جایی که در دنیا کسی چون او برایم عزیز نبود^(۴).

(۱) به روایت امام ابن ماجه، البانی حدیث را صحیح دانسته.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۳) به روایت امام مسلم.

(۴) به روایت امام مسلم.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: پیامبر خدا ﷺ سخاوتمندترین و خیرخواه‌ترین انسانها بود. و در ماه رمضان؛ چون جبریل علیه السلام برای قرآن خوانی نزد او می آمد از هر وقت دیگری سخاوتمندتر می شدند. پیامبر در سخاوت و نیکی از نسیم وزان نیز سخاوتمندتر و با صفاتر بودند^(۱).

جبیر بن مطعم آورده است: وقتی پیامبر ﷺ و همراهانش از حنین بازمی گشتند برخی روستائیان صحرا نشین خود را به او رسانیده، از او چیزهایی می خواستند، آنها با هجوم خود پیامبر را به سوی صحرائی پر از بوته های خار کشاندند، یکی از آنها پارچه ای که روی شانه پیامبر بود را ربود. رسول الله ﷺ در بین آنها ایستاده فرمودند: لباسم را برگردانید، سوگند بخدا که اگر به اندازه این بوته ها چهارپایانی می داشتم، همه آنها را بین شما تقسیم می کردم، و هرگز مرا بخیل و یا دروغگو و یا ترسو نمی یافتید^(۲).

گویا سخاوت و کرم با فطرت پیامبر و طبیعت او سرشته بود، و در رگهای او جریان داشت. او حتی قبل از برگزیده شدن به پیامبری آیتی بود از اخلاق خوب و گفتار شایسته و کردار نیکو، و کرم و سخاوت و بخشش بیدریغ.

در اولین تصویر اسلام مشاهده می کنیم؛ چون فرشته بر پیامبر در غار حراء نازل شد، و آن حضرت با دیدن این حادثه هراسان و حیران و لرزان خود را نزد همسرش، مادر مؤمنان؛ خدیجه کبری رسانید، ایشان پیامبر را دلداری داده چند جمله گفتند که تاریخ آنها را با آب طلا می نگارد: بخدا سوگند که هرگز پروردگارت تو را ذلیل و خوار نخواهد ساخت، تو به خویشانت رسیدگی می کنی، و مستمندان را یاری می کنی، و به بینوایان کمک می کنی، و در سختیهای روزگار مردم را یاری می دهی...

این تصویری است از این شخصیت نمونه قبل از آنکه آفتاب رسالت در قلبش شروع به تپیدن کند. حالا پرتو نور قرآن و درخشش ایمان، و شعور و احساس همراهی رحمان از او

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۲) به روایت امام بخاری.

چه تابلویی خواهد ساخت، خارج از تصور و خیال ما، و بالاتر از توان قلم است که آنرا بتواند نقاشی کند.

همین بس که بدانی او را انباری برای انباشتن نبود. حضرت انس می‌گوید: پیامبر خدا هیچ چیزی را برای فردا ذخیره نمی‌کردند.^(۱)

ابو سعید خدری رضی الله عنه آورده است: برخی از انصاریان دست حاجت پیش رسول خدا دراز کردند. آن حضرت آنچه خواستند به آنها بخشیدند. سپس بار دیگر آنها چیزهایی طلب کردند، و آن حضرت به آنها آنچه خواسته بودند، دادند. سپس بار دگر دست نیاز دراز کردند، و آن حضرت هر آنچه خواستند به آنها تقدیم داشتند. تا اینکه آنچه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود تمام شد. آنگاه ایشان فرمودند: بدانید آنچه نزد من باشد را هرگز از شما دریغ نمی‌کنم، و چیزی را ذخیره نمی‌کنم، و هر کس از خداوند عفت و پاکدامنی بخواهد خداوند او را به مرادش می‌رساند، و هر کس از خداوند بخواهد که او را بی‌نیاز کند خداوند او را بی‌نیاز خواهد ساخت. و هر کس صبر و شکیبائی پیشه کند خداوند به او صبر و پایداری الهام می‌کند، و به هیچ کس بخشش و ارمغانی به خوبی و وسعت و گشایش صبر و شکیبائی ارزانی نشده است.^(۲)

(۱) به روایت امام ترمذی، و البانی آنرا صحیح شمرده است.

(۲) به روایت امام ابو داود سجستانی.

درس سی و ششم:

از حقوق مصطفی ﷺ (۱)

خداوند ذی الجلال بر ما بندگان خاکی متنی بس بزرگ نهاد آن روز که پیکی از سوی خویش برای هدایت ما گسیل داشت، و بوسیله‌ی او آفتاب تابان هدایت در بین ما تابش گرفت.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴]

«خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات او را تلاوت می‌کند و آنان را پاک می‌گرداند و به آنها علم کتاب (احکام شریعت) و حقایق حکمت می‌آموزد، و همانا پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

این پیک سعادت و رسول هدایت را بر ما حقی است بس بزرگ، و برماست که از خجالت زحماتش بدرائیم و مقام والای او را ارج نهیم، و بشدت مواظب باشیم تا شاید از ما کوچکترین کوتاهی یا تقصیری در برابر او و زحمات بیدریغش سرزند.

جای دارد در اینجا به برخی از حقوق آن بزرگوار ﷺ بر ما، اشاره‌ای هر چند گذرا داشته باشیم:

اول: ایمان به او..

اولین حقی که پیامبر اکرم ﷺ بر ما دارد، اینست؛ که به او ایمان آوریم، و دعوتش را با آغوشی باز بپذیریم، و دینش را برنامه‌ی زندگی خویش قرار دهیم.

هر کس که به پیامبر اکرم ﷺ باور نداشته باشد، و ایشانرا به عنوان آخرین پیامبر و پیک خداوند بسوی بشریت نپذیرد، از دایره اسلام خارج بوده، کافر شمرده می‌شود. هر چند به همه‌ی پیامبران پیش از او باور داشته باشد و به آنها ایمان آورده باشد.

قرآن؛ کلام پاک پروردگار یکتا در آیات بسیاری، انسانها را به ایمان آوردن به پیامبر اکرم؛ حضرت محمد ﷺ و پذیرفتن دعوت او امر می‌کند. از آن جمله است فرموده‌ی حق: ﴿فَتَأْمِنُوا

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» [التغابن: ۸] «پس به خدا و پیامبرش و این نور که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید».

و: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ [الحجرات: ۱۵]

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه ندادند».

و خداوند متعال بصراحت بیان داشته که پایمال نمودن عقل، و کفر ورزیدن به او، و باور نداشتن به پیامبر اکرم ﷺ از جمله اسباب هلاکت و تباهی و عذاب دردناک الهی در روز قیامت است.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الأنفال: ۱۳]

«زیرا با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند. و هر که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد، بداند که عقوبت خدا سخت است».

و پیامبر خدا ﷺ نیز واضح و روشن بیان داشتند که: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَمَةِ، يَهُودِيٍّ وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» [رواه مسلم].

«سوگند بدانکه جان محمد در دست اوست، هیچ احدی از این امت، چه کلیمی (یهودی) باشد و چه مسیحی و خبر من به او برسد، سپس مرگ او را دریابد بی آنکه بدانچه من با آن فرستاده شده‌ام ایمان آورد، از جهنمیان خواهد بود».

دوم: پیروی از او ﷺ ..

ایمان آن چیزی است که با قناعت در دل و جان نشیند، و رفتار و کردار آنرا به نمایش گذارد.

و پیروی از رسول خدا ﷺ روشترین دلیل و برهان است بر ایمان به او. و کسانی که ادعا

می‌کنند پیامبر خدا ﷺ را باور دارند، ولی از دستورات او سرباز می‌زنند، و از آنچه منع فرموده دوری نمی‌کنند، و از راه و روش و سنت او پیروی نمی‌کنند، دروغگویان و دغل بازانی بیش نیستند.

خداوند متعال فرموده‌اند که رحمت و مهربانیشان تنها از برای پیروان و فرمانبرداران پیامبر اوست.

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ] [الأعراف: ۱۵۶، ۱۵۷].

«و رحمتم همه چیز را فراگرفته؛ و آن را برای آنها که تقوا پیشه کنند، و زکات بپردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر خواهم داشت! * همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند».

و در مقابل نیز پروردگار عالم با صراحت تمام کسانی را که از دستورات پیامبر اکرم ﷺ سرباز می‌زنند و با اوامر و فرامین آن جناب مخالفت می‌کنند را به عذابی دردناک تهدید کرده است.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ تَخَالَفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]

«آنان که از فرمان او سرپیچی می‌کنند باید بترسند که مبادا به آنها فتنه‌ای یا عذابی دردآور برسد».

خداوند متعال بندگان را دستور داده تسلیم دستورات پیامبر و فرستاده‌ی او باشند، و با جان و دل قوانین و فرمانهای او را بپذیرند:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً

تسلیم باشند».

سوم: دوستی پیامبر خدا ﷺ..

عشق و محبت و دوستی ورزیدن با پیامبر خدا ﷺ به گونه‌ای که شایسته‌ی مقام والای اوست از جمله حقوق آن حضرت برماست. بر هر مسلمانی واجب است که بالاترین درجه‌ی محبت و بزرگترین و برترین مقام دوستی را نثار پیامبر خدا ﷺ کند..

رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ کس به ایمان دست نخواهد یافت مگر اینکه من نزد او از فرزندان و پدر و مادرش و از همه‌ی انسانهای دیگر عزیزتر و محبوبتر باشم».^(۱)

پس کسی که پیامبر خدا ﷺ را دوست ندارد مؤمن نیست، هر چند نامش اسلامی باشد و در بین مسلمانان و با آداب و رسوم آنها زندگی کند.

و بالاترین درجه‌ی محبت آن است که بنده‌ی مؤمن؛ رسول خدا ﷺ را بیش از خود دوست داشته باشد.

روزی حضرت عمر رضی الله عنه بر رسول خدا ﷺ گفتند: ای رسول خدا! من شما را جز از ذات خود از هر چیز دیگری بیشتر دوست دارم.

پیامبر این درجه از ایمان را برای عمر نپسندید و به ایشان فرمودند: نه، قسم بذات او که جانم در اختیار اوست، باید مرا بیش از جان خود دوست داشته باشی.

عمر به خود برگشت و با عزم و اراده‌ای جدید گفت: قسم بخدا که شما حالا از جانم نیز برایم محبوبتر و عزیزترید.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمودند: حالا به درجه‌ی کمال ایمان رسیدی.^(۲)

آری! عمر با مراجعه نفس خود، دریافت که ارزش و جایگاه او نزد پروردگارش در پرتو ایمان و اسلام است. و این پیامبر در حقیقت دست او را گرفته از منجلاب پستیها و حیوانیت

(۱) «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» [به روایت بخاری و مسلم].

(۲) [به روایت امام بخاری].

رهائی داده، به درجه والای انسانیت رهنمون ساخته است. و ارزش مؤمن در ایمان اوست نه در جان او.. و محبت رسول پاک رمز محبت و عشق ورزیدن به آرمان دینی است که او رهبر آن است.

و نزد مؤمن دینش از جان و مال و همه جهان و جهانیان عزیزتر است. عمر با درک این حقیقتی که چه بسا بر بسیاری از انسانها پوشیده می‌گردد، با ایمان و اخلاص اقرار کرد که او پیامبر را بیش از جانش دوست دارد.

چهارم: دفاع از او..

این از مهمترین حقهای پیامبر اکرم ﷺ در زمان زندگی و پس از وفاتشان است. در زمان زندگیشان؛ یاران و شاگردان مکتب رسالت به بهترین صورت این حق را بجای آوردند. اما پس از وفاتشان؛ این حق را می‌توان با دفاع از راه و رسم و روش و سنت او چنانچه مورد هجوم کینه توزان، و یا تحریف نادانان، و یا زبان کجی و دست درازی دشمنان قرار گرفت، بجای آورد.

و همچنین با دفاع از شخصیت والا و مقام ارجمند و بزرگوارانه‌ی ایشان چنانچه ابله و نادانی با زشتی و مسخره به ایشان اشاره کرد، و یا ایشان را بگونه‌ای ناشایست وصف نمود. متأسفانه امروزه شب تاریک نادانی و جهالت بر جهان لنگر انداخته و ابلهان و نادانان بسیاری با روشهای موزیانه و شیطانی خود به ساحت رسول خدا ﷺ و به دین والای پروردگار یکتا و به مسلمانان می‌تازند، و چهره‌ی زیبا و سعادت آفرین اسلام را مسخ گونه جلوه می‌دهند.

بر هر مسلمان واجب است در برابر این حمله‌های زهراگین کینه توزان قد علم کند، و با تمام توان و نیرو و با استفاده از همه‌ی وسائل فن آوری از ساحت و مقام پیامبر اکرم ﷺ دفاع کند، و دروغ دروغگویان، و مکر و حيله و نیرنگ و بهتان اهریمنان را به حلقومشان بازگرداند.

درس سی و هفتم:

از حقوق مصطفی ﷺ (۲)

در جلسه‌ی گذشته به برخی از حقوق پیک آسمان؛ پیامبر خدا ﷺ بر امت اسلام اشاره کردیم. در اینجا به مواردی دیگر از مسئولیت‌هایمان در قبال آن مقام والا اشاره می‌کنیم.

پنجم: دعوت به مکتب او

انسانیت در زیر آوارهای جهالت و نادانی بسر می‌برد که آفتاب رسالت پیامبر خدا ﷺ تابیدن گرفت، و ما در پرتو زحمات بیدریغ او از زیر بار انسان پرستی رهایی یافته به شرف تنها خداپرستی نایل گشتیم. حال باید زحمات او را جبران نموده رسالت و پیام بیدارگر و زندگی آفرین او را به سراسر جهان و جهانیان برسانیم. و بشریت را بسوی مکتب رهایی بخش و آزادی خواه او دعوت کنیم.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «**بلغوا عني ولو آية**».^(۱) پیام مرا بدیگران برسانید، حتی اگر یک آیه باشد.

و همچنین می‌فرماید: «اگر خداوند یک انسان را توسط تو هدایت بخشد، از همه‌ی نعمتهای دنیا برایت با ارزشتر و مفیدتر است».^(۲)

و فرمودند که ایشان: «**مکاتر بکم يوم القيامة**».^(۳) می‌خواهند در روز قیامت با انبوه جمعیت پیروان خود افتخار ورزند.

و با دعوت مردم بسوی خداوند و پرستش او و رهایی از قید و بندها و غلامی و شهوتها و آزاها و بردگی انسانها، و پیوستن آنها بدین مبین اسلام این آرزوی پیامبر اکرم ﷺ برآورده خواهد شد.

البته هم‌ندا شدن با پیامبر خدا ﷺ و دعوت مردم بسوی دین او شرفی است بس بزرگ که

(۱) [به روایت امام بخاری].

(۲) [به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری].

(۳) [به روایت امام احمد و اصحاب سنن].

قرآن آنرا در کنار مسئولیت والای نبوت نام برده است:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸]

«بگو: این طریقه و راه من است که من و هر کس پیرو من است بر پایه بصیرت و بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم».

پس شایسته‌ی تک تک افراد این امت است که برای بجای آوردن مسئولیتی که خداوند بر شان‌هایشان نهاده قد علم کنند، و مردم را بسوی خدا دعوت نمایند و از زشتیها و پلیدیها برحذر داشته به زیباییها و نیکیها و سعادت در دو جهان بخوانند.

خداوند در وصف این امت چنین فرموده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

«شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید».

ششم: احترام ایشان در زندگی و پس از وفاتشان..

این نیز از جمله حقوق پیامبر اکرم ﷺ است که متأسفانه بسیاری از مردم در بجای آوردن آن کوتاهی می کنند.

پروردگار عالمیان می فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ [الفتح: ۸ - ۹]

«تو را گواه و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم. (۸) تا به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و یاریش کنید و بزرگش دارید و خدا را صبحگاه و شامگاه تسبیح گوید».

ابن سعد؛ یکی از مفسران نامور می گویند: «این آیه ما را امر می کند به ادای والاترین

مراتب احترام و تقدیر و بزرگی خدمت رسول خدا ﷺ و ادای حقوق ایشان، چه بسا که ایشان را فضل و منتهی است بس بزرگ بر گردنهایمان».

صحابه کرام و یاران و شاگردان مکتب رسول الله ﷺ، او را بسیار عظیم می‌شمردند و بصورتی بسیار نمونه و بی‌مانند او را احترام می‌گذاشتند و بزرگ می‌دانستند، اگر حرف می‌زد در مقابلش در کمال ادب و احترام آنچنان ساکت و آرام و خاموش می‌نشستند که گویا بر سرهایشان پرنده‌هایی نشسته و آنان از ترس اینکه مبدا پرنده بپرد تکان نمی‌خورند! و وقتی خداوند متعال برای تربیت مؤمنان فرمودند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۲]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!»

ابوبکر پدر خانم آن حضرت ﷺ که نزدیکترین صحابه به ایشان، و چون وزیر و مستشار اول آن حضرت بودند خدمت پیامبر رسیده با کمال ادب عرض کردند: بخدا سوگند، پس از آمدن این آیه با شما چون کسی که درگوشی با شما حرف می‌زند آرام سخن خواهم گفت. اما احترام آن حضرت پس از وفاتشان: را می‌توان بصورت؛ پیروی از راه و رسم ایشان، قیمت و بها دادن به دستوراتشان، و به جان و دل پذیرفتن احکام و فرامینشان، و رعایت کمال ادب در مقابل سخنانشان، و ترجیح ندادن آراء و سخنان افراد و یا مذاهب بر حدیث پیامبر اکرم ﷺ، به اثبات رسانید.

امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که بر هیچ کسی جایز نیست سخنی از پیامبر اکرم ﷺ که برایش ثابت شده است را بخاطر سخن هیچ احدی کنار بگذارد.

هفتم: درود و سلام فرستادن بر پیامبر هرگاه نام و یاد او به میان آمد..

خداوند متعال مؤمنان را امر فرموده همواره بر پیامبر خدا ﷺ سلام و صلوات و درود بفرستند:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾
[الأحزاب: ۵۶]

«خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و سلام کنید؛ سلامی نیکو».

پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «خوار و ذلیل بادا آن کسی که یادی از من جلویش شد و بر من درود نفرستاد».^(۱)

و فرمودند: «نزدیکترین مردم به من در روز قیامت، کسی است که بیش از همه بر من سلام و درود فرستاده».^(۲)

و فرمودند: بخیل آن کسی است که نام من نزدش به میان آمد و بر من درود و سلامی نفرستاد».^(۳)

واقعا از بی وفائی و بی معرفتی و کم لطفی است اگر مسلمانی نام رسول خدا ﷺ سرور و سید بشریت را بشنود، سپس در کمال بخل و بی توجهی صلواتی و درودی جان نثار آن مقام والا نکند!

امام ابن القیم رحمه الله کتابی دارند بسیار ارزشمند به نام «جلاء الأفهام فی الصلاة علی خیر الأنام» بسیاری از فوائد سلام و درود فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ را در آن متذکر شده است. جای دارد

(۱) قَالَ ﷺ: «رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عَنْدهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ» (به روایت امام مسلم نیشابوری)

(۲) «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِیَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ، أَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلَاةً» [به روایت امام ترمذی، و استاد البانی حدیث را حسن برشمرده].

(۳) قَالَ ﷺ: «الْبَخِيلُ مَنْ ذُكِرْتُ عَنْدهُ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ» [به روایت امام احمد و امام ترمذی، و استاد البانی حدیث را صحیح دانسته].

سری به این کتاب بزن.

هشتم: دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنانشان..

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«نمی‌یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزند دوستی کنند، هر چند آن مخالفان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا قبیله آنها باشند. خدا بر دلشان ایمان رقم زده و به روحی از خود یاریشان کرده است».

و از دوستی و محبت اوست: محبت ورزیدن با شاگردان و یاران و صحابه او، و احترام گذاشتن به آنها، و شناختن جایگاه و مقام والایشان، و ذکر خیرشان، و پیروی از آنها، و طلب آمرزش و مغفرت الهی برایشان، و زبان درازی نکردن در حقشان، و سکوت کردن بر آنچه بین آنها روی داده، و دشمنی با هر کسی که با آنها دشمنی ورزد، و یا آنها را به بدی یاد کند، و یا به کسی از آنها توهین روا دارد. چرا که آنها حلقه‌ی وصل بین ما و پیامبرمان بوده‌اند، و در راه رساندن دین و قرآن و فرامین پیامبر بزرگوارمان جان و مال و روح و روانشان را فدا کرده، چه جان فشانیها و رشادتها و ایثارها که نکرده‌اند.

و همچنین از محبت رسول خداست که اهل بیت ایشان اعم از؛ همسران و دختران و نوادگان و خویشان آن حضرت را احترام بگذاریم، و از آنها در مقابل زبان درازیهای نادانان و ابلهان دفاع کنیم، و در حقشان افراط نورزیم، و غلو و زیاده‌روی نکنیم.

و از نشانه‌های محبت رسول خداست؛ دوست داشتن علما و دانشمندان اهل سنت، و تحقیر و اهانت نکردن آنها، و زبان درازی نکردن در حقشان، چرا که آنها سربازان و

خادمان سنت و راه و روش پیامبر خدا ﷺ هستند، و آنرا زنده نگه می‌دارند.
و از نشانه‌های دوستی پیامبر خداست که با دشمنان او؛ از کافران و منافقان و گمراهان
گرفته تا بدعت سازان و نوآوران در دین دشمنی ورزیم.
روزی مردی از هواپرستان و بدعت فروشان به امام ایوب سختیانی گفت: می‌خواهم از
شما یک کلمه بپرسم؟ ایشان از روی محبت و احترام زیادشان به پیامبر اکرم ﷺ و از شدت
دشمنی‌ای که با بدعتگران داشتند چهره‌اش را از او برگردانید و با اشاره‌ی انگشت به او
فهماند که حاضر نیستم نیم کلمه‌ای از تو بشنوم چه رسد به یک کلمه!

درس سی و هشتم:

محبت پیامبر اکرم ﷺ

محبت و دوستی پیامبر خدا ﷺ از نشانه‌های پرفروغ ایمان بخداوند متعال است. و آیا امکان دارد مسلمانی پیامبر اکرم ﷺ را دوست نداشته باشد؟! آن رسول هدایت و پیک سعادت است که ما را از باتلاقیهای ظلمت و تاریکی و جهالت بیرون کشیده، به راه ایمان و نور و رستگاری هدایت نمود. آن آفتاب سعادت و رستگاری که ما را از آتش سوزان کفر و بندگی و ذلت و خواریها نجات داد و در ما روح آزادگی و شهامت و مردانگی و یکتاپرستی دمید!...

جان و مال و پدر و مادر و فرزندان ما فدای او بادا...

پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: هیچ یک از شما مؤمن واقعی نمی‌شود، تا آن زمان که من نزد او از فرزند و پدرش، و تمام انسانها عزیزتر نباشم^(۱).

محبت و دوستی پیامبر اکرم ﷺ که نشانه‌ی ایمان است باید در کالبد هر انسان از محبت و عشق ورزیدن او بخودش نیز بیشتر شود. چه که او آن کسی است که انسانیت تو را بتو شناسانید، و تو را از پوستین کلفت حیوانیت نجات داد. با لباس زیبای انسانیت و بنده آفریدگار بودن، تو را زینت بخشید. پس شایسته است از بهر انسانیت خویش نیز او را بیش از خود دوست داشته باشی.

روزی حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه که از یاران بسیار نزدیک پیامبر اکرم ﷺ بود، و در عشق و محبت بدان حضرت نمونه‌ای صادق و مردی والا بود، و در پوستین خود از فرط محبت برسولش نمی‌گنجید، نزد پیامبر خدا ﷺ آمده گفت: ای رسول خدا! شما نزد من از همه چیز و همه کس جز خودم عزیزتری!

پیامبر اکرم ﷺ این درجه‌ی والای محبت را کمال ایمان ندانسته، و از او انتظار محبتی بیش از این ننموده، بدو فرمود: نه، قسم بدان ذات پاکی که جانم در اختیار اوست، درجه‌ی کمال ایمان آن است که از جانت نیز نزد تو عزیزتر باشم.

عمر خود را بازیافت و در یک لحظه به مکان و حق پیامبر بر او نگریسته گفت: اما

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

حالا، بخدا سوگند که شما از جانم نیز برایم عزیزتری. آنگاه پیامبر خدا ﷺ این رتبه‌ی سرشار از صداقت را از او پذیرفته فرمودند: الآن ای عمر! ^(۱)

یعنی؛ ای عمر! الآن حقیقت را دریافتی و آن را بر زبان راندی، و به درجه‌ی کمال ایمان نایل آمدی...

محبت پیامبر خدا ﷺ دلیل وفا و نشانه‌ی دریافت حقیقت و کمال ایمان در انسان مؤمن است..

محبت ورزیدن به پیامبر اکرم شرف و مکانتی است که همگان ادعای آن را دارند. خودپرستان و اهل بدعت و نوآوریها در دین، و قبرپرستان و جادوگران و آدمهای شیاد و دغل باز و حتی بسیاری از فاسقان و فاجران نیز دم از محبت رسول خدا ﷺ می‌زنند، و شعار دوستی و محبت او را ورد زبان خود کرده‌اند! اما واقعیت این است که محبت رسول خدا به شعار و یا ادعا نیست، بلکه این دوستی باید واقعی و صادقانه باشد، و بدون شک دوستی صادقانه و محبت واقعی را نشانه‌هایست چون؛ اطاعت و فرمانبرداری از محبوب در آنچه دستور داده، و دوری از آنچه باعث کدورت و ناراحتی و یا خشم محبوب می‌شود. و همچنین از نشانه‌های محبت رسول خدا ﷺ این است که خداوند را تنها به روشی که او دستور داده، و به دینی که او آورده باید عبادت کرد. نه بر طبق آنچه دل انسان می‌خواهد، و نه بر طبق بدعتها و خواسته‌های خود، و نه بر طبق رسم و رسوم و من درآوریهای برخی آدمهای نادان و یا مغرض.

از اینروست که رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: تمامی امت من وارد بهشت می‌شوند، مگر کسی که خودش نمی‌خواهد، و از داخل شدن به بهشت ابا می‌ورزد! گفتند: و چه کسی از رفتن به بهشت ابا دارد؟ آن حضرت فرمودند: هر کس از من پیروی و فرمانبرداری کند وارد بهشت می‌شود، و هر کس از من سرپیچی کند در حقیقت از رفتن به بهشت سر باز زده

(۱) به روایت امام بخاری.

است^(۱).

پس محبت و دوستی صادقانه‌ی پیامبر اکرم ﷺ در برگزاری مراسم ولادت، و یا سوگواریها، و روضه‌خوانیها، و یا سرودن برخی قصائد و شعرهای آمیخته با افراطگریها و تندرویها و تعریفهای بیجا و نادرست نیست. واقعیت دوستی ورزیدن و محبت به رسول اکرم ﷺ در؛ پیروی از راه و رسم او، و احترام به دین او، و زنده کردن سنت و اخلاق و زندگی او، دفاع از او و از گفتار و کردار او، و بر سر و چشم نهادن دستورها و فرمانهای او، و ابراز احترام و اجلال او در هنگام سخن گفتن از او، و صلوات و درود فرستادن بر او هر وقت نام مبارکش به میان آمد، و دوری از خودسازیها و من درآوریه‌ای افراد نادان و مغرض در دین و شریعت او، و دوستی با یاران او و دفاع از آنها، و احترام و تقدیر از رشادتها و بزرگیها و زحمتهایشان، و دشمنی و مقابله با هر آنکسی که راه و رسم پیامبر اکرم ﷺ را مورد هجوم قرار می‌دهد، و یا با شریعت و قانون و دین و مرام او کوس جنگ می‌سراید، و یا یاران پیامبر خدا ﷺ و شاگردان و دست‌پرورده‌هایش که دین را از زبان آن حضرت به ما رسانده‌اند را مورد اهانت و تمسخر قرار داده از مکان و جایگاهشان می‌کاهد؛ و در چنین مواردی تجلی می‌کند. و هر کس چیزی از این موارد را پایمال کرد، در حقیقت از دوستی پیامبر خدا ﷺ فرسنگها دور است و به اندازه‌ی مخالفتش با این موارد از جاده‌ی مستقیم و راه حق لغزیده است.

بطور مثال؛ پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: هر کس در این راه و رسم و آئین ما چیزی که از آن نیست بیفزاید، مردود و غیر قابل قبول است^(۲).

و همچنین می‌فرمایند: به شدت از نو آوریها و من درآوریه‌ها دوری کنید، چرا که هر چیز جدید و نو آوری در دین بدعت و نادرست است^(۳).

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

(۳) به روایت اصحاب سنن.

دین اسلام توسط پروردگار یکتا بصورت تمام و کمال بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده، و آن حضرت آنگونه که شایسته بود، دین را به ما رسانیدند، و خداوند متعال در نهایت فرمودند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: ۳]

«... امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم...».

با وجود تمام اینها، متأسفانه برخی از خودپرستان و دشمنان زیرک، و یا دوستان نادان چیزهایی از خود درمی آورند و بر پیشانی دین می چسبانند، و این بدعتها و نوآوریها و من درآوریهها را جالب و زیبا و نیکو شمرده، ادعا می کنند آنها از دلایل و نشانه های محبت و دوستی رسول پاک ﷺ است. و احیانا ظلم و ستم و پستی آنها به درجه ای می رسد که بر پیامبر خدا ﷺ دروغهایی نسبت می دهند، و حدیثها و روایت هایی بر زبان آن حضرت ﷺ می سازند، و می گویند: ما به نفع او دروغ می گوئیم، نه بر علیه او!

این جاهلان نادان غافلند از اینکه این کارشان بزرگترین توهین و زشت ترین خیانت و از پست ترین راههای گمراهی و ضلالت است. آنها با این کارشان ناخواسته و یا نادانسته با خنجر زهراگین سینه ی دین را می شکافند! آیا این کوه فکران بخود مغرور نمی دانند که دین خداوند و شریعت اسلام و آئین پروردگار کامل است و هیچ نیازی به دروغها و من درآوریهای آنها ندارد؟!

و همانطور که اشاره رفت؛ احترام مدرسه ی پیامبر، و شاگردان و دست پرورده های مکتب رسالت، و یاران و دوستان آن حضرت که جان و دل و روح و روان خویش را در راه به ثمر رسیدن درخت جاویدان اسلام فدا کردند، از احترام و اقرار به مکانت و جایگاه رسول پاک پروردگار است، و اهانت و یا ناسزا گفتن آنها نهایت پستی و رذالت و بدطیتی را می رساند.

و از اینروست که پیامبر ﷺ بشدت از دشنام و ناسزا گفتن یارانش برحذر داشته، می‌فرماید: یاران و دوستان مرا دشنام و ناسزا مگوئید. اگر کسی از شما به اندازه کوه احد طلا و جواهرات در راه خداوند صدقه دهد، ارزش آن چون یک مشت، و یا حتی نیم مشت، از آنچه آنها در راه خداوند بخشیده‌اند نخواهد بود^(۱).

چون که امروز درخت تنومند اسلام سر بر آسمان افراشته و در نهایت عزت و شرافت است، و خدمت به آن مایه سرافرازی و فخر است، در حالیکه یاران پیامبر اکرم ﷺ همراه با آن حضرت در روزهای سخت و وحشتناک جامعه‌ی سرشار از ظلم و جور و ستم، اسلام را چون آخگر سوزان در دست خود نگاه داشته بودند، و در آنروزهایی که اسلام تازه جوانه می‌زد از آن پاسبانی کردند، و در ساعتهای نیاز در راه آن جانفشانی کردند.

و امروز برخی مغرضان سودجو، و مذهب فروشان بی‌وجدان با کمال وقاحت پا بر ضمیر خود نهاده، عقل و منطق و اخلاق و احترام را پایمال کرده با جسارت و تندخویی یاران و دوستان مکتب رسول الله ﷺ را مورد لعن و نفرین قرار می‌دهند، و بر وزیران و مستشاران و پدر زنهای پیامبر؛ حضرت ابوبکر و حضرت عمر لعنت می‌فرستند، و مادر مؤمنان عائشه صدیقه را بدآنچه خداوند در سوره مبارکه نور براءت و پاکدامنی ایشان را از آن بیان داشت، تهمت ناروا می‌زنند. و سپس با کمال پر روئی ادعا می‌کنند رسول خدا ﷺ را دوست دارند، و با این حرکت‌های زشت و نابجا از خانواده و اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ دفاع می‌کنند!!..

و از جمله این سودجویان کینه توز، و یا دوستان نادان آنهایی هستند که چون مسیحیان و یهودیان پیامبر اکرم ﷺ را از مقام و رتبه‌ی بشریت بالا برده، او را با اوصاف و تعریف‌هایی که تنها سزاوار خداوند متعال است یاد می‌کنند.

و این در حالی است که رسول خدا ﷺ بشدت از اینکه در مورد او زیاده‌روی و افراط و تندروری شود بازداشته و فرموده‌اند: چون مسیحیان مرا وصف و ثنا نکنید و در حق من

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم.

تندروی و افراط نورزید، من جز بنده و برده‌ی پروردگارم هیچ نیستم، پس بگوئید؛ بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او^(۱).

و جای بسیار تعجب است که با وجود این سخن واضح و روشن پیامبر خدا ﷺ امروزه برخی افراد نادان را می‌یابی که از پیامبر رزق و روزی و یا شفای بیمارانشان را می‌طلبند، و از آن حضرت می‌خواهند آنها را از سختیها و خطرهای نجات دهد، و از او چیزهایی می‌خواهند و تمنا دارند که تنها خداوند توان برآوردن آنها را دارد، و شایسته نیست جز از خداوند از کسی دیگر چنین خواسته‌ها و دعا‌هایی طلب شود.

سپس با کمال وقاحت و جهالت ادعا می‌کنند که این حرکتهای بیجا و مخالف با اسلام و فرامین رسول اکرم ﷺ از نشانه‌های محبت و دوستی آن حضرت ﷺ است. این کارهای خود ساخته اگر چه در ظاهر براق و زیبا می‌نماید در حقیقت جز علامت جهل و نادانی و شرک و مخالف با خداوند و رسول پاکش ﷺ نشانه‌ی هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد!

(۱) به روایت امام بخاری.

درس سی و نهم:

پیامبر پارسا ﷺ

رسول خدا ﷺ حقیقت دنیا را بخوبی درک کرده بود، و سرعت دگرگونی روزگار را بخوبی حس می‌کرد. او می‌دانست دنیا مزرعه‌ایست برای آخرت. و سفر دنیا سفری است بسیار کوتاه؛ چون آن مسافر صحرا که لحظاتی زیر سایه درختی استراحت نموده سپس برخاسته راهش را ادامه می‌دهد. از اینرو بود که هرگز دنیا نزد رسول اکرم ﷺ جایگاهی بیش از آنچه دارد را نیافت. و آن حضرت زندگی پارسایان و مستمندان را بر زندگی ثروتمندان اسرافکار و از خود راضی ترجیح داد، و روزی گرسنه بود و صبر و شکیبایی آذوقه راهش، و روزی سیر بود و شکر و سپاس نغمه دل و جانش.

و چه بسا پیروانش را از خطر ذوب شدن در دنیای فانی و از فتنه و فسادهای آن و غرق شدن در شهوتها و لذت‌های زود گذر آن برحذر می‌داشت. آن حضرت ﷺ می‌فرمودند: دنیا شیرین و باصفاست، و خداوند شما را بر آن گماشته و می‌نگرد که چه می‌کنید. پس از دنیا و زنان بهراسید، چرا که اولین فتنه و آزمایش بنی اسرائیل در زنان بود^(۱).

رسول اکرم ﷺ بخوبی دریافته بود که دنیا آرامگاه و سرای کسی است که او را دگر سرائی نیست، و بهشت کسی است که از اخلاق و ارزشهای انسانی هیچ بهره‌ای نبرده است. و همیشه می‌فرمود: بار الها! هیچ زندگی و سعادت و سعادتی و صفای آخرت نیست^(۲).

پیامبر بشدت با فقر و تنگدستی در ستیز بود، و فقر را برادر کفر، و راهی بسوی آن می‌شمرد. و دین اسلام نیز تا بدانجا با فقر در جنگ بود که مال و ثروت را در ادای عبادتها و ارکان اسلام چون حج و زکات سهم قرار داد، و کار و تلاش و کوشش که باعث عزت نفس و ساختار شخصیت اجتماعی فرد می‌شود را نماد شخصیت مسلمان قرار داده، دست بالا را بر دست پایین برتر شمرد. با وجود همه اینها اجازه نداد مال و ثروت و دارائی دنیا از دست

(۱) به روایت امام مسلم نیشابوری.

(۲) به روایت امام مسلم نیشابوری.

جست‌زده بر دل رخنه کند، و همواره چشمهایش به آخرت و زندگی پس از مرگ دوخته بود، و قلب و دلش را از تمام پریشانیه‌ها و ناراحتیهای دنیایی پاک و خالی نگه داشته بود. و این بود که دنیا بسوی او می‌دوید و پیامبر دست رد بر سینه آن می‌زد. و می‌فرمود: مرا چه بدنیا؟! من در دنیا تنها چون مسافری هستم که زیر سایه درختی برای چند لحظه استراحت نموده سپس آنرا رها کرده می‌رود.^(۱)

عمرو بن الحارث برادر مادر مؤمنان جویریة؛ همسر پیامبر اکرم ﷺ گفتند: پیامبر خدا ﷺ پس از وفاتشان هیچ مال و منالی از خود بجای نگذاشتند، نه دیناری، و نه درهمی، و نه برده‌ای و نه کنیزی، و نه هیچ چیز دیگری، مگر قاطر سفیدی که سوارش می‌شدند. و اسلحه‌اش و قطعه زمینی که آنرا برای مسافرانی که توشه راهشان ته می‌کشید صدقه کرده بودند.^(۲)

آری؛ این تمام دارایی و ثروت سرور دو جهان، و سید و آقای انسانها از روز ازل تا روز ابد، و آقا و سید و سرور و عزیز جان و دلم است. صلوات و درود و ثنای الهی بر او باد، و پدر و مادر و جان و همسر و فرزندم فدای او ... او آن وارسته‌ایست که نپذیرفت پیامبری پادشاه‌گونه باشد، و ترجیح داد که بنده و برده‌ی پروردگار و پیام‌آور او باشد.

ابوهریره یار و شاگرد محبوب پیامبر خدا ﷺ که لحظه‌ای از او جدا نمی‌شد آورده است: جبریل علیه السلام در محضر پیامبر اکرم ﷺ نشست و به آسمان نگریست، فرشته‌ای از آسمان فرود آمد. جبریل گفت: این فرشته‌ایست که از روزی که خداوند او را آفریده تا به امروز هرگز از آسمان فرود نیامده است. چون فرشته سر رسید گفت: ای محمد! پروردگارت مرا بسوی تو فرستاده است؛ آیا تو را پادشاهی قرار دهم، یا بنده و فرستاده‌ای؟

جبریل به پیامبر خدا ﷺ گفت: ای محمد، در مقابل پروردگارت فروتن باش! پیامبر خدا ﷺ

(۱) به روایت امام ترمذی، و ایشان گفته‌اند که این حدیث حسن صحیح است.

(۲) به روایت امام بخاری.

فرمودند: می‌خواهم بنده و فرستاده او باشم^(۱).

زندگی پیامبر اکرم ﷺ آینه‌ای بود از تواضع و فروتنی و زهد و پرهیزگاری و پارسائی و قناعت.

مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند: پیامبر خدا ﷺ در حالی جان به جان آفرین تسلیم نمودند و از این دیار فانی رخت برچیدند که در خانه من هیچ چیزی که انسانی بتواند آنرا بخورد نبود مگر مقداری جو در تاقچه من، مدت زمانی طولانی از آن می‌خوردم تا خسته شدم، روزی آنرا وزن کردم بعد از آن تمام شد^(۲).

حضرت عمر چون دید مردم در ناز و نعمت بسر می‌برند، آهی سر داده گفت: پیامبر خدا ﷺ را می‌دیدم که در بعضی روزها از شدت گرسنگی بخود می‌پیچید و حتی خرمای خشک و پالیده نمی‌یافت تا شکمش را پر کند.

انس؛ یار رسول خدا ﷺ که داوطلبانه شرف خدمتگذاری پیامبر ﷺ را به عهده گرفته بود، گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: در راه خدا روزهای پر ترس و وحشتی که من دیده‌ام کسی ندیده. و در راه خدا زجرها و شکنجه‌هایی که من دیده‌ام کسی ندیده. بر من سی شبانه روز گذشت، و من و بلال هیچ غذایی که قابل خوردن باشد نداشتیم، مگر چیز بسیار اندکی که بلال در زیر بغلش پنهان می‌کرد و می‌آورد^(۳).

و پسر عموی پیامبر خدا ﷺ ابن عباس رضی الله عنه آورده است: بر پیامبر خدا ﷺ شبهای متوالی می‌گذاشت و ایشان همراه خانواده‌یشان شکم خالی سر به بالین می‌بردند. و بیشتر وقتها نانشان از جو بود^(۴).

(۱) به روایت امام ابن ماجه. واستاد ألبانی آنرا صحیح دانسته.

(۲) به روایت امام بخاری و مسلم. (یعنی تا وقتی که آنرا وزن نکرده بود، به برکت پیامبر ﷺ آن مقدار اندک جو تمام نمی‌شد)

(۳) به روایت امام ترمذی، و ایشان گفته‌اند که این حدیث حسن صحیح است.

(۴) به روایت امام ترمذی، و گفته‌اند که دین حدیث حسن صحیح است.

و از انس یار و خدمتگذار رسول خدا ﷺ آمده است: پیامبر خدا ﷺ تا روزی که وفات کردند بر میزی غذا نخوردند. و نان سفید گندم نخوردند^(۱).

رسول اکرم ﷺ در نهایت تواضع و فروتنی زندگی می کردند، بر حصیر می نشستند و بر آن می خوابیدند. عمر بن خطاب رضی الله عنه یار و مستشار پیامبر خدا ﷺ می گویند: روزی خدمت آن حضرت ﷺ رسیدم، آنحضرت ﷺ بر حصیری دراز کشیده بود، در کنارشان نشستم. دیدم که جز یک پارچه نازک چیزی بر تنشان نیست، و حصیر بر جسمشان اثر گذاشته. در گوشه‌ای از اتاق یک مشت جو، و مقدار اندکی عدس بود، مشکی نیز در آنجا آویزان بود. وقتی پیامبر خدا ﷺ را به آن حال دیدم اشک از چشمانم سرازیر شد. رسول خدا ﷺ به من نگاهی کرده فرمودند: چرا گریه می کنی؟! گفتم: ای فرستاده‌ی خدا، چطور گریه نکنم؟! این حصیر سخت بر جسمت اثر گذاشته، و در خانه‌ات چیزی جز آنچه می بینم نیست. و خسرو و قیصر - پادشاهان فارس و روم - در ناز و نعمت و در باغها و رودها خوش می گذرانند. در حالیکه شما فرستاده‌ی خدا و پیک او هستید! پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای پسر خطاب! آیا بدین راضی و خشنود نیستی که آخرت برای ما باشد، و دنیا برای آنها^(۲)؟

(۱) به روایت امام بخاری.

(۲) به روایت امام ابن ماجه، و منذری آنرا صحیح شمرده است.

درس چهارم:

روش پیامبر ﷺ در رمضان (۱)

امام ابن قیم رحمه الله می گویند: رسول خدا ﷺ بهترین روش و کاملترین نمونه استفاده از فرصت طلایی رمضان بود. ایشان به بهترین صورت وبا آسانترین و دلچسبترین روش بیشترین فایده های ایمانی را از این ماه مبارک می بردند.

روزه ماه مبارک رمضان در دومین سال هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه بر مسلمانان فرض شد. و پیامبر خدا ﷺ در سال یازدهم هجری چشم از جهانی فانی بر بستند. ایشان ۹ رمضان را در زندگی پرفروغشان روزه گرفتند.

در ابتدا روزه بصورت اختیاری فرض شده بود. هر کس می خواست روزه می گرفت و هر کس نمی خواست بجای آن بینوایی را غذا می داد. سپس اختیار برداشته شد و روزه بر همگان واجب قرار داده شد.

تنها به خانمها و پیرمردان این فرصت داده شد، که در صورت ناتوان بودن از روزه گرفتن، بجای هر روز روزه یک بینوا و یا مستمندی را غذا دهند.

و همچنین به بیماران و مسافرها این رخصت داده شد، که روزه نگیرند، و پس از شفا یافتن، و استقرار یافتن به تعداد روزهایی که افطار کرده، و روزه نگرفته اند روزه بگیرند.

و همچنین زنان حامله و یا شیر دهی که روزه گرفتن برای آنها مضر است، روزه نمی گیرند و پس از رفع خطر قضاء روزهایی که روزه خورده اند را بجای می آورند.

و در حالتی که خطر متوجه صحت خود آنها نباشد، و تنها از اینکه مبدا خطر متوجه فرزندشان شود روزه نمی گیرند، همراه با بجای آوردن قضاء روزه، می بایستی بجای هر روزی نیز یک فقیری را غذا دهند. چونکه ترک روزه از بابت خطر بیماری نبوده، تنها برای مراعات صحت چون افطار آدم صحتمند در اول اسلام می باشد.

سعی بسیار در بجای آوردن انواع عبادتها

از روش عبادت پیامبر اکرم ﷺ این بود که در ماه رمضان بسیار می کوشید تا از هر نوع عبادت در حد امکان بجای آورد. حضرت جبرئیل - علیه السلام - نیز در رمضان خدمت آن

حضرت می‌آمد و با ایشان قرآن می‌خواند. پیامبر خدا ﷺ همیشه از همه‌ی انسانها سخاوتمندتر و بخشنده‌تر بود، و در رمضان بیش از پیش سخاوت می‌نمود، و وقتی با جبرئیل ملاقات می‌نمود از نسیم وزان نیز با سخاوت‌تر و بخشنده‌تر می‌شد. آن حضرت در رمضان بیش از همیشه صدقه و خیرات می‌داد، و به همگان نیکی می‌کرد و قرآن تلاوت می‌نمود، و نماز بجای می‌آورد و همواره مشغول ذکر و عبادت خداوند بود، و در مسجد به اعتکاف می‌نشست.

ماه رمضان را بکلی به عبادت مشغول بود، و آنچنان که در ماه مبارک رمضان به طاعت و عبادت و بندگی خداوند می‌پرداخت در هیچ ماه دیگری از سال چنین نمی‌کرد. تا جائیکه برای ضایع نشدن لحظه‌ای از شب و روزش چند روز متوالی را بدون اینکه افطار کند روزه می‌گرفت تا فرصت بیشتری برای عبادت داشته باشد.

البته صحابه و یارانش را از روزه‌ی متواصل منع می‌کرد. آنها می‌گفتند: شما بطور متواصل روزه می‌گیرید، و چند روز متوالی افطار نمی‌کنید، ما نیز می‌خواهیم چون شما باشیم. آن حضرت به آنها می‌فرمودند: «من چون شما نیستم، من نزد پروردگارم می‌باشم و او مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌کند».^(۱)

و از روی رحمت و شفقت پیروان و امتش را از استمرار روزه منع می‌نمودند. و به کسانی که بسیار اصرار دارند اجازه دادند افطارشان را تا وقت سحر بتأخیر اندازند.

در صحیح بخاری از ابو سعید خدری آمده است که ایشان از پیامبر خدا ﷺ شنیدند که آن حضرت می‌فرمودند: «روزه‌یتان را با روزه روز دیگر وصل نکنید. حالا اگر کسی از شما خواست روزه‌اش را استمرار دهد، تنها تا وقت سحر ادامه دهد». این می‌تواند نوعی استمرار و بهم‌پیوستن روزه‌ها و آسانترین روش برای روزه‌دار باشد. و در حقیقت آن شام روزه دار است که آنرا با کمی تأخیر در وقت سحر میل می‌فرماید. و روزه دار در شبانه‌روز یک وعده غذا دارد، حالا اگر آنرا در سحر میل بفرماید چون کسی است که شامش را بجای اول شب

(۱) به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری.

در آخر شب میل می‌کند.

روش پیامبر خدا ﷺ در هلال اول ماه

پیامبر اکرم ﷺ روزه‌ی ماه مبارک را پس از دیدن هلال اول ماه، و یا گواهی دادن یک شاهد که ماه را دیده، شروع می‌کرد. باری روزه‌ی ماه مبارک را با اعتماد به گواهی ابن‌عمر، و یک بار دیگر با گواهی یک صحرائین شروع کرد. و از آنها قسم نخواست. فقط به اطلاع رسانی آنها اعتماد نمود، اگر چه این خبر رسانی گواهی و شهادتی از سوی آنها بود، پیامبر از آنها نخواست که سوگند بخورند. و اگر هلال اول ماه را نمی‌دید و کسی گواهی نمی‌داد که هلال را دیده، آن حضرت سی‌روز ماه شعبان را کامل می‌نمود، و سپس روزه‌ی رمضان را شروع می‌کرد.

و اگر چنانچه آسمان ابری می‌بود، و امکان دیدن ماه نمی‌بود، سی‌روز شعبان را کامل می‌نمود، سپس روزه رمضان را شروع می‌کرد.

آن حضرت نه روز ابری را روزه می‌گرفت، و نه به روزه گرفتن آن دستور می‌داد، بلکه دستور داد در صورت ابری بودن آسمان شعبان را سی‌روزه حساب کنند، سپس رمضان را شروع کنند. و این با این فرموده پیامبر خدا ﷺ که: «اگر چنانچه آسمان ابری شد حسابش را بجای آورید»^(۱) هیچگونه تضادی ندارد. چرا که؛ قدر بمعنی: حساب اندازه گرفته شده است، یعنی اینکه اگر چنانچه هوا ابری بود ماه شعبان را کامل - سی روز - حساب کنید. آنگونه که در حدیث ثابت دیگری که امام بخاری روایت نموده آمده است: «ماه شعبان را کامل کنید»^(۲) و ماه؛ سی روزه کامل می‌شود.

روشان در پایان دادن ماه

همانطور که اشاره شد آن حضرت مسلمانان را با گواهی یک فرد مسلمان به روزه امر

(۱) «فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدُرُوا لَهُ» [به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری].

(۲) «فَأَكْمِلُوا عِدَّةَ شَعْبَانَ» [به روایت امام بخاری].

می‌کرد. ولی در پایان دادن به ماه مبارک رمضان دو گواه را به شهادت می‌طلبید.
اگر چنانچه گواهان یا دو شاهد با تأخیر می‌رسیدند، یعنی در روز اول عید و بعد از وقت
نماز عید، گواهیشان را می‌پذیرفت و به مسلمانان دستور می‌داد افطار کنند، و در فردای آن
روز نماز عید را در وقتش بجای می‌آورد.

درس چهل و یکم:

روش پیامبر اکرم ﷺ در رمضان (۲)

امام ابن قیم رحمه الله آورده‌اند: آن حضرت ﷺ در اول وقت افطار می‌کردند و مسلمانان را تشویق می‌نمودند تا در وقت افطار عجله کنند، و سحر نیز میل می‌فرمودند و مؤمنان را به سحر خوردن و تأخیر دادن آن تا آخر وقت تشویق می‌کردند.

از کمال شفقت و مهربانیشان بر پیروانشان این بود که آنها را تشویق می‌کردند با خرما افطار کنند، و اگر خرمایی در دسترس نبود با آب.

چرا که معده‌ی خالی چیز شیرین را بهتر قبول می‌کند، و آن برای سلامتی بسیار مفیدتر است، بخصوص برای چشم و قدرت بینائی بسیار مفید است.

و اما آب: جگر بر اثر روزه کمی خشک می‌شود، و وقتی با آب تر می‌گردد، بهتر می‌تواند پس از آن از غذا استفاده ببرد. برای همین برای تشنه‌ی گرسنه بهتر است قبل از میل کردن غذا کمی آب بنوشد، و بعد از آن غذا بخورد.

اینها همه بجانب آن فوائد و خاصیتهایی که خرما و آب در پاک نمودن قلب دارند. البته اینها را جز اهل دل و عرفان درک نمی‌کنند.

با پیامبر خدا ﷺ در افطارشان

- آن حضرت ﷺ قبل از نماز افطار میل می‌فرمودند.

- افطار آن حضرت ﷺ چند دانه رطب بود - البته اگر می‌یافتند - و اگر رطبی نمی‌بود چند دانه خرما میل می‌فرمودند. و اگر چیزی از آن نمی‌یافت، با مقداری آب افطار می‌کردند.

- از ایشان آورده‌اند که چون افطار می‌نمودند، می‌فرمودند: «ذَهَبَ الظَّمْأُ، وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ، وَتَبَّتِ الْأَجْرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»^(۱).

(تشنگی رفت، روده‌ها تر شد، و به خواست خداوند پاداش نوشته شد).

و از ایشان آورده‌اند که می‌فرمودند: «برای روزه‌دار در هنگام افطار کردنش دعائی است که

(۱) [به روایت امام ابوداود سیستانی].

رد نمی‌شود».^(۱)

و از ایشان ثابت است که می‌فرمودند: «اگر شب از آنسو بیاید، و روز از این سو برود، روزه دار افطار کرده است».^(۲)

در شرح فرموده‌ی ایشان گفته‌اند که؛ اگر چه روزه‌دار نیت نکرده باشد، در حقیقت با وارد شدن وقت افطار، انگار که افطار کرده است. همانگونه که با طلوع خورشید ما وارد صبح می‌شویم و با غروب آن وارد شب.

آداب روزه‌دار..

پیامبر خدا ﷺ روزه‌دار را از دشنام دادن، و بدگویی، و دعوا و مرافه براه انداختن بشدت برحذر داشته، و حتی از اینکه جواب دشنام و ناسزا را بدهد منع کرده، و به او دستور داده تا در مقابل بد زبانها و کسانی که به او توهین می‌کنند و ناسزایش می‌گویند تنها - و با کمال افتخار - بگوید: من روزه دارم.^(۳)

برخی گفته‌اند: با زبان بگوید.

برخی گفته‌اند: به خودش یادآوری کند، و در دلش بگوید تا دچار غرور و خودپسندی نگردد.

برخی گفته‌اند: اگر روزه‌اش فرض بود؛ با زبان بگوید، چرا که میدان خودستایی نیست. و اگر روزه‌اش نفلی بود در دلش بخودش بگوید تا دچار ریا و خودنمایی نگردد.

سنت پیامبر در سفرهای رمضان

پیامبر اکرم ﷺ بارها در ماه مبارک رمضان به سفر رفته‌اند، احیاناً روزه گرفته و احیاناً روزه نگرفته‌اند، و یارانش را نه به روزه گرفتن وادار کرده و نه از روزه خوردن بازداشته است.

(۱) «إِنَّ لِلصَّائِمِ عِنْدَ فِطْرِهِ دَعْوَةً مَا تُرَدُّ» [به روایت ابن ماجه].

(۲) «إِذَا أَقْبَلَ اللَّيْلُ مِنْ هَاهُنَا، وَأَدْبَرَ مِنْ هَاهُنَا، فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» [به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری].

(۳) «إِنِّي صَائِمٌ» [به روایت امام بخاری و امام مسلم نیشابوری].

و در جنگ‌ها وقتی به دشمن نزدیک می‌شدند به آنها دستور می‌داد روزه‌یشان را بخورند تا در جنگ با دشمن نیرومندتر و قویتر باشند.

اما اگر در سفر جنگی و یا ستیزی نمی‌بود آن حضرت ﷺ می‌فرمودند که افطار نمودن رخصتی است. هر کس خواست آنرا اختیار کند، و هر کس خواست روزه بگیرد هیچ اشکالی ندارد.

برخی از باشکوه‌ترین نبردهای بین حق و باطل در این ماه مبارک بوقوع پیوسته است، چون؛ غزوه‌ی بدر و غزوه فتح مکه.

و آن حضرت در همه‌ی این سفرها هرگز طول مسافت سفر را برای روزه خوردن مسافر معین نکرده است، و هیچ حکم ثابتی در این زمینه از آن حضرت روایت نشده است.

صحابه و یاران آن حضرت نیز وقتی تصمیم سفر می‌گرفتند، بدون در نظر گرفتن بیرون رفتن از محوطه‌ی خانه‌های شهر روزه‌یشان را می‌خورده‌اند، و می‌گفتند که این راه و روش پیامبر خدا ﷺ بوده است.

عبید فرزند جبر می‌گوید: با ابوبصره غفاری از یاران رسول خدا ﷺ در ماه رمضان با کشتی‌ای از شهر فسطاط به قصد سفر حرکت کردیم، قبل از اینکه از خانه‌های شهر دور شویم، گفت تا سفره را پهن کردند. و به من گفت: بفرما. گفتم: آیا خانه‌های شهر را نمی‌بینی؟ ایشان با تعجب پرسیدند: آیا مخالفت سنت و روش رسول خدا ﷺ می‌کنی؟^(۱)

محمد بن کعب می‌گوید: خدمت انس بن مالک؛ یار و خدمتگذار رسول اکرم ﷺ در ماه رمضان رسیدم، ایشان لباس سفر پوشیده آماده سفر بودند، و چهارپایانش را آماده حرکت کرده بود. درخواست غذائی کرد و شروع کرد به خوردن.

من از ایشان پرسیدم: آیا این از سنت پیامبر خدا ﷺ است؟! ایشان فرمودند: بله، این سنت رسول الله ﷺ است. سپس سوار شده حرکت کردند.^(۲)

(۱) [به روایت امام احمد و ابو داود سیستانی].

(۲) [امام ترمذی این حدیث را حسن شمرده است].

این روایات بطور واضح، روشن می‌سازد کسی که در ماه مبارک رمضان قصد سفر می‌کند، می‌تواند روزه‌اش را بخورد.

درس چهل و دوم:

روش پیامبر خدا ﷺ در رمضان (۳)

بارها اتفاق می افتاد که وقت فجر می رسید در حالیکه ایشان از همبستری با همسرشان در حالت جنابت بودند، بعد از فجر - یعنی بعد از اذان - غسل می گرفتند و روزه می گرفتند. و همسرانشان را در روزهای رمضان با زبان روزه می بوسیدند، و می گفتند: آنگونه که مضمضمه کردن - شستن دهان در وقت وضو - روزه را باطل نمی کند بوسه نیز روزه را باطل نمی کند.^(۱)

دستور پیامبر اکرم ﷺ برای کسی که از روی فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد
و از دستورات آن حضرت ﷺ است: هر کسی که از روی فراموشی چیزی بخورد یا بنوشد قضاء روزه لازم نیست، و در حقیقت او در مهمانی خداوند بوده، و خداوند او را غذا داده و آب نوشانیده، و این خورد و نوش به او نسبت داده نمی شود. و تنها در صورت تصرفی که از خود انسان انجام می گیرد روزه اش باطل می شود. و خوردن و نوشیدن در فراموشی چون خورد و نوش در خواب است، و کسی که در خواب است و یا آدمی که در فراموشی است، مسئولیت تصرفاتشان را ندارند.

آنچه روزه را باطل می کند

از آن حضرت ثابت است که؛ خوردن، و نوشیدن،^(۲) و استفراغ و حجامه (خارج کردن خون فاسد از جسم) باعث باطل شدن روزهی روزه دار می شود. و به حکم قرآن جماع (همبستری با همسر) نیز روزه را چون خوردن و نوشیدن باطل می کند. و در مورد سرمه بچشم زدن هنگام روزه هیچ حکم ثابتی از پیامبر خدا ﷺ روایت نشده. و از ایشان ثابت شده که با دهان روزه مسواک می زده اند.

(۱) البته شاید اشاره به این نقطه لازم باشد که فقهاء بوسه را برای کسانی که خودشان را نمی توانند کنترل کنند ناپسند و مکروه شمرده اند!

(۲) و آنچه در حکم خورد و نوش است. چون؛ آمپولهای خوراکی یا مقوی.

- و امام احمد آورده است که آن حضرت ﷺ در حالیکه روزه داشتند آب روی سرشان می ریختند.

- و با دهان روزه مضمضه و استنشاق (شستن دهان و بینی در هنگام وضوء و غسل) می کردند، البته روزه دار را از زیاده روی در استنشاق منع می کردند. (تا مبدا آب از راه بینی وارد حلق شود).

- امام احمد می گوید: هیچ روایت درستی در دست نیست که نشان دهد پیامبر خدا ﷺ با دهان روزه حجامه می کرده اند. (خارج کردن خون فاسد از جسم)
- همچنین هیچ روایت درستی نیست که نشان دهد آن حضرت ﷺ از مسواک زدن در اول روز یا آخر آن منع کرده باشد.

اعتکاف پیامبر ﷺ

رسول اکرم ﷺ همیشه تا آخر عمر مبارکشان ده روز آخر رمضان را در مسجد به اعتکاف می نشستند، تنها یک بار اتفاق افتاد که اعتکافشان در رمضان ترک شد، که بجای آن در ماه شوال به اعتکاف نشستند.

و یکبار نیز برای رسیدن به پاداش شب قدر ده روز اول رمضان را به اعتکاف نشستند، سپس ده روز وسط آنرا، و سپس ده روز آخر را، آنگاه دریافتند که شب قدر یکی از شبهای دهه ی آخر رمضان است، از آنروز تا روزی که به خداوند پیوست همیشه ده روز آخر ماه مبارک را به اعتکاف می نشستند.

- دستور می دادند با پارچه گوشه ای از مسجد را خیمه زنند، تا در آن دور از مردم با خدایش به راز و نیاز پردازد.

- و روزی که می خواست به اعتکاف بنشیند، نماز فجر را می خواند و داخل خیمه ی اعتکافشان می شد.

- ایشان هر ساله ده روز به اعتکاف می نشستند، و در سالیکه وفات کردند بیست روز به اعتکاف نشستند.

- جبریل هر سال یک بار قرآن را بر پیامبر خدا ﷺ عرضه می‌کرد، تنها در سالی که پیامبر خدا ﷺ وفات نمودند دو بار قرآن را با پیامبر خدا خواندند.
- وقتی می‌خواست به اعتکاف بنشیند تنها داخل خیمه خود می‌شد.
- در حال اعتکاف مگر برای احتیاجات ضروری یک فرد به خانه‌اش نمی‌رفت.
- و احيانا تنها سرشان را از مسجد به داخل خانه‌ی همسرشان عائشه (که کنار مسجد بود) دراز می‌کردند، و ایشان در حالیکه عادت ماهانه داشتند سر آن حضرت را می‌شستند و شانه می‌زدند.
- احيانا برخی از همسرانشان شبانه در اعتکاف بدیدن آن حضرت می‌آمدند، و وقتی می‌خواستند برگردند، آن حضرت آنها را تا خانه‌هایشان بدرقه می‌کردند.
- با هیچ یک از همسرانش در حال اعتکاف همبستری نکرده‌اند و نه کسی از آنها را بوسیده‌اند.
- وقتی به اعتکاف می‌نشستند، رخت خوابشان را در جای اعتکافشان پهن می‌کردند.
- و اگر در اعتکاف می‌بود و برای ضرورتی از مسجد خارج می‌شد، و در راه خبر بیماری را می‌شنید، برای بیمارپرسی و عیادت راهش را تغییر نمی‌داد.
- باری پیامبر خدا ﷺ در خیمه‌ای ترکی که بر درش حصیری آویزان کرده بود به اعتکاف نشستند. با گوشه‌نشینی و دوری از مردم می‌خواستند روح اعتکاف و اهداف آنرا دریابند. در حقیقت اعتکاف پیامبر خدا ﷺ با آنچه بسیاری از نادانان انجام می‌دهند که اعتکافشان جای دید و بازدید، و گفت و شنود، و بخور و ببر است بکلی متفاوت است. این گونه اعتکافها چیزی است غیر از اعتکاف آن مقام والای رسالت ﷺ.
- خداوند همه‌ی مؤمنان را توفیق دهد تا به نحو احسن از دستورات و فرامین و سنت آن حضرت ﷺ پیروی کنند.

زنگ آخر

حکایت هر زندگی را بر این زمین خاکی باید پایانی باشد:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [العنکبوت: ۵۷]

«(سرانجام همه انسانها می میرند و) هر کسی مزه مرگ را می چشد سپس به سوی ما بازگردانده می شوید».

۲۳ سال؛ کوشش، تلاش، اصلاح، وسازندگی به ثمر رسیده بود. پیک آسمان ﷻ مأموریت خویش را به نحو احسن به پایان رسانیده بود، و دین آنچنان که پروردگار می خواست به بشریت رسیده بود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

و مردم فوج فوج و گروه گروه به اسلام می گرویدند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۖ فَسَبِّحْ

بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [النصر: ۱ - ۳]

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مکه) فرا می رسد. و مردم را می بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می شوند (و به اسلام ایمان می آورند). پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش بخواه. خدا بسیار توبه پذیر است».

و سیمای خاتم ﷻ در تابلوی شاگردان و یاران او به صورت بسیار زیبایی نقاشی شده بود.

حال دیگر نوبت پیوستن به یار فرا رسیده بود. پیامبر برای سفر آماده می شد. در «حجة

الوداع» با اشاره ای گزرا به یارانش فرمود: مناسک حج را خوب بیاموزید شاید که دیدار

دیگری در مراسم حجی نصیب ما نشود!

در روز دوشنبه ۲۹ صفر سال ۱۱ هـ رسول الله ﷺ پس از بازگشت از نماز جنازه‌ای در قبرستان بقیع سر درد شدند و به شدت تبشان بالا رفت. پس از آن با شدت بیماری مدت ۱۱ روز امامت نماز جماعت را خود بر عهده داشتند. بیماری ایشان ۱۳ تا ۱۴ روز ادامه داشت. روز چهارشنبه؛ ۵ روز قبل از وفاتشان، با شدت بیماری فرمودند که رویشان آب بریزند. درجه حرارتشان پایین تر آمد. در حالیکه سرشان را با پارچه‌ای بسته بودند بالای منبر رفتند تا به نکته‌ای بسیار مهم اشاره فرمایند: «لعنت خدا بر یهودیان و نصرانیان باد! قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند»^(۱)، سپس فرمودند: «قبر مرا بتکده‌ای برای عبادت نکنید»^(۲).

پیامبر خدا ﷺ از اینکه مردم جهت ابراز محبت قبری را مزار ساخته، سپس برای عبادت بدانجا روند بسیار نفرت داشتند، و از اینکه این دروازه خطرناک شرک در بین مسلمانان باز شود بسیار می‌ترسیدند. از این جهت با وجود شدت بیماری به مسجد رفته بر این نکته که پیش از این بارها آن را روشن و واضح شرح داده بودند، بار دگر تأکید فرمودند.

و به شکرانه همین زحمات بیدریغ آن حضرت بود که در تاریخ اسلام؛ قبرپرستی، و مزار و بارگاه ساختن‌ها رواج نیافت. و اگر این فرموده آن مقام والا نمی‌بود، امروز در شهر مکه و مدینه و سایر شهرهایی که یاران آن رسول پاک ﷺ و اهل بیت گرامیشان می‌زیستند جایی برای زندگی نمی‌ماند، و در هر وجب صحابی و امام زاده و پیر و مرشدی را مزاری می‌شد! سپس آن حضرت در کمال فروتنی و تواضع خودشان را مورد بازخواست قرار داده فرمودند: هر کسی را شلاقی زده‌ام این کمر من است بیاید به من شلاق زند. و هر کسی را فحش و ناسزایی گفته‌ام بیاید مرا ناسزا گوید!

الله اکبر!...

بنازم بزرگی و آقائیت را سرور و سید و مولای من...

فدایت بادا جان و مال و خاندان و روح و روانم..

(۱) به روایت امام بخاری ۱/ ۶۲.

(۲) به روایت موطا امام مالک ص/ ۶۵.

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهر جان، به چه کار دگرم باز آید؟!
 محبوب پروردگار عالم، فخر کونین و شرف فرزندان آدم، در کمال فخر چنین سیمایی
 از عدالت بر صفحات تاریخ می نگارد!
 کجایند «از ما بهتران» امروز که خود را «همه کس» و دیگران را «پست تر از خس»
 می شمرنند؟!

و صد عجب که در پرتو نور فانوس هدایت هیچ رشادت و اندرزی نیست خفاشان
 شب پرست را...

سپس آن حضرت به احترام «انصار» و قدرشناسی از ایشان و نقششان در خدمت به
 دین سفارشها کردند. و دستور دادند درهای خانه‌هایی که در مسجد بود را دیوار کنند،
 بجر در خانه ابوبکر رضی الله عنه و در حق ابوبکر؛ وزیر و دست راست و پدر خانمشان تعریفها
 کرده فرمودند: ابوبکر از همه مردم در همراهی و دوستی و بخشش مال و ثروتش بر من
 امانتدارترین بود، و اگر جز پروردگارم خلیل - همدم - دیگری می گرفتم، ابوبکر می بود!
 ولی برادری اسلام و دوستی او راست!..

تا نماز مغرب روز پنج شنبه - ۴ روز قبل از وفاتشان - ایشان امامت نماز را شخصا ادا
 می کردند، پس از آن بیماری شدت گرفت و رسول خاتم هر چند لحظه یکبار از حال
 می رفتند. دستور دادند ابوبکر امامت نماز را به عهده گیرد. ابوبکر امامت ۱۷ نماز را در
 زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر عهده داشت.

فضائی از اندوه و غم و پریشانی و ماتم بر مدینه لنگر انداخته بود. دوست و یار قلبها،
 محبوب دلها، عزیزتر از جانها بیمار است. هیچ کس جرأت ندارد به خودش اجازه خیال دهد
 که مبادا محبوب رخت سفر بربندد. در تصور هر کسی که رسول حق را دیده بود جهان بدون
 او به ویرانه‌ای می ماند تاریک!..

در نماز صبح روز دوشنبه مسلمانان متوجه شدند که پرده از اتاق مادر مؤمنان؛ عائشه، کنار
 رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله بود که می خواست برای آخرین بار از موفقیت دین و اطاعت و

فرمانبرداری یاران مطمئن شود. مؤمنان چون طلوع سیمای پرفروغ آن آفتاب هدایت را دیدند، کمی مانده بود که از فرط شادی نماز را رها کرده بسویش پر کشیده او را در آغوش گیرند! دستان مبارک آن حضرت این حماسه را قدر نهاده، اشاره فرمودند: نمازتان را کامل کنید. سپس پرده را کشیده به داخل اتاق رفتند^(۱).

خورشید تازه بالا رفته بود که بیماری شدت گرفت و اثر زهری که زنی یهودی در خیبر به پیامبر خورانده بود نمودار گشت^(۲).

برای آخرین بار رسول خاتم ﷺ تأکید فرمودند: «نماز ... نماز... و زیر دستانتان»، و این جمله را چند بار تکرار فرمودند^(۳).

مادر مؤمنان؛ عائشه، همسر گرانقدر رسول خاتم، ایشان را به سینه خود تکیه داده بودند، پیامبر به همسرشان اشاره کردند که مسواکی که دست عبدالرحمن بن ابی بکر؛ برادرشان بود را گرفته با دهان خودشان نرم کنند و به ایشان دهند. پیامبر مسواک زدند!

سپس انگشتشان بالا رفته، چشمانشان به سقف دوخته شد، و لبهایشان به حرکت در آمد: با آنان که بدانها نعمت ارزانی داشته‌ای، از؛ پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران... بار الها ببخشای مرا، و بر من رحم کن، و مرا به یار بالا برسان، الهی؛ بالاترین یار!..

الهی؛ بالاترین یار...

الهی؛ بالاترین یار...^(۴)

و دستشان آرام کج شده، پایین آمد. و روحشان جهان فانی را رها کرده به دیار باقی شتاف.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!..

(۱) به روایت امام بخاری ۲/ ۶۴۰.

(۲) به روایت امام بخاری ۲/ ۶۴۱.

(۳) به روایت امام بخاری ۲/ ۶۳۷.

(۴) به روایت امام بخاری ۲/ ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱.

ما از آن خدائیم و به سوی او بازمی گردیم!..
و بدینصورت در صبح روز دوشنبه ۱۲/ ربیع الأول سال ۱۱ هجری، محبوب ما، سرور و
آقایمان، عزیزتر از جانمان، خاتم پیامبران در سن ۶۳ سالگی چشم از جهان فروبست..
آفتابی که ما را از تاریکی جهالت و نادانیها، به روشنائی نور ایمان هدایت نموده بود،
غروب کرد!..

خود او از دیده‌ها پنهان شده، در زیر خاک خفت..
ولی؛ سنت، راه و روش زیستن، آئین مو به مو انسان شدن را به ما آموخت، و دفتر تاریخ
آن را در کنار قرآن کریم؛ کلام پاک پروردگار یکتا، برای ما حفظ نموده است.
حال اگر محمد مصطفی ﷺ در بین ما نیست، راه او.. روح او .. نام او.. سیرت و کردار او..
گفتار و رفتار او.. در بین ماست..

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ
كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما
است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته، و جویای قیامت
باشند، و خدای را بسیار یاد کنند».

اسلام آباد - پاکستان

۱۹/ خرداد/ ۱۳۸۹ ش.

مناجات

بر دامن شب صبح نماینده تویی
بگشای خدایا که گشاینده تویی
هر چند که هست جرم و عصیان ما را
محتاج غیر خود مگردان ما را
محتاج به بیگانه و خویشان نشوم
تا از در تو بر در ایشان نشوم
جز شاد و امیدوار و خرم نروم
نومید کس نرفت و من هم نروم^(۱)

ای آنکه به ملک خویش پاینده تویی
کار من بیچاره قوی بسته شده
یا رب مکن از لطف پریشان ما را
ذات تو غنی و ما همه محتاجیم
یا رب تو چنان کن که پریشان نشوم
بی منت خلق خود مرا روزی ده
غمناکم و از کوی تو با غم نروم
از درگاه همچون تو کریمی هرگز

(۱) مناجات، از خواجه عبدالله انصاری.